

1264
5

1264
/ 5
CHECKED

۳. ۲۵۲	
۲۶۵	
اف	

CHECKED



Ch
198

کتاب جهان ارموسوم
تاج کمال و امصار اوای خبا سلاطین
فی القلار حتمه رنکار فاشیدنی فی اتمام
میری احمد ملک الکتاب برور طبع در
شهر اردبیل ۱۲۰۶ قلعیه

بسم الله الرحمن الرحيم

تاج زیبای سخن حمد نامک الملکی است که عالم ادب را بجا و راجع و شهر را باین بایرون و داد و فرمان سدایان عدالت نهاد
 انظلم را نور روزی دهد و بخت را باین سید که ثبات و خلاصه موجودات بخیر مصطفی و آل و عترت طاهره و ابواب صبر و
 صراط راه هدایت و صاحب دیوان و نایت مصداق صدیق انجام آفریننده العلم و عملی بانها الی الاخرة العصور و جمل
 الله و تسلم علیه علیه السلام جمعین - برای این زمین خردمندان سخن که نکات نگار آن صحایف و دانش و معنی آرایان
 و فایق خدای اندوخته شده نماید که علم تاریخ علمی است شریف و فنی است لطیف که بواسطه آن بمصلح معاش و سعادت
 توان رسید و بمعاذ آن بقاصد عالم کون و فساد آگاه توان گردید زیرا که صاحبان طبع سلیم و ارباب ذهن مستقیم
 مهارت این فن و مهارت این علم استخراج فواید و استنتاج تلیج که نمایان باعث صلاح حال باشد و اند نمود
 از این جهت است که گردی باز و خردمندان برخی از اوقات خود را صرف دانش تاریخ نموده اند و از اطلاع بر این فایده
 منسبت بطبقات اعم طایفه را بهر فایده بدیده اند بخاطر فایده این اقل عباد میرزا محمد شیرازی شهر بکاک الکتاب
 رسید که محلی از اوضاع که ارض و مختصری از تاریخ مملکت یورپ و اخبار سلاطین آن روز و لوم را از آن زمانه سابق تا زمان
 لاجرم زبان غایت و در سبک تالیف و تحریر کشید از حسن اتفاق کتابی از تالیفات مورخ و ناگفته نماند که جوینان این کتاب
 بدست آمد که مطابق به مقصود بود و ترجمه آنرا اساس قرار داده و از هر گسسته ای که چیده بر آن افزوده تا مجموع شود

مطلوب و مطلوبی مرغوب یست ز فرق تا قدش هر چنانظر فانی که کشنده اسن دل میکشد که جای این بهت
 آسید چنان ست که خداوندان بهوش و همت و صاحبان عقل و کیم است چشم از سهو و غیبت این معجز
 پوشیده دارند و از سباق کلامش در مقام خورده گیری و عیب جویی بر نیانند چشم کشن من بودار عیب
 یه بنزاع عیب کند زوجه پاک و سست نمود و به تالیح جهان آرا و تاج انکسند شکر سیم تقدیر فتنه

المقدمه در عقیده حکمایونان و فنک ادواکولت و کت سین و نیرا

بدانکه اول کسی که دباب ادوار آسمانی و ترکیبات کره ارض نوشت حکیم تالینوس بود تا بود او اول کسی
 است که سبب حقیقت کسوف و خسوف را دریافت کرده بود پس از او پنجاه سال بعد حکیم فیثاغورث پیدا
 شد که قایل گردش ارض بر گرد آفتاب گشت لیکن قول او بعد مشیوع تصانیفش در حکار و رواج نیافت
 و بعد از قیثاغورث یک صد و سی سال قبل از تولد حضرت عیسی حکیم ابطیموس در شهر اسکندریه پیدا شد احوال و
 او ادوار کوکب را بطوریکه حال در کتب و نامایان فننگ نوشته میشد و تا پنجصد و دویست سال بعد از تولد حضرت
 عیسی حکیم کونینوس فننگ در ملک پولند کتابی نوشت که اکثر اقوال او موافق راسی فیثاغورث بود
 و اکنون اقوال او در همه ملک شایع است و حکای فننگ اقوال او را معتبر میدانند و گفته گوید که آفتاب در میان
 جمیع سیارات نصب کرده شده و ساکن است تا همه را نور بخشد و یک حرکت از جانب مشرق تا مغرب بر هر روز
 خود دارد و آنچه حکمای سلف بر وج و منازل چپه آفتاب قرار داده اند محض خیال است زیرا که بر زمین متحرک
 نشسته اند و آفتاب را بنظر متحرک می بینند چنانچه کسی که در کشتی نشسته در وقت رفتن کشتی می بیند که زمین متحرک
 است که از زمین بیرون رود و حال آنکه کشتی در حرکت است و زمین ساکن و این دلیل است قومی در ثابت بودن
 آفتاب گرفته ارض و دیگر سیارات که در آفتاب میگردند عقلا این است والا کسی بر آسمان رفته که هر شکل آرا
 بنزد اهل کج و حقیقت آفتاب از کج ارض دو کور و دو دایره درجه بر کتر است و کره ارض نو دوسه طیان و مقصد
 و بهیت شش هزار هصد و سیل از آفتاب دور است و سیصد و شصت و پنجاه و پنج ساعت نچاه و دقیقه یکبار
 گرد آفتاب میگردد و دور ۲۴ ساعت یکبار بر مرکز منور میگردد و دستاگان قزاقب چندان از زمین دور است
 که بعد انهار اخذ و اند عطار و از همه سیارات به آفتاب نزدیکتر است و بعد از آن زهره و این گرفته و نیز
 و قمر و مریخ و شنبه و زحل و درجه بدجه دور تر از یکدیگر گرد آفتاب میگردند و کره عطار و از کره عرض مغت و درجه
 کوکب است و در هشتاد و هفت روز ۲۴ ساعت و شش نوزده دقیقه یک دور گرد آفتاب میگردد و کره زهره
 در دویست و بیست و چهار روز هفتده ساعت گرد آفتاب میگردد و از کره زمین که هر روز

کره ارض را چون گوسه مدور قرار داده اند اما بطرف هر دو قطب قدری سطح پهن است و در مدور بودن کره
 شکلی نیست چنانچه در ۱۵۱۹ عیسوی جهان را از ملک فرنگستان بطرف مشرق عبور کرد و مایل بطرف جنوب و شمال
 نگرید و بیک سمت کناره زمین را معین کرده میرفت تا آنکه در سه سال و بیست و نوزده روز بعد از مسیر تمام دنیا
 باز به همان بندرگاه رسید که اول از آنجا روانه شده بود و لهذا براسه کره می بودن ارض دایلی است قوا
 و زمین مثل است بر خاک و آب که یک ثلث و تخمیناً شکلی دو و ثلث است و آب است و ثلثی که شکلی است حکما
 فرنگ آن را دو کان **فی ثلث** مقرر نموده اند و یک کان **فی ثلث** را سه قسم معین کرده اند که اول
 حکما سلف بخت است یعنی هند و کان **فی ثلث** ثانی را امریکای یعنی ارض جدید نامند و حکما پ
 سلف کان **فی ثلث** ثانی را سه قسم نمود اکنون این هر دو کان **فی ثلث** را دو چهار قسمت مقرر نموده اند و قسمت
 اول یورپ **آلیم دوم آسیا** **آلیم سوم آفریقا** **آلیم چهارم امریکا** یعنی ارض جدید
فصل اول در احوال قسیم اول یورپ - پوشیده نمائید که ملک یورپ عبارت از تمام ملک فرنگ
 است هر چند از اقسام دیگر که در کره ارض فرض کرده اند کوچکتر است ولی بحسب تجارت و آبادی
 و اینست و انتظام امر سلطنت از سایر اقسام بزرگتر میتوان شمرد و مردمان این کشور باشعور و زبردست
 و در صنایع کامل و ماهرند و یورپ واقع است در مابین ۳۶ درجه شمالی تا ۷۲ درجه عرض شمال و از ده درجه
 مغرب تا ۹۵ درجه بجهت مشرق از نصف النهار که ری نیچ که مسبداً طول است و درازی یورپ
 از دماغه یونانیین سنث که در پورتوگال است تا جسد و مرز بوم شرقی روسیه تخمیناً ۳۰۰۰ میل است و
 پهنای او از دماغه شمال که در ولایت لیمپن است تا دماغه تاپین که در موری ملک یونان است
 ۲۳۹۰ میل است و یورپ از سه طرف به دریا محدود است و در شمال به دریا آرنک و در مغرب به دریا
 آتلانتیک و در جنوب به دریای مدیتره و در مابین زمان چهار آب میایر و چهار ده انگلند و در جنوب
 و چندین ملک دیگر تقسیم شده است و آن چهار آب میایر یکی دولت نروژیه و یکی آسٹریه و یکی جرمنی
 و دیگری ترکی و انگل و مهابت شهور انگلند اسپین - پورتوگال - سوئیدن - نروژیه - سوئیس - دانمارک
 و آلمانیکه در مرته از اینها کوچکتر اند کرس - پپلس - فنلاند و رینگ و آریه - سوئیس - و
 چندین ملک دیگر است که اسم سلطنت را دارد و له و بریت و دولت دیگر و در تحت اختیار آن دولت
 واقع شده اند چنانچه سلطنت پولند و بومرخی جز سلطنت روس و آسٹریه است و سلطنت انگلند و ایرلند
 جز انگلند است و در جمهوری کی سویت زرنند و دیگر فرانس است و ملک جرمنی نیز چندین ولایت دارد
 از مطلق الفان است و علی الظاهر حکم پادشاه آسٹریه را اعران دارند و آن پادشاه بانه اعبده و پیمان دارد و از جمیع

و بر یک سوئیدن است.

فصل دوم در تاریخ مملکت سوئیدن طویش به قصد و غرض پانصد میل است و پانزده
ان شهر است حکم است سلطنت و حکمرانی آنجا شملت بر مالک سوئیدن و ناروے و دینلند و این ولایت
در شمالی اروپا اتفاق افتاده و جمیع بر سر مالک را چهار ملیان یکصد و پنجاه هزار و آنست انداخته تاریخ قدیم مملکت
سوئیدن بنظر مستند و افسانه ای آید آنچه مورخین ذکر کرده اند این است که در اسکندری فیه و در طایفه
سکن داشتند یکی را سوی انس و دیگری سیئوش مینامیدند و طایفه سوی انس در سوئیدن و طایفه
سیئوش در ناروی ممکن بودند و از قراینکه نوشته اند اول کسی اسکندری فیه را سوئد کرده است این بوده است
که هم صلی ایچ است که یکی از اهل میث است که از طایفه تغدی رومیان بقصد سال قبل از ولادت عیسی با عیسی
و قلیخود فر اختیار کرد و بهشت شمال روان شد و رفته رفته اکثری از ولایات جرمنی و دانمک و سوئیدن
غلبه کرده بر طاعت خود آورد پس از این قیامات او را ادین نامیدند و این اسم را بر طایفه او اطلاق نمودند
لیکن آن طایفه بی تربیت و بی سواد و بیادگیر نزارع و آنست و قتل و غارت یکدیگر و بیج مضائقه نداشتند
و تا او اسطیا به چهاردهم پادشاهی منتقل در آن ولایت نه بوده و همه مملکت در میان خلفای دین کجیا
و آنست که هر کسی مکانی و جانی داشت و کسبه و رعایا از ولایت بر حمت گذران میکرد و در دایما میان
خلفا و کجیا نزاع اتفاق می افتاد و خون غارتی بسیار ریخته میشد و با وجود اعتناش داخله ولایت اهل مملکت
از عیده بهسایگان خارجی بر می آمدند چنانچه اهل دین دین غشتاش داخله غنیمت داشتند سلطنت
سوئیدن اصحاب شدند و در نیوقت مرکز دخت پادشاه و نمک زن بیهوده کوبین پادشاه ناروه
در و نمک و ناروے حکمرانی داشت و هر گز زن عاقله بهوشیاری بود بتدبیر حکمران متصرف شده
و اهل آنجا را متفق ساخت و با اتفاق آنها مملکت سوئیدن را صاحب شد و هر سه سلطنت دانمک و ناروے
و سوئیدن یک سلطنت قرار گرفت و آن زن عاقله دین سه سال نبوت میکرد و توقف مینمود و با
رعایا به بر سر مملکت بعد از وفات مینمود و اتحاد این سه مملکت تا زمان کریس تین ثانی باقی بود و پس از
خدی که از ولادت کریس تین گذشت او بطور سلاطین سابق رفتار کرده و مسی دانست که نجیب است
سوئیدن به وقت باشد بر او شوریده او را از سلطنت خلع کرده سوئیدن را سلطنت جدا گانه خوانند و پادشاه
از پیش تدبیری کرد که هر نجیب سوئدن را بمقتل رساند تا کسی را مجال خلافت نماند و مورخین از جرستم
کریس تین حکایتها بیان کردند و ز جدا آنکه باعث شد که همه اعیان خانواده های بزرگ و یک روز کشته شدند
و بمقتل دادن این امر را بهر آنکه ناچار او را و فرزندش را که خلیفه بزرگ بود موافقت کرد و با او

عهد نمود که اورا شریک دولت خود دانستند از فقار او تجاوز نکند و متفقاً نجبا و اعیان و اوست
 را از میان بردارند و بی غل در امر سلطنت مشارکت داشته باشند پس از اطمینان از وزیر روزی در عمارت
 خود همه اعیان را دعوت نمود پس از آنکه همه بزرگان و رؤا جمع حاضر شدند کرسی پشین با خلیفه بزرگ
 بهبهانه از مجلس بیرون فرستند پس از خطبه با جمعی مکل مسلح مراجعت کردند و همگی را بقتل رسانیدند
 از آن جمله جولیست که دست نام کشتناعت و رشادت موصوف بود و در آن روز به تنهایی خلافت
 بیرون رفت و از ترس آن پادشاه که خود را سلامت نفس را ضیعت دانسته بهر از رحمت تاجمال
 دلی کر لیه گریخت و چندی در آن جا آرسید و کرسی پشین از فرار او آگاه شد و همیشه از این غل
 ناپسند و از آن جوان رشید اندیشه ناک بود و رسید دانست اهل ولایت آنخوان را دوست میداد
 چه میداد که میدادند و در گرفتاری او بکار برد و بجای نرسید و بی اندیشه گریست و در بانی ملکیت
 خود از خنک پادشاه داشت سودمند افتاد و چنانچه در مدت توقف خود در کوستان کوه نشینان
 آن کو سار را بخود تجد ساخت پس از آن از در انتقام بر آمده تیغ خلاف از نیام کشد چون سل و نام
 از انجبال سر ازیر شد و از لشکر آن کرسی پشین بر کر یافتند کشتن و کرسی پشین چنین بآرسید
 بدافند آنها فرستاد و در هر جنگ قلبه از آنها نشاند تا بجای رسید که اهل پشین را با کتیه از محکمت سوس
 بیرون کردند و بجهت این جلالت اهل ملکات بر او جمع شده در ۲۵۰ نفر او را به تخت پادشاهی
 نشاندند و قوانین مملکت نهاد و باعث اشتها و افتخار و دومان و شمت و اعتبار مملکت
 سوسین گردید و در ۴۰ سال جهان را در ادع نمود و اهل مملکت تا اکنون اسم او را خوبه یا میگویند
 چون وقایع کرسی پشین ببلند کارست ابتدا مختصری بیان میشود و کرسی پشین بحسب ظلم و جفای و است
 خود آخر الامر از سلطنت بی بهره گردید و عقب نیرو شمال را با و دادند و او در ایام شباب با خلاق
 مستصف بود چنانچه در اوقات نیز دوستان و یاران از او که به یک فرستند و یاران جو آسمان به یک
 از اهل بال که از اراذل الناس الزلایات بود در میان او بود و آن زن مادر شریری داشت که او را حجب
 یتیم میخواستند که در مزاج و خرقه و کرسی پشین رسوخی داشت و جوانی سنگین نام که از اقوام آنها
 بود و در خدمت کرسی پشین تقرب زیادتی حاصل کرد چنانچه در آخر وزیر و نایب خالص و نمر گشت
 و این اشخاص شلخته تخت کرسی پشین را حاطه داشتند و او را بر اعمال قبیح میخواستند و آخر الامر
 جوان را اهل ولایت گرفته زنده آتش در انداختند و قصه پس از آنکه گشته دس سوسین را از تصرف
 کرسی پشین بیرون آورد و همه متقی بر کرسی پشین نشویندند و او بجز فرار چاره نمیدانست و نمر که بدانش فرار کرد

و از چهل سن پنجم که برادر زن او بود آمد و خواست و او تمس او را قبول نکرد و بی نیل مرام در آن
 ولایت مقام گرفت و پس از ده ماه مراد و با اهل ناردوی به همسانید و این مراد و باعث آن شد که از او
 به اس گرفته و او را در یک سیاه چال تیره و تاریک حبس انداختند و در او را اسد ساخته و روزی نه بر آن قرار
 دادند که تقدیر و رت از نان و آب با و از آن روز میرسانیدند باین حالت یازده سال در زندان بود
 و تحت یک گریس بین نالت پسر عموی او تحت جلوس کرد و او را از زندان مرض کرد که بهر جا خواهد برو
 لیکن گریس بین از مصائب روزگار چنان پریشان خاطر بود که هیچ وجه خاطر خیرین و دل نمکین او نشد
 و نیت و گریس بین نالت خطه بظلمه بر اتفاق و الطاف اومی افزود و او را بجرم سر اخذ آورده چند نفر
 خدمتگذار بر او تعیین کرده هر چه میخواست بر آید و بنیاساخت تا آنکه پس از فوت آن شهریار چند تن
 که سری فانی را برادر و در وقت گذشت و پس پسر او را یک درخت ۱۵۶۹ بر تخت جلوس گرد و او
 پادشاه خود را بود و از افعال پدریچ با و میراث نه رسیده بود و آخر الامر خلق بر او شوریده و در
 او را از سلطنت خلع نموده زندانش فرستادند و در زندان وفات کرد و برادر او جان را امر از تخت
 نشاندند و جان پس از آنکه پادشاه شد و حیاه نمود و پسر عوجی موند را در تخت مملکت پولند مقرر
 ساخت و پس از جان امر ابا برادر دیگر او چارلس بعیت کرده بر سلطنت عروج دادند پس از آنکه
 در سلطنت استقامتی حاصل کرد و بعد و بخل او باعث شد که بحس موند را از تخت حکومت پولند
 بی نصیب راز و دورین که هر بد بلیغ داشت لیکن به نفی نیافتاد پس از سیجده سال حکمرانی وفات
 نمود و تاج و تخت را به پسر خود گئوگس و ادالنی دادند گئوگس و ادالنی پس سیجده سال
 بسلطنت رسید بسیار جوان رشید و ثانی بود که باین سن امرای ولایت او را که میسر داشتند
 او امر و نوای او را بیکان و دل متقا بودند و در انتظام امر ولایت و رفاه رعیت کمال سعی داشت
 و در اول سلطنت با دولتهای همسایه خود دناهای جدال و کوشش را که داشت با وجودند اشتغال
 در خزین در هر مردب بر اعدا غالب بود و اگر میل خلق یزادی مایه نقصت این کار نمود خود را
 صاحب سلطنت و تخت روسیه میکرد ولی باین ملاحظه از این جناب منصرف شد و مصالحه در میان
 سویدن و روسیه در سال ۱۷۱۷ اتفاق افتاد و واسطه این صلح مجلس اول پادشاه انگلند بود و
 دورین مصالحه گشته و پس ولایت یونان را با چهار قصبه دیگر که در ولایت نورد و گورد بود متصرف شد
 و پول و افزای در عوض خسارت جنگ از روسیه گرفت و شایه اداگان اسیریه جزیت و جلال گشته
 حسد بردند و بحسب مقرر که پیرم او پادشاه پولند بود بدینی و خدمت او و تحریک کردند با لشکری

بفرم مقابل زاید و کشته و سید افغانه آنها را پرداخت در جمله اول لشکر لون را شکست داد و دوندت کرد
 را محاصره کرد و در بحار اتمصرف شد و قسمت بزرگ از مملکت پولند را خراب کرد و کونت تیلی را خراب
 بزرگ استریه بود و شکست داده در معرکه کشته گردید و لشکر استریه فراگردند و کشته و سید ولایت فرنگ
 غالب آمد و میان خانان استریه بدین جهت متزلزل گردید و ثانیاً به بهیبه و تدارک مافات برآمدند
 و انس بین کریمی را خراج الهاس معوض بود و او را فرستادند در مام شکست کلا بکفت کفایت او
 دادند و میان این سردار و کشته و سید جنگ سختی اتفاق افتاد و در آن جنگ نیز کشته و سید مظفر شد
 ولی زخم سنگری در معرکه کشته و سید حاضر شد که بهمان زخم در ۱۴۳۲ هجری کشته شد و بعد از کشته
 و سید او کریم تینا پادشاه شد و اوزن عاقله بود و دس کار تلک معروف را به مجمع شوری و محکم حدل
 داخل کرد و چندین نفر از اشخاص باقر است را در آن کار با او ترکیب نمود چون مذمت
 کتو لک را داشت به همین جهت از سلطنت استعفا کرده بروم رفت پس از او پسر عموی او چارلس دیم
 جانشین شد و او نیز پس از محکم لک یکسال در مرض مطبقه درگذشت و پس از او پسرش چارلس پنجم
 بیادشاهی رسید و وقتی که پدرش مرد بن بیج سال بود و کسانیکه مرتبه و کفیل مہات دولت بودند چنان
 صلاح دیدند که با دول اردو یا مصاحبه نمایند و جزیره بارن بلوم و در آن تیم را که در مملکت ناروس
 واقع است درین مصاحبه بدولت و نمک و آگذاشتند و چون سپاه سوئین از استعدا بوقال مہوز
 تینقادہ بودند پس از آنکه چارلس بدر شد و تمیز رسید باز تیغ خلافت را از خلافت کشیده بر اعدا خود
 ظفر یافته و لایائی که رجال دولت دیدہ بکام خور و سالی او بدول دیگر تسلیم کرده بودند باز پس گرفت
 چارلس پادشاه بسیار خوشنور بود و او را یکی از شایسته اؤگان قومی اردو یا حساب میگفتند و در سال ۱۶۹۶
 وفات کرد پس از او چارلس دوازدهم برادر بزرگ جهان داری یا نیا و وقتی که پدرش وفات کرد پانزده
 سال داشت و وصیت پدرش چنان بود تا بس بیجہ سالگی نرسد تاج بر سر نهند و لے کجا حوصله
 اکتاب داشت که سه سال در خان فارغ البال نشیند و پانزده سالگی تاج شاهی را بر سر گذاشت
 و با پادشاه پولند و نمک و سیر و روسیه خاصه را آغاز کرد و سلاطین که از خیال او آگاه شدند
 با یکدیگر عہد بستہ بر او حملہ آوردند و آن پادشاهی جوان با همه آنها برابر می کرد و بجزیره زلیس فرود
 آمد که کوپن باکن را محاصره نمود چون محصورین از حصولت محاصرین بیستگ آمدند پادشاه و نمک را چهار
 شده از صلح برآمد و او امیکین بنگامه بر پادشاه و سیر روسیه این کریر را باخت و باز کرد و با بعد
 از آنکه تار و ارحاصه نموده بود در اینوقت سپاه سوئین در کتاب چارلس بیشتر از بیست هزار نفر شد

ولیکن مسیح اعتنائی بکثرت و صولت دشمن نکرده بلامائل با چهار هزار سوار و چهار هزار پیاده بمقابل
 سپاه رومیست شتافت بطور کسب احتیاط و حزمی که داشت سی هزار نفر بمسافت سیل انضباط
 که در عرض بیست و نوازد داشت و چارلس لابد و لا علاج بود که باین شکست لشکر جنگ کند تا
 خود را بشکست بطور رساند خالصه جرت و جلالت چارلس همه تدابیر را ضایع کرده با غم را رخ بدو
 انیکر رومیست بدید که از عدت سپاه او آگاه شوند و لیکن محمد بن لشکر آورد و قزاقان لشکر روسیه
 چندین استند که هر شکست یونان نزدیک آمده اند بجز در سیدن آنها فرار کردند و دو سه دوم
 از فراری سپاه اول خبر در شد و نیز تاسی بادل کرده راه نبر میت پیش گرفت و دو سه نیم نیز
 از همه جبهه کمتر بود و بفراریان و بفرار شدن چارلس فرصت را از دست نداده فراریان را تعاقب
 کردند و جنگ بکشد و روسیه حمله آورد و ان لشکر را نیز شکست داده میت نیز از لشکر روسیه
 برخاک هلاک افتادند و تپتی فرار نمودند و چارلس پس از شکست دادن لشکر بطور بجانب سکائی نهضت
 نمود و در آن ملک از او کارهای نامی بود اگر دید و پادشاه پولس در مغول کرده تاج شاهی را
 بر سر ستائیس لاس گذاشت پس از آن بخمال افتاد که بطور گیر از سلطنت روسیه مغول سازد و
 بر این غم مشغول بود و اینجیل بجانب ملک روس به حرکت آورد و اهل مسکو را ناچار ساخت
 از پولس بدیران برآمد و آنها را اولایت خودشان تعاقب کرده در چندین جنگها و جملها بر آنها
 خیز کرد و بطور صلح راضی بود و بعضی بیامها به چارلس فرستاد ولی جواب چارلس بمنقده رشده که من بیک
 زور و سکون صلح خواهم کرد و تپتی که این جواب بطور همه گفت با دو م چارلس بنویس میل دارد که مثل
 آنکه انداز او کار با لے بزرگ سرزند و لیکن اعتقاد من این است که در من افعال داریوس را نه خواهم
 یافت و این مقدمه اورا بغیرت آورده که تا تواند در اضحلال روسیه کوشد و روسیه نیز با طاعت پادشاه
 خود مبدل شده و پادشاه ثبات فرستد چنانچه از ثبات آنها بنیان شکست یونان در جنگ پولس و در آن
 در این جنگ همیشه جولانی شد و اتفاق افتاد و در این جنگ چارلس زحمات نه ساله حاصل
 فتوحات مگانه را که در این مدت اندوخته بود از دست داد و رشته امورش بیکبارگی از هم گینت
 و از ولایت روسیه اورا تعاقب کردند ناچار شده عثمان غریبیت بصوب بندر که جزو ولایت
 ترکی بود طوف ساخت و سلطان سده را زور و او آگاهی شده و احکام اکسیده و بجهان
 او به حکم ان ولایت صادر شد و چارلس در اینجا سستی گرفت بعد از چندین مراجعت بمقر سلطنت خود
 نمود و بباد دولت در غربت بای کوش گذاشته و در محاصره قدر میشد و در آن روز و در میان حندق

گشتند پس آنرا و خواهرش آریکا الیونا بر تخت نشست و سلطنت را بشوهر خود فردریک واکزار نمود و
 آنملکه در سال ۱۷۴۱ وفات نمود و از آن عهده تا اکنون اتفاقی که قابل ذکر باشد نیست و پادشاه
 حالیه سوئدن اسکولگات می باشد
 شیخیه پادشاه حالیه سوئدن



فصل ششم مملکت دغمرک طوالتش کمینار و صد چیل سیل و غرضش چهار صد و بیستادیل است
 و پای تخت او آوگوبن کت است و دغمرک ولایت کوچکی است که در جانب جنوب سوئدن قرار گرفته
 و در سمت شمال بنور واقع شده دولت دغمرک را یکی از سلطنتها بسیار قدیم دارد و پانصد و اندول کیل
 آنجا ادعای سلطنت کرده و انوارایت را تصرف نمود و آن بوده است که او یکی از اهل زیلند است که کیست
 سی و بیست سال قبل از ولادت حضرت عیسی علیه السلام در آنجا حکمران بوده ولی چنین نبود که یک شاهنشین
 چنین مملکت و ولایت را تصرف داشته باشد بلکه هر کسی حاکمی داشته که در آنجا حکمرانی میکرده اند پس از
 آن در این ازمنه جدیده نیز مدتی بر آن عادت بود که هر ولایتی که در شمال سلطنت روم واقع شده بود
 منتسب به سلطنتها بود که در هر ولایتی امیری و شاهنشین بود و حکومت میکرد و هیچکس بر دیگری تسلط و
 اقتدار نداشت بلکه اهل دین اول مذرب درستی نداشتند و براس عبادت خانه خورشید و کعبه
 و دیواری برپا میکردند بلکه این کار را بسیار خجسته و زشت میشمردند و در عوض معبد و رخت بسیار انبوهی در
 بعضی مکانهای خوب میکاشتند که از بهر طاعت کشاده و باز نبود و در آنجا اگر آوایی سیدان متدبعل می آوردند

را بر سر گذشت پس از او پیش هرالد تخت ممالک مذکور جلوس کرد و او بسیار پادشاهان را
 و خود را می بود پس از حکم آن ۴ سال وفات کرد پس از او برادر او هر وی گشت و جانشین شد و
 بزودی از طعم تعدی مطلق نفرت کرد و اتفاق برخلاف او نمود و سلطنت او چندان دوامی نداشت
 در سال ۴۱۱ مسیحی وفات یافت و حکم آنی سلاطین وین و مملکت انگلند را خستیم کرد و بدین
 از جمله وقایع کثیره که در تاریخ و نمک ذکر شده در زمان حکم این مگر گرت و کریس تین دوم است
 در میان او لازم است مگر گرت کوین اول است که به پادشاهی او را انتخاب کردند و او امپرس اشتر
 بود که در زینت و استحکام شهر بامیلون مبالغه تمام داشت و این شهر را پای تخت سلطنت خود قرار داد
 و بواسطه کفایت عقل آن ملک شهر بامیلون نزد وی چنان معمور شد که در عهد خود از او بزرگتر شهری
 در دنیا نبود و کریس تین امپراطور شهر روم است که ملقب به نیر و شمال شد پس از کلاودیوس باعث
 مادرش در سال ۵۴ بعد از ولادت تلخوت نشست و این پادشاه با طبع خوشخوار است مگر دیوانه بود
 ولی در اول سلطنت چنان رفتار نمود که بچاکشش او را دشمنی نه بود ولی پس از پنج سال سلطنت
 خست سیرت او آشکار گشت از آنکه در سال ۶۴ در حالت مستی شهر روم را آتش زد و چنان که میان
 کرد و خود و شش پادشاهی برج بلندی ایستاده تماشا میکرد و از اعمال شنیعه اش یکی آن بود که مادر کافور
 خود را که باعث سلطنت او شده بهمت زنا با خنجر شکمش را پاره کرد و تین اینقال پس از آنکه بر خنجر
 خود بخیال قتل مادرش نهاد و یکبار او را زهر داد کار نشد تا آنکه یک شبی در حالت مستی فریاد کشید که گیت
 مادر مرا بکش اتی می شس که یکی از مصاحبش بود و امن بهمت بر کمر زد و این خدمت را قبول کرد
 جمعی از اقوالان را با خود برداشته بقصر داخل شد و از مستحقین بهر که را دید بکشت تا باطافی رسید که
 ملکه در آنجا خوابیده بود و ملکه از همه کنیزان از خواب برخاست و اتی می شس در اطاق را که بسته بود
 با چند نفر داخل شد که رسید اگر به احوال پرسی از جانب شاه آمده اید سلامتی حاصل است و اگر خدای
 قاسد و اید پسر من گناه عظیمی مرتکب شده است یکی از همرازان اتی می شس پیش دست کرد و گوی بر سر
 او زد و اتی می شس با خنجر شکمش را پاره کرده خدمت پادشاه شتافت و بشارت داد و پادشاه همان تن
 بر جسد مادر آمده یک بیک اعضای او را تماشا میکرد و میگفت هرگز نماند نمیکردم که بدن تو باین
 لطافت باشد پس از گشتن مادر عجمه خود را مسموم ساخت و بعضی از شهباهای تغریب با سن با جگر او پاره
 در میان کوچه های شهر گردش میکرد و زن و بچه مردم دست دراز می میکرد و هر که او را این شاخت
 با خنجر پاره هاشم میکرد و آخر کار بجای رسید که از طعم قتل او تغیر از مردن برخاست و کورادانا را بر او

و از محمد عدالت و مینمی او را بملکت و ملت فحشی و او را قتل او را و اجب از نه حکم کردند که او را بر بند کرده
 او را در میان کاز آهنی گذاشته شلاق زنان از میان کوچیا بکشد تا با پاک شود و از اجتماع این خبر تغیر یکبار
 در میان کوچیا حیران و سرگردان میسر و دیده تا در خانه یکی از رفقای خودش ناچار از تحیم نکال و عذاب
 نمود و اقبال رسانید و این واقعه ۶ سال بعد از عسایر اعلیای نام بود و قیومست چنانکه

شبهه حالیه پادشاه و مرگ



فصل چهارم در مملکت روسیه

مملکت روسیه بجهت بزرگترین مساحتی است در دنیا و او شملت بزرگ قسمت بزرگی از اروپا
 و بهر ممالک شمالی ایشا کشیده شده است و وسعت سلطنت او از هر دول اروپا که بیکدیگر ختم بشود
 بزرگتر است در ولایات روسیه در از مندر سالها هم مختلف مسکن داشتند مثل طایفه های روسی شبهه و مشرق
 و سلاوین و سیبری و غیره و این ولایت را سابقا کسوفی میخواندند و اسمی به آنون روسی میگویی
 یکی از قبایل سلاوین است که کمال همه روسیه طایفه میشود و در آن ولایت در اوایل ماه شهریور
 یافتند و مساحت روسیه در سال ۱۸۵۰ هجری از بزرگ یک ماه که یکی از امان میگندی نویری بود و پادشاه
 او را می اسکندی نویری و ولایت این - ویزن - و سیدان باشد از سمت شمال جلای وطن کرده
 از بحر مالت عبور نمود و با یک روسیه داخل شدند و اینجا را برای سهیم خود قرار دادند و با آن گونه
 و لوا نیز از آن در پرتشان غالب آمدند و شهر کوپلند را فتح کردند و بر یک از این ولایات سلطه تعین

روند که از آنوقت بنای سلطنت در روسیه بپایدار شده است و از زمان حکومت راک یک تا حکومت
 ایوان بسی لوتیو هیچ چیز بدست نیامد و هیچ بنیاد و پیشانی نیز در روسیه از وی بدست نیامد و ایوان چهارم
 نواده بسی لوتیو در سال ۵۸۴ عیسوی بدین ولایات بحال اول مراجعت کرد و بحکارت و قبل
 قدیم خود نمود و در جلوس می گزید و تیزر نمود در سال ۱۶۱۳ که سرسلطنت این سلطنت است
 امپرو دلت بروفق افتاد و نظامی گرفت و پس از او پسرانش الکسیس در سال ۱۶۴۵
 جانشین پدر شد و پس از او پسرش نیودورسیم در سال ۱۶۶۶ اقامت مقام پدر گشت و پس از فوت او
 در سال ۱۶۸۲ تحت پادشاهی بطریق تعلق گرفت و بطریق در همه ولایات دول خارجه با هم
 بسبب صلح کرده از قوانین و رسوم دول خارجه بلذیت کامل حاصل کرد و در آموختن صنایع
 مجرب بود که خود مثل عملی در مکانهای گشتی سانی ولایت بالست و اسکند کار میکرد و این
 را آموخت حتی که به تخت سلطنت جلوس کرد بدانی ان مملکت را بحیطه ضبط آورده و درست
 و دشمن بحال حرف نماد و از قواعد جمیع و الطوار حسن بطریق مملکت روسیه که از او کم نامتری در اروپا نمود
 مشهور آفاق شد و از فایده که نصیب بطریق شد یکی شهر من برگ است که در میان محبوبین آن
 شهر زن جوانی از اهل لیوانیه بدست آورد که مطبوع طبع او افتاده او را بر سر اختیار کرد و آن زن
 هیچ سود خود ندان نه داشت از مساعدت بخت کار او بجای میزد که بعد از فوت بطریق جانشین او شده
 بلکه کل روسیه شد و بقلب کترین اول سرفراز گردید خلاصه بطریق از آن بانج و نصرت هم عنان شد
 بجانب سایر ولایات نفقت نموده لیوانیه و آنکریه و دگری لیه و فیلسند را تصرف آورده و بقلب
 شش بنشایی کل روسیه را بخود قرار داد و در سال ۱۶۷۵ وفات کرد و کترین بیخت شوم
 خود جلوس نمود و از حدی که داشت پسر ارشد بطریق وارث بود از سلطنت بجه بهره ساخت و
 پسرش منتزکوف را باورسی امپروسلطنت انتخاب نمود و امپرو دلت را بکل در کف کفایت وزیر خود
 گذاشت و در آخر از کار شرب اراضی حدیج او مستولی شد و در سال ۱۷۲۷ جهان فانی
 را و داغ نیکس از او بطریق دوم پسر الکسیس جانشین شد و تحریک امرای منتزکوف را اخراج بلد نمود
 پیغمبر فرهاد و نظردوم در سال ۱۷۳۰ وفات نمود پس از او آن دختر برادر بطریق سلطنت شد
 و پس از او جان پسر نوامیر زاده آن سلطنت انتخاب شد چون طفل بود نائب مناب او و ترا مو سلطنت
 میرن را قرار دادند ولی قبل از آنکه این شاهزاده بگذشت در ولایت انقلاب بدست یاری
 کونت نیک اتفاق افتاد که پرن را از و کالت غول کرده پیغمبر فرستادند این فرستاد انقلاب

مدتی طول کشید تا آئین مبتدع و خطرناک که اگر کترین داشت بسلطنت اختیار نموند آئین مبت
 ملکه عاقله بود و امور رعیت و ولایت را با انصاف و عدل مفصل میداد و این ملکه کونت تیونیک
 و کونت آئین که قبل از او فوت رسیده بودند از شهر سرورن کرد و بر سیدیه فرستاد و این سیکه
 از تاجیر حسد او بود که اهل ولایت زیاد تر بر او میل شد و در ایام دولت خود اسلحه و اسب
 مخالفت دولت پرورشیه را راست دارکان آن دولت را به لرزانداخت و اجل امان نداد
 در سال ۱۶۹۲ تحت شاهی را و اول عکرویس از او سلطنت بر پیتر سم برادرزاده او رسید و این شاهزاده
 پس از آنکه بخت نشست امورات کلیه که در عهد آئینیت رونق گرفت بود بدین رونق که در عهد آئین
 با پرورشیه کرده و زن خود را ترک کرده پس خود را بجزا احمد زاده گی نسبت و شهرت داد و خود را و
 مملکت این اعمال تغییر معروف کرد و این همه خلق عدم قابلیت اوراد است بعد از شش ماه از سلطنت
 او را خلع کردند و زوجه و برادرش را به شاهنشاهی تسلیم نمودند و پیتر سم بعد از بیعت روز در جسر
 و کترین ثانی پس از آنکه تاج شاهی بر سر نهاد و کترین را به و تدبیر در ان نظام ولایت خود کشید و در
 اصلاح معایب مملکت خود سعیها نمود و کار دولت او روز بروز رونق گرفت و بادول عثمانی
 بنای سازگداشت و در چندین مورد بظرف یافته مملکت زیادتی از تصرف آن دولت در
 آورده ضمیر دولت روسیه ساخت و با گریه بر پیشین عهدی حکم سبت و میخواست باعانت ایشان بیل
 خون طغیان دولت فرانسه را سببی بنده دوسه پس از این عهد نزدیک ملک ناگهانی اوراد در بود و هر
 سکت در سال ۱۶۹۳ در گذشت بعد از فوت کترین دو عهد پیش پال جانشین شد ولی عدم
 قابلیت او باعث خرابی کار او گردید و او را کشند و پس از او الکساندر پسر ارشد او صاحب
 تخت و تاج شد و این شاهزاده در اول جلوس خود عهد استواری با انگلستان و اطریش بر ضدیت و
 مخالفت دولت فرانسه سبت ولی شکر او در اطریش شت فاختی از شکر فرانسه خور و و با چای
 شده و بنا بر عهد سبت به تاتش فتند و میان روسیه و سوئدین شتعل شد و پس از چند
 عهد به مملکت قفقاز را بدولت روسیه تفویض نمود و در سال ۱۸۰۲ با رنجاک فیما بین روسیه و فرانسه
 سر رفت و پس از بنا بر عهد روسیه شکر کشید بعد از فوت چند پسر کورسید و اهل پسر
 بجهت خود و سافتن دشمنان خود را شکر کورسید و تاتش زده بیرون رفتند و با چایون بنا بر تاجار
 شده و در مملکت کورسید و تاتش زده بیرون رفتند و با چایون بنا بر تاجار
 در مملکت کورسید و تاتش زده بیرون رفتند و با چایون بنا بر تاجار

پادشاه پروشیا با کنگره رفته سه هفته در لندن توقف کرد و با اعیان و عیشت گستره امیند و الکندر
 تراندن مراجعت بهینت بطراز برگ نمود پس از آن بزودی در مجلس گنگاش دروینا در ماه نوامبر ۱۸۱۲ حاضر شد
 و در آن مجمع علم الکندر را پادشاهی پولند نیز اقیاز و اوند و در ۲۶ سپتمبر سال ۱۸۱۶ الکندر شاهنشاه پرو
 شیا بنشاه آسریا و پادشاه پروشیا یک عهدنامه که بجهت حفظ صلح عام بر مطلق دین صیوبسته بودند امضی
 نمودند و الکندر پیشتر قتل حکم ممتاز بود و در رواج و رونق دولت خود کمال چمداد داشت و در ۱۸۲۵
 برای پیچی را دواع کرد و در وقت وفات او کانس تن تین برادرش که پادشاه پولند بود موافق قانون سلطنت
 حق داشت داشت ولی بجهت فاحشه که زنی اختیار کرده بود خود را از سلطنت خلع کرده بهمان پولست تخت
 عزیز و تاج تخت را بر سر او جران خود نیکولس تفویض نمود و در این پادشاه وقایع که تازه واقع افتاد یکی
 پولست است که اهل پولند خواستند بقا اطاعت روسیه را از رقبه خود بیرون کنند و به آزادی
 خود بگردند و هر قدر بجد کردند مفید نیفتاد و بر این طوری رسید و قتل و تنبیه آنها بهالغ تمام داشت و
 ویکر جنگ ایران و دیگری جنگ عثمانی است که در این دو جنگ نیز بحال منفعت حاصل کردند
 و مایه سر بلند می دولت روسیه در دول اریخته و در سال ۱۸۵۵ عیسو نیکولس در بطرز بزرگ وفات
 نمود و تاج شاهنشاهی را بر سر پسر بزرگ او الکندر ثانی گذاشتند و پس از وفات الکندر پسرش نیکولس
 ملقب به الکندر که پادشاه حالیه است بخت سلطنت شست و حال بدت سال است که برادر
 شهبازی جلیس کرده است

شهباز شاه روس



فصل پنجم مملکت جبرنی

جبرنی مملکت سنی بزرگی است و درازی اوشش صد سیل است و پهنائی آنجا پانصد سیل است و حد شمالی او دریای جبرمن و دفرک و بحر مالک و حد شرقی او پروشیه و پولند و روسیه است و حد جنوبی او چال پس و سمیت زلند و حد مغربی او فرانسه و ندرلند است و جبرنی و رازمنه مختلف حد و مختلف داشته و قبل از انقلاب تبدیل سلطنت فرانسه جبرنی بزرگ قسمت بزرگ قسم شده بود که آن قسمت را دو ایریناسیدند و در عهد ناپلئون که در سال ۱۸۱۵ اعیان با انجام رسید جبرنی را در میان شاهزادگان مملکه متفق قسمت نمودند که هر یک در حصه خود باز اداری حکومت کنند و تاریخ قدیم جبرنی علی الظاهر بنظر افسانه می آید ولی آنچه مسلم است آن است که این مملکت و رازمنه جدیده سکون و محو شده است و مصنفان قدیم عموماً بتجکایف و تشویش اسامی سکنه اولایت را از طوایف ملت و سنی تیه حساب کرده اند و طوایف ملت از اصل و نژاد کومر است که بزرگ جفت است و جفت همان یافت است و این طوایف فرجه یا اوراسیای صغیره آباد کردند و ملتی حرکت کرده جانب بسیار را تصاحب نمودند و در ولایات پولند و یانگری و جبرنی و فرانسه و اسپانیا پراکنده گشتند در وقتیکه احقاب گلوگ بر او کومر حرکت کردند بجانب مشرق گشتند و مشرق زمین را تا رتازا آباد کردند و طوایف ملت در آروا تصاحب گشت و قدرت شدند و در چندین قسمت اروپا به سلطنتها بزرگ رسیدند و قراریکه مورخین نوشته اند جبرمن باقی نماند و جوامع و دفت و نعمت و دولت یگانه آفاق بودند ولی حص زیادتی در تحصیل مال و دولت داشتند بهیاسیگان دور و نزدیک خود بدون اینکه از آنها اذیتی برد از ایشان بانه از او اذیت زیادیر رسید جب حریت و آزادی که در ضمائر آنها کالقهش فی الجبر ثابت بود ایشان را بر آن واداشت که از قید نسلط و استیلا و رویان خود را خلاص سازند و در این کار قیال و طوایف اتحاد کرده با رویان در افتادند و بزودی پس از چندین جروب بر رویان غالب شده و طاق و را در دین پس از آنکه خلاصی یافتند در از زمانی بحالت جهالت باقی بودند و بعضی از این جهل رایت اقتدار افراختند و در راه سادس و فرانسه بحر منی داخل شدند قوت استیلائی ایشان بتدریج زیاد شد تا در زمان شاهی پادشاهی در سال ۱۸۰۰ غلبه استیلا ایشان بحد کمال رسید و در آن زمان تا بعد چارلس برمالک جبرنی مسلط شد و بنیان شاهی جدید مغرب را پس از آنکه ایتالیای باطل شوی ویران شده بودند گشت ولی جانشینهای او نتوانستند پاس شرکت گشتند

تاج جبرزک خود را بکندارد و در سال ۸۸۸ مملکت این شاهنشاهی بکالت اصلی خود عود کرد و چنانچه
 تاج شاهنشاهی را بر سرانگشت پادشاه بهیمیه گذاشتند و از آن زمان تا سال ۱۰۰۶ عیسوی جرمنی بمقتضای
 قانون خود و خاندانهای سکائی و فونگونی و سوابیه مستقلاً در حکومت خود برقرار بودند و غرض از این در
 بنیان شاهنشاهی جرمنی را دایمیت پس از فتح بایلیون بنیاد بود که در جنگ استرلیز عساکر متفق اتریش
 و روسیه و پروشیه را شکست داد و فوراً در پی این فتح عهدنامه پیرزبرگ اتفاق افتاد و باین عهدنامه
 شاهنشاه و رئیس شاهنشاهی جرمنی را منور و متروک ساخته و حکام ولایات جرمنی را معزول نمودند و
 شاهنشاهی اتریش را اختیار نمودند و قدرت و قوت بایلیون نیز باوقالی که در سال ۱۰۳۴ عیسوی بمجلس
 اتریش و بیکه در سال ۱۸۱۵ اتفاق افتاد و کلی بکام رسید و از آن پس جرمنی با مقتیارات جدید و زیر
 لخت معاهده و ارکان مبدعه امتیاز حاصل کرد و چون این ارکان مبدعه و ولایت معاهده باعانت تباران
 اروپا آزادی یکدیگر را کفیل شده اند و ولایات کوچک را هم هست که همیشه مستی و اختیار خود را
 را در میان چنین میسایگان مغرور قوی و حریص ملک و مال مثل اتریش و روسیه و پروشیه و فرانسه
 در معرض فنا و زوال بدانند و ولایات بهیمیه و لوسیه و تور اوید و سیسیلیه و زرنه و پاپا لیون
 در جرمنی و دایره مشرب نشد بعضی جرمنی را بدو قسم تقسیم کرده اند که قسمی را جرمنی علیا و قسمی را جرمنی سفلی
 اما جرمنی علیا مثل برولیات بهیمیه و تور اوید - اتریش - سیسیلیه - تورایه - پاپا لیون و زرنه
 و لوسیه و لومبیه و سکائی سفلی - و سکائی علیا و مسکن برگ - و لین برگ و بریدن برگ و یوم این
 بود و هر چند شایسته بیانی رسید ولی طایع کیفیت ادویه عبرت جرمنیهای قدیمه که در
 عهد رومین بودند در دست رومیان بسیار برون و حقیر بودند ولی جرمنیهای جدید در ولایت و
 جرئت و شجاعت از دیگران امتیاز داشتند و زرنه های جرمن نیز عموماً خوشتر و مایه لطیف اند و در
 زمان جرمن غالباً لباسهای لاجرمیل دارند و عموماً اهلی جرمن جوهر و صاف و غریب نوازانه
 و دود پادشاه و جرمنی است یکی شاهنشاه اتریش که در ندر برب زمین کونلیک اطر دارد و دیگر
 پادشاه پروشیه که بر آیین پروسمنت استوار است و در جرمنی اگر چه نفر از شاهان و
 معتبر باشند که در نظر مردم قرار دارند و از دولت و سلطنت نیز بهره کلی یافته اند ولی از قدرت
 ندارند که آزادی را اجرا نمایند و از این بهر ارکان بزرگتر پادشاهان تورایه و منور و سکاسنه
 و در تبرک و دیوک هی کیه برمس بدین است و لیکن قوت اکثراً بسیار است که میتواند دعوی

مظلوم و اعانت بر مهربان را یاری و مددگاری کنند - و اختراع صنعت چاپ و اصلاح
و تصحیح دین از اول از جرمنی بخواست باعث افتخار شهرت او در ممالک و بلدان شده است و از
سنا دعوت و قتل و قتل نمایی تمامی شانزدهم و نهم و نهم بود و آخر الامر یک قسم تمامی نمایان متاع
یاب نبرسی کنندگان از یاب اتفاق افتاد و کتابان باب ممالک جنوب را تصرف کردند و
نشدگان ولایت شمال را تصاحب نمودند و پادشاه خالیه جرمنی فرزند یک و نیم امپراتور
شاهی پادشاه خالیه جرمنی



فصل ششم در بیان مملکت آستر

مخفی نمائند که در ماه تاسع و هاشم آستر به خاص اسرار و با حساب پیش و اکنون شانشینی آستر
میشود و تنها آستر به خط بلکه شامل سلطه های بانگری و بهیبه و یک قسمت عجمی از پولند و ولایت
موراویه و ترنسیلوانیه و اسکودینه و کروشیه و تیرل دو المیتیه است که در حد و دولت عثمانیه است
و لامبردی و دینس است که از ایتالیا محسوب میشود و این شانشینی وسیع گنجینه مقتصد و
میل در درازی از مشرق تا مغرب و تخمیناً پانصد و بیست میل از شمال تا جنوب است و مخفی به
انفوسی است که تخمیناً میان می شود و شانزده اکان خانان آستر از نژاد نسل کونت باچین برل

هستند و بل از آنها آبا و اجداد آنها گمنام بودند و پس از آنکه آن خانواده پادشاهی رسیدند با صلوات
و فراوانی با سلاطین دیگر و قاضی سلیم دولتشان خودشان را بر وی و را و پا بر بلند ساخته و عظمت
را موروئی نمودند و رفته رفته کارشان رونق گرفت تا آخر قدرت و قوتی حاصل کردند که چارلس پنجم
حاکم وسیع و در قوت آورد و شاهنشاه آشریه اکنون فرنیس جوزف چارلس است که او نیز پادشاه
انگریز و همیه و لامبردی و دین و صد نشین ارکان مملکت جرمی است و هوا و مملکت آشریه
مملکت و بی غالباً معتدل و سازگار است و خاک آن مملکت با قوت حاصل خیز است
و از شهرهای بزرگ آن سلطنت کی دنیا است که پایتخت مملکت آشریه است که دزدیکی و دزدان
و نیوب اتفاق افتاده و این شهر چندان وسیع نیست ولی آباد و مملکت است و انبیه و عمارات
انجلیا بشکوه و چشم است و آشریه را در قریب رسیان گال بلجیک می گفتند و این را از باغهای
جد انگریز جرمی ملی می کردند و اسم آشریه را در سال ۱۰۴۰ پادشاه و دود و پس از آنکه چارلس پنجم
استوار کرد و آشریه را ایشون فرنیس نامیدند یعنی فرانسه مشرق و سلطان خانواده آشریه بقدر ریاضت و سلاطین
و جرمی شامبشی کردند و در سال ۱۰۴۲ لقب شامبشی جرمی سقوط شد و بشامبشی آشریه ملقب
گشتند و پس از عهد نام و میا در سال ۱۰۸۵ لقب شامبشی حق خاندان آشریه شد و فرانسوی
که اکنون پادشاه است و ولادت او در یوم چهارم آگست ۱۸۳۳ اتفاق افتاد و بعد از خلع عموی
خود و ترک حق پدرش از پادشاهی که حیات داشت در دوم دسامبر ۱۸۴۲ آتش پادشاهی آشریه سرافراز

شبه پادشاه آشریه



فصل منقسم مملکت پندشاهی و طبرستان

تدوین مشتمل بر بیست و پنج بخش است که نامیده شده است. بالند و برادر اوس و دیگر که سمت
 بلخیم و این مملکت در وقت استیلا ی رومیان یک قسمتی از گالی محسوب میشد و پس از رومیان
 و در دوره ساسانی در شاهنشاهی ساسانی مد و بود و از ایشان دو سلطنت تعیین شده است که مخصوص
 بود و حصه بزرگ مقرر شده حصه اول بالند که در جانب شمال حصه ثانی بلخیم است که در جانب
 جنوب است این ولایات و عاقبت او بار شوکت بنیارت در سال ۸۱۴ عیسوی بر تیره گنگدم
 رسید و در اختلاف جدید که در بالند و بلخیم در سال ۹۸۳ اتفاق افتاد این ولایت بدو گنگدم
 بداد و پادشاه جدید مقرر گردید بالند را قنجا و بلخیم را بلخیم و بلخیم را بلخیم و بلخیم را بلخیم
 بلخیم و بلخیم را بلخیم و بلخیم را بلخیم و بلخیم را بلخیم و بلخیم را بلخیم و بلخیم را بلخیم
 و بالند مد و است در شمال و مغرب با دریای شمال و در مشرق با بنور و با ولایات مستقر فی برتیه
 و در جنوب بلخیم و ولایات بالند بنظر یک محوای متصل می آید و بلخیم مشتمل است بر نه ولایت از
 جمله برتیه شمالی و برتیه جنوبی بلخیم برک انت و بر قلند بر مشرق قلند برس مغربی برتیه بلخیم و بر
 شازده ولایت که اکنون هم بالند و بلخیم معروف است در ازمنه جدید در بالند سیقفند و در ازمنه سابقا کالیس
 بلخیم نامیده و اغلب بولایاتی مدید و تحت اختیار و میان و نایک طوایف شمالی رومیان و اریطایانست داده و
 مغربی میان رومیان و بلخیم را نیز تصرف می نمود و پس از رومیان این ولایات را طوایف شمالی تصرف کردند
 چنانچه بر طایفه از ایشان ولایتی را در قبضه اختیار خود داشت و در سال ۴۴۵ بعد از ولادت عیسی
 بر این ولایات طایفه فرنگ که در تحت حکم کلاودیو بودند تسلط یافتند و در سال ۵۱۰ عیسوی آنرا پادشاه
 طایفه بان بر آن ولایت شکر کشید و اکثر بلاد را آتش زد و در کباب آن پادشاه شکر شصت
 هزار پیاده و سوار را بطوایف بلخیم آورده بودند و پس از آن خراسان بعضی از این ولایات و رومیان دیوک
 را تحت باقی می ماند و ساسانیان هم بر این طوایف تسلط داشتند و تا زمانت برتیه بعضی از این ولایات
 به ماکت دیوک کردند و اضافت داشت و در سال ۶۴۳ چارلین خجرا این شازده ولایت
 را تصرف آورد و یکماده جدید اگر دو و در سال ۹۵۷ و در سلطنت فیلیپ دوم مغت ولایت
 این ولایت را اختیار شاه پرون رفت و در شهر تو ترک برای حراست خود عهدی بستند و
 ولایت دیگر در تصرف اهل پانیا بقرار بود و این ولایت را که پیشش در بالند سیقفند یعنی در بالند

که تعلق بر اسپانیا دارد -

پس از وفات چارلس دوم این ولایات به تصرف یک شعبه از جرمن که خانان است
 باشد قرار گرفت بعضی از آن ولایات را به قهر و غلبه و بعضی به پیمان تسلیم اهل فرانسه
 و واج شد و بعد نامه کاغذی که در سال ۱۸۱۵ اتفاق افتاده آخرین تذکره که در
 تصرف استریه بود به هفت ولایت سابق اضافه شد و اقرار سلطنت نمودند و اندک
 ولایات شانزده گانه در تصرف یک پادشاه بود ولی در سال ۱۸۳۰ باز این ولایات به
 سلطنت جدا مقرر گردید که یکی بالنسبه و دیگری بلجیوم است پادشاهی که سلطنت بالنسبه
 ولیم شانزدهم جدید این پادشاه اول ندرلند بود و ملغی المیه را در مقسمه کلیه بر سلطنت قطع
 گرداند و پس از خلع او پسرش ولیم دوم را بجایش اختیار کردند و پس از او پسرش ولیم سیم
 پادشاهی بالنسبه را فرزندش که اما اکنون حکمران آن ولایت است -

و ولایات بلجیوم در سال ۱۸۳۰ عیسوی بداج باغی شدند و لشکر او را از شهر بروکس نمودند و
 در آن مختصن شد و با این شهر بنای انداختن توپ را گذاشت ولی کار نمی توانست برود
 و دیوگ فرس را به پادشاهی انتخاب کردند و لیکن پسرش پادشاه فرانسه باین امر راضی نیست
 لهذا لیو پولد شانزدهم که برگ را با هم با بلجیوم خوانند چون مشارالیه دارد بر وی تسلط شد و این
 از طرف خاصه و منازعه درآمد و دولت فرانسه بخواه باز است که با عانت فتنه گران فرستاده بود
 آخر الامر دول خارجه واسطه صلح شده در سال ۱۸۳۱ عیسوی صلحی فیما بین بالنسبه و بلجیوم
 اتفاق افتاد و قرار بر این شد که هر یکی دولت جدا گانه باشد و سپاه فرانسه مراجعت کردند
 و عهد نامه ویکرمیان بالنسبه و بلجیوم به تصدیق بیخ دولت در سال ۱۸۳۹ عیسوی
 در لندن با منضرب و تا اکنون لیو پولد پادشاه بلجیوم است -

فصل ششم در حکایت و شیه

دولت پروشی یکی از متقدمترین و قوی اروپاست وقتی در قعر ازمیر تسلیم بود لیکن الان
 جزو مرتبه دوم سلطنتها می شود و ابتدای این سلطنت از سال ۱۷۰۱ عیسوی است و در
 مرتبه سلطنت باقی و آنچه هم حزنی و واقع حزنی فائز شد و آن چنان بود که آنکه در یک ولیم شانزدهم
 مغرور بود و در محله مشاورت گردانید و در سال ۱۷۵۵ عیسوی منقذ شد و ولیم سیم پادشاه انگلیس

سیرت پادشاه حالیند و پادشاه



شد که بجهت فردیک کرسی نشان دار گذاشته شود و فردیک از این معنی آزرده خاطر گشت و در آن مجلس او بسیار ناگوار آمد که پادشاه انگلیس چندی قبل که محترمانه از او بوجوین حیرتی در حق او رها دار و پسند انجیال پادشاهی افتاد و پادشاهی که امیر الطور جرمی نزد او اعتراف بجاییم و گناه خود مسکرو دوست شد و تعارف زیادتی با او تا او حکم و لقب پادشاهی پرورشید را برای او از شاه گرفت و در آن زمان نیز انقلاب کلیه در دولت اروپا بود و سیاحت در مقام

نظم و محافظت بر نیامد و سلطنت پرورشید در قسطنطنیه از بر منی در وین و بولایت بلین شمال و غرب قسطنطنیه پادشاه است و همه دعت سلطنت او از مشرق تا مغرب فزون تر از شت تصدیق و از شمال تا جنوب بصدیل است و جمعیت تمامی سلطنت متجاوز از ده ملیان است و مسکنه پرورشید مردان رشید چهل سهند رساله های سال کردن گشتی کرده اند و باطاعت سیاحت از مسکنه گرفته اند و در سال ۱۸۵۰ عیسو سلطنت پرورشید به فردیک و لیم برندن برگ مقرر شد و قبل از این تاریخ پرورشید در انکار پادشاهان پادشاه بود و ملی انجون مولی و سرور اهل پادشاه خود را می نامید

اسمای سلطانین پرورشید از این قرار است فردریک اول در سال ۱۷۰۱ میلادی پادشاه پروشیه شد
پس از آن پسرش فردریک ولیم اول جانشین او شد بعد از او فردریک دوم نقیب فی کریش
بجای پدرش است و در عهد او پرورشیه ترقی کرد و نظام و لشکر پرورشیه کمال نظم و انتظام را گرفت
بعد از وفات او فردریک ولیم دوم برادرزاده پادشاه باخی پادشاه شد بعد از آن فردریک
ولیم سیم تخت سلطنت جلوس نمود با پاپیون بنا بر است حکم کرد و آخر الامر با دولت انگلستان
در محال دولت فرانسه و انگلستان امنا پاپیون اتفاق نمود پس از آن فردریک ولیم چهارم پسر
فردریک ولیم سیم که در هجدهم جون سال ۱۸۴۰ میلادی بعد از پدر تاج شهر یاری بر سر گذاشت و خواهر
این پادشاه زن امپراتور روسیه نیکولس اول بود که مادر امپراتور الکساندر ثانی است و این پادشاه
چون او را می برداشت برادرش ولیم بود که او نیز پسر بود بعد از سلطنت برادرزاده اش
فردریک ولیم پادشاه حالیه رسید

شبه پادشاه حالیه پروشیه



فصل پنجم مملکت فرانسه

دولت فرانسیکی از سلطنتهای قوی و غنی و جزایر و نامدار اروپا است و این سلطنت در مغرب اروپا واقع شده و تخمیناً پانصد میل طول و پانصد میل عرض آن است و جمعیت این دولت اکنون چهل میان نهمین کرده اند بر موقین مسلمون نیست که در چه عصر یا با چه طایفه فرانسه آباد شده است ولی عموماً همینست در مفهوم شده است اشخاص که در آن مملکت اول توطن کرده اند از اعیان و ذر آری گوهر بوده است که دلدار شد یافت این لوح است که در این ولایت بعد از خرابی بابل متفرق و پراکنده شدند و این طایفه در دست رومیان گرفتار شدند و از زبان جوکیوس پاپاقرتیا با پانصد سال بعد از آن این ولایت در تصرف رومیان بود و در آنجا هر کس که شایستهی پادشاهی بود را به این مملکت بدست طوایف گناشت و و تمیل و برگشتی افتاد و آخر الام طایفه فرنگی در تحت رایت فرامند بودند بر این کشور استیلا یافتند ولی بسکنه قدیم بخاویت و آزار نه رسانیدند و طایفه فرنگ در سال چهار صد و هجده بعد از عیسی علیه السلام بگال داخل شدند و پس از آن ستم این کشور را که گال پیش از اواده فرس خواندند و فرامند در سال ۴۲۸ عیسوی جهان را وداع کرد و پسر او کلاودیوس بجای پدر نشست و در سال ۴۷۶ جهان را بدرود نمود و از او پسر کوچک باقی ماند و مردی را قسم قرار داد و مردی یکی از شجاعان طایفه فرنگ بود که کلاودیوس را به بخت بیست و محافظت اولاد خود بطایفه فرنگ انتخاب نمود و زنان حکمرانی او پادشاه آستیل را پادشاه طوایف بآن تیر ایست یا لشکر کشید بر آن ولایت و داخل شد و مردی پادشاه فرنگ از خوف ولایت خود با ای تیوس سردار رومیان و پادشاه طوایف دومی بی گناست متفق شد و این عساکر متفق را با آمیاد صحرای شلویش تلافی فرستاد و دست داد و لشکر آستیلانگست خورده بنزیمیت شافتند و پس از آن عساکر متفق او را از ولایت ایتالیا نیز بیرون کردند و آنی تیوس پس از آن از محارقتیل سید و مردی با فضل رایت استقلال افزاشته ولایت پیکاردی و نارس مدی و قسمتی از جزیره فرانس را تصرف کرد و چلیکریک پسر مردی در زمان سلطنت خود پاریس و شهر دیگر را مسخر نمود و پادشاه فرنگ استوار کرد و کلاودیوس جانشین بکلی ولایت خود را از قید رقت رومیان خلاص کرد و و هم فرس را به ولایت خود که مابین رودخانه رین و لوآر بود داد و در تاریخ فرانسه از آن زمان تا پیش از این مابین هر چه که لایق تذکار باشد اتفاق نیفتاد و این شاهزاده چاکلمن در ماه ششم بنزیمیت در تحت ولایت شانی چرتی منظر بود که در تاریخ بنزیمیت پاریس بنام کاسیاب شد و این پادشاه بهمنیه را مسخر ساخت و جرمنی ضمیر و لایات خود نمود و بیارسی پاپ بهد انفر پادشاه لامردی لشکر

کشید و ظفر یافت و او را گرفتار کرد و مملکت او را تصرف نمود و تاج پادشاهی لامبردی را نیز
بر سر گذاشت و پاپ را در کاخ خود محاکم خود مسلط ساخت و کوکب اقبال این پادشاه و ملک
حشمت تابان شد و او را بشا بنشی روم نیز انتخاب کردند چنانچه در روز مولود حضرت عیسی
علیه السلام در سال ۸۰۰ در روم تاج کشایی بر سر او گذاشتند و شام بنشی مغرب در وجود
او متحد شد و در عصر خود بلکه پس از آن نیز او را یکی از سلاطین دوی الاقتدار دنیا خوانند
ولی عجب است که شام بنشی باشکوه او بزودی پس از مردن او بحد نقصان رسید و ولایات
و ممالکی که از همسایگان گرفته بود از اختیار او لایق و بیرون رفت و سبب کلی این کار این بود
که چهار ملکن ولایات را در میان او و خود تقسیم کرده بودند پس از او در میان او و اعیان او گفتگو
شد و نزاع داخله بجای گشت که سرایت کرد به هر چه در داخل اینکار ضعف گرفت بر قوت خارج او و
چنان شد که طوایف نارمن که شریکترین خلائق بودند از سواحل تاروم و قونق و دیگر قسمتیا
اسکندی بوی بر سواحل فرس تجدید عهد سابق کردند و قتل و غارت و دزدی کوتاهی ننهادند
و اهل فرانسه چنان از آن طوایف مخوف بودند که ناچار ولایت نارمنندی و بری شک
را به رولوک رئیس آن طوائف بود تسلیم کردند و آن طوایف در این ولایت سکنی گرفتند و در
سال ۹۱۲ عیسوی رولوک را دختر پادشاه فرانسه را بعهده از و اوج خود در آورد و القعه پس از رولوک
ولیمیه دیوک نارمندی به مملکت انگلند حمل آورد و بهر آنکه پادشاه انگلستان را که آخرین
پادشاه ساسان است که در انگلند پادشاهی کرده اند شکست داد و تاج شاهی انگلند
را بر سر گذاشت و با خیمه ولایت نامنی مملکت انگلند متصل شد خلاصه خاندان بوریان
پس از سلطنت چندین فرزند در توکیس شانزدهم بر وال پیوست دولت فرانسه را بجمهورية
قرار گرفت و از جمهوری شام بنشی کشید و پس از آن باعث اتحاد دول فرنگستان شد
با بجمده وقایع فرانسه از سال ۱۷۹۳ عیسوی تا احوال زیر جدالت بنیارت در سال ۱۸۱۵
قابل تذکار است از آنجمله جنگ اشتریز در دوم سپتامبر ۱۸۰۵ عیسوی فیلیپین شکست فرانسه و
عساکر متفق اتفاق افتاد و در جنگ استامپا طور حاضر بود و در شکست فرانسه ناپلیون بنیارت
حکمران بود و در طرف مقابل امپراطور روسیه و امپراطور اشتریز فرمان ده شکست بودند
و نیمه غلبه بر ایالت فرانسه و زید و انعام متفق فرزند تزار چهل هزار جنگ باک افتاد و پس
از این جنگ عهد نامه بطبر برگ بوقوع پیوست که سلاطین عثمانی و امپراطور روسیه و دیگر

شیخه نادر شاه خانی



اینجا چندان شوقی بذراعت و فلاحت مداند و از آنجهت اکثر اراضی کشور کمزیر است و این اشخاص
 اسپانیای اکنون بر پاست از اتهام و معنی فرومید اول است که در سال ۱۳۹۲ عیسوی عربها که باصطلاح
 اروپا خوانند از ولایت گزند و ایران کرد و سلطنت ارکان را با سلطنت کیتیل از دوان آبی زبلا که و از
 سلطنت کیتیل بود و متحد نمود و این از زمان استیلای او کشور اسپانیا معروف مور با بود و صد سال قبل از
 استیلای او یکجهت مساعی شکورده مور با کشور اسپانیا یکی از ملایک قوی در اروپا حساب میشد و تا حکمرانی فرومید
 کشور اسپانیا در میان چین بین نفر از شاهزادگان مسلمان و عیسوی مستقیم بود هر یکی در ولایت خود رایت
 استقلال و استیلا فراخته بودند و در وقت حکمرانی فرومید و می زبلا همه این ملایک حکم واحد یافت و یک
 و حکمرانی بخشین را یک معبر حصه از ملایک مغربیه با هم سلطنت یوزنگال فرومید و باز این حصه مفرد
 موضوعه اعدا از چند سی سلطنت اسپانیا بدست شخصت سال در ماه شانزدهم دیماه هم ضمید کردید و سلم
 با از بدلات بومیان مملکت یوزنگال از تحت تصرف اسپانیا بیرون شد و از آن زمان الی حال سلطنتی حیا

و دولتی مستقل است و دولت پورتگال بحسب وسعت و جمعیت خیلی کمتر از اسپانیا است ولی از ضعف
دولت اسپانیا نیست که نمی تواند بر این مملکت که مدتها در تصرف او بوده ایتلیا یا بدو دولت اسپانیا
اگر چه در زمان فریدیند تری کردیا خلاصه و چکال رسید ولی کمتر از صد سال پس از او باز روی به تنزل
لذا منت و در سال ۸۰۸ اعلیو لشکر فرانسه که وزیر فرمان ترشیل موتا بود باین شهر داخل شد و عیال
پادشاه اسپانیا را با بزرگان ولایت به فرانسه فرستاد و چارلس چهارم پادشاه اسپانیا مجبوراً استعفا داد
خود را از تخت و تاج در سال ۸۰۸ نوشت و فرود نیاسپرا او که وارث تاج بود در فرانسه از آن زمان مجبور
بود در سال ۸۱۳ اخلای یافت با بچله جوزف برادر امپراطور بناپارت در سال ۸۰۸ اعلیو داخل شهر
شد و جمیع اهل و انفال سلطنت بر دست مراجعت کرد و در سال مذکور کشور اسپانیا به بناپارت مسلم گردید و جوزف
بناپارت برادر خود را بسلطنت انجا در سال ۸۰۹ مامور نمود و جوزف تا سال ۸۱۳ در جانب برادر
امجدار اسپانیا بود و در سال مذکور از صولت لشکر دیوک ویلنگتون تاب نیاورد و به فرانسه برگشت و لشکر
فرانسه که در تحت اقتیاد ترشیل مرموت بود شکست خورده بفرانسه معادوفه نمود پس از رفتن ایشان داور
ستاره اقبال بناپارت فرودیند وارث تاج اسپانیا و در ماه دهم ۱۸۱۳ غنائی ب مملکت خود مراجعت نمود
شده جمع الملک الی نصایب شیبیه پادشاه اسپانیا



فصل در هم مملکت پورتگال

مملکت پورتگال با بقا و کشور اسپانیا بود و در انقلابات اسپانیا از آن کشور موضوع شد و این مملکت
 تخمیناً سیصد و هشتاد میل در طول و صد و بیست میل در پهنایست و جمعیت آنجا چهارمیان است
 و اصل سلطنت را دور پورتگال هنری برگتسی بنیان داد و مشار الیه مرد و اتا بود و یکی از دختران پادشاه
 سبیل را بعد خود در آورد و بدین واسطه امر او در پورتگال رونق گرفت و اهل پورتگال در راه پانزدهم
 و شانزدهم ترقی کامل کرد و لیکن الان مثل اسپانیا این دولت نیز بحد زوال رسیده است و صف و لایه
 پورتگال بسیار نیکو و خوشنماست و خاک آن ولایت حاصل خیز است و هوای آنجا فرح بخش و
 سازگار است و هشتاد و سه میوه در آنجا است با وجودیکه این ولایت با کشور اسپانیا در همه چیز مشابهت دارد
 ولی عداوت تمام در میان اهالی این مملکت مکزیک و کلوب و نفوس است - خلاصه هر ملتی
 وقتی در دنیا شهرت کرده است و بحد کمال رسیده و پورتگال در زمان آلیو کوبرک ترقی کامل کرد و ولایت
 پورتگال اکنون در شش حصه تقسیم شده است و سلاطین پورتگال از این فترت است اول جان
 دیوگ برگتر - و سال ۱۴۳۶ با لشکر اسپانیا جنگ با کرد و آن ولایت پورتگال از تصرف ایشان در آورد
 و خود را پادشاه پورتگال کرد که سه ساله آنجا توادده است که اکنون بر سلطنت اقام دارند بعد از آن
 آلفونسو ششم دین از آن پسر دوم برادر آلفونسو ششم و بعد از پسر دوم بر تخت نشست پس از وفات او
 جوسف پسر جان پادشاه شد و دختر جوسف که وارثه تاجانش بود و پوزان و اجاز و پاپ زن عموی
 گشت و ایشان پس از جوسف مغایب و سلطنت اقدام داشتند بعد از آن جان ششم که سابقاً هم
 مقام بود به پادشاهی رسید و این پادشاه در سال ۱۴۷۷ اعیان و بابت تطاول لشکر فرانسه بر پورتگال
 از سلطنت محروم شد و بریزیل شتافت و پس از گرفتاری ناپلیون بر پورتگال برگشت و در سال
 ۱۸۲۱ و بریزیل انقلاب شد ثانیاً بریزیل مراجعت کرد و در سال ۱۸۲۶ وفات یافت پسرش دلم
 پدرو خود را به پادشاهی بریزیل منتخب کرده بریزیل رفت پادشاهی پورتگال را بدختر خود مریم تفویض
 کرد - و اممیکال بریزیل چهارم بریزیل و غضب کرد و تحت را و ملکه مریم را معزول نمود و خود بر تخت
 نشست و شش سال سلطنت کرد پس از وفات او باز مریم ثانیاً به پادشاهی رسید و در سال ۱۸۳۳
 تاج پادشاهی بر سر گذشت و در سال ۱۸۵۳ وفات یافت و پسر او که وارث تخت بود چون صغیر بود
 اعیان دولت قرار دادند که خود را از جانب پسر خود بوکالت با مور سلطنت پروراز چون شانزده

بمقدور شد رسید پخت شامی مجلس نمود که احوال پادشاه است

شیخیه و شاپور تگال



فصل دوازدهم در مملکت سویت زلند

سویت زلند مملکت کوچکی که بسیاری است که در میان کشور سوئیس و فرانسه و ایتالیا اتفاق افتاده و در ۶۶ بلوک مستطین تقسیم شده است و جمعیت این مملکت اکنون دویلیان یکصد هزار تن است و حکمران آنجا جمهوری است و رئیس مجلس جمهوری را آنت دامن گویت داملی سویت زلند از عقاب داولاد و توفیق میرهند و در وقت چنین نیز ر خلد اطاعت و بندگی روسیان را در آغوش داشت و ولایت ایشان همیشه مملکت کال بود و ایشان در اطاعت روسیان تا زمان شاهنشاه با نوریوس و لین فی تین باقی بودند و در سال ۱۹۰۰ این ولایت را ایل برگند می تغییر نمود و در سال ۱۰۳۲ عیسوی به این ولایت را رادلف آخرین پادشاه برگند می به شاهنشاه جرمنی تفویض نمود و از آن عصر سویت زلند جزو مملکت شانشانان جرمنی شد که کام و ضابطه آن از جانب شانشانان در این ولایت حکم رانی قیام و افتاد

داشتند در دوم آزادی و ضبط اموال ایتام و اراذل بیست و پنج نفر و تکامل نداشتند ابل سویت زنده
 را از این قسدهای کابجیان و کار و باستان رسیدن پارس بدرگاه البرس هم پیشی روانه شدند
 و آن پادشاه هیچ وجه عرایض و متمسکات ایشان را قبول نکرده غمی بر عیال ایشان افزود و
 رئیس اراکم سویت زنده را از این شکستی و ظلم رعایا غضبناک شده بهر که از ایشان را یافتند
 عقوبت سیاست نمود و بدعتها و قانونهای غریب در میان ولایت شایع ساخت از آنجا که مردم
 جوب بلند می در بازار بر پا کردند و کلاه خود را بر سر نهاده و گشت و راه کرد که هر که از بیجاوی
 جوب بگذر و همان عظیم و بزرگیم را که نسبت به او می آوردند همان کلاه بیاورند و چند نفر از قفس
 بقراولی گذاشت که هر که اعتنا نمیکرد و بعضی او میرسانند او را گرفته تنبیه میکردند و کمی فتنه
 یکی از بومیان آن شهر بود که در نشان دادن و در عذر و عدل زد و دشت از این کیفیت مطلع شده بکرات
 از بیجاوی آن جوب نمیکند شرت و حج اعتنایی نمی نمود بلکه به تخریب نگاه میکرد و این خبر به رئیس
 اراکم که او را شفت حکم کرده و او را گرفته بجنور آوردند بکشتن او همان و او جمعی از حاکمان آن که اندر
 انداختن و شادوست او را کلاه بودند التماس کردند که از قتل او گذرد و آن بکار عرض ایشان را پذیرفت
 بشرط آنکه سیبی به او بگذارد و او به ترمید از او اگر سیب ندانند بخت بخت ببرد و اگر خاک و کشته شود
 و کمی پیش از آن چاری که از چنگ غذا از غلص شوی قبول کرد و بهر زور حاضر کرد و بی برسر
 او گذاشتند و کمی پیش از آن تیر از خانه چنان زد که سیب بدو رسید صدای آهنگ از حاضران
 برخاست و چنان سوا می آن تیر تیر دیگر در دست داشت که پس را از او پرسید که این تیر
 و دیگر از این چه نگاه داشت و این تیر در حال جرأت جواب داد بانه ایشان که اگر تیر من از سیب
 نهد و به پسر من رسد او کشته شود و آن وقت این تیر را بر سینه تو زدم و قصاص خون لب خویش را
 کنم که پس از این حرف غضب کینه او را به زندان فرستاد و عرض راه از دست مستغنی
 گرفته خود را بجا مال الین رسانید و ابل سویت زنده از این مقدمه مطلع شده بهر دورا می شت
 و بهجایات و اجماعی کرده بر سر که پس از ریخته او را بقتل رسانیدند چون خبر این شورش به پادشاه
 جرنی رسید پادشاه بیای بیای فرستاد و پادشاه نیز بنای طغیان و عصیان گذاشتند و از این
 و از آنکه مکرش که بیع ایشان را مورش جنگهای صعب و قتلهای فاحش کردند و پادشاه آنها را بر سر
 و اندامین قضایا ۴۵ سال بطول کشید تا آنکه اهل سویت زنده تمام حاکم مذکور از تصرف پادشاه
 آوردند و آخر الامر با عهدنامه دست فایده کرد و در ۶۹۴ با کلام رسید حریت و آزادی ایشان را استقامت

و از آن زمان الی الان این مملکت جمهوری و مطلق العنان هستند و کمال اتخا و اتفاق معنوی را یکدیگر کردند و
 و سپاه خود را بر گراییدند و بعد از دوسه سال طلب میدادند و عوض آن فوج دیگر تقنین
 میکنند تا سپاه اولین ملک خود رسیده میسازند و ایشانرا قاعده است چنانکه بر گرایه سر و جنبه
 خود را بموجب قرار و ادماه ماه میگیرند و اگر اندک خلاف قرار و ادبمان آید همان وقت از او جدا
 و دو فاداری و دلاوری چنان ثابت اند که هر دو طرف کثروم سویت زر کنند باشند به کلام زرم مخالفان
 میکنند و مردان میگویند و روسا را بخود را پادشاه میگویند لکن سکه نام خود میزنند

فصل دهم در مملکت ایتالیا

ایتالیا مملکت دینی است طول آن ششصد و پنجاه میل و عرض صد و بیست میل است و در زمان قیام
 این مملکت شصت و نهمین قوی ترین شاهنشاهی در دنیا بود و در زمان جدید مملکت خلیفه نشین شده است و ایتالیا
 در جانب شمال مشرق و شمال مغرب محدود با جبال الپس است که جدا میسازد او را از جزیری و سویت زر کنند
 و قریه و دریاچه جانب محدود با دریا است و در کاترکس و نیار در سال ۱۸۱۵ عیسوی ایتالیا بنامین خانواد
 آستریه و پادشاه سر وینیه و پاپ و پادشاه نپلین تقسیم شد و ایتالیا اصلا در سه قسمت بزرگ تقسیم شده است
 شمالی و وسطی و جنوبی ولی با قرار و مدار و قوتی بین تقطیل ذیل مقرر شده و این تقیسات ثانوی یکی ایتالیا
 است و یکی کالت سر وینیه است و یکی ماکالت پاپ است و یکی کالت و موم نپلین است و ولایات کوچک
 ایتالیا واهی کبیر توسکنی و واهی پایریا و نمودنا و سار و کرا و کونا و جمهوری کوچک سن مری
 و است اما ایتالیا یکی شمالی شکل بر ماکالت متصرفه آستریه و سلطنت سر وینیه و واهی سوده و واهی بریاست
 اما ایتالیا یکی وسطی شکل بر ماکالت پاپ و واهی کبیر توسکنی و پاپ و جمهوری کوچک سن مری و اوست اما ایتالیا
 جنوبی شکل بر سلطنت نپلین و جزیره کالتا است و جزیره کالتا ایتالیا سیسیلی و سر وینیه و کارسیکا و کالتا و جزیره
 جزیره کوچک و کبیر و جمیعت بر ایتالیا با جزیره سیسیلی و سر وینیه ۲۲ لیان میشود از این قسمت ایتالیا آستریه
 میان جمعیت دارد و کشتن و جزیره و ولایات شمالی ایتالیا است و جمله لاهردی و ونیس و قتی و رونیا لاهردی
 جمهوری معتبر بود و شهر ونیس بالائی ۷۶ جزیره کوچک بنا شده است و سر وینیه چهار لیان و صد هزار
 جمعیت دارد و سلطنت نپلین هفت لیان و دو سویت هزار و ماکالت پاپ و ولیمان و ششصد هزار
 و سایر ایالات و ولایات و دو لیان و دو سویت و پنجاه هزار است و هوای مملکت ایتالیا معتدل است
 و خاک این مملکت حاصل خیز است غله در زمین و بریشم و سیب و میوه و سرخ و شر و تنباکو و زعفران و

چشم فیاض

شهباز شاهانیه ایتالیان



فصل چهارم در ولایت پاپ

سلطنتهای پاپست علی بن قیسمت و ملی ایتالیاست و این ولایت محدودست در شمال بار و وفاند
چو که بدایمی ساز و او را از سلطنت اشریه و در شرق فیلیپ و پیش در جنوب و شرق بنید و در شمال مغرب
و مغرب با توکنی و جمعیت این ولایت و در میان در ششصد هزار است و زمره پخت این ولایت
است و حکومت این ولایت با اختیار و اقتدار است و یکی محاکمه و پاپ است و پاپ با
قبل از این عوام الناس بلکه همگی مردم را و باید به مهابه و مقدر غیر و شرمیدانند ولی اکنون از آن قدرت
کاسته اند و از احکامات غریبه پاپست مردم بسیار اذیت و آزار می رسد و پاپ خود را نائب خاص
حضرت عیسی میداند و فواب آذ و کلید مقتدا و نفرین و حواریون عیسی علیه السلام است و همیشه از این
مقتدا و نفرین و فوابی اختیار میکنند و باید هر که را اختیار میکند یا بگمی این مقتدا و نفرین میکنند
یا دولت او امضا کنند آن شخص پاپ شود و خلاصه سابق پادشاهان فرنگ سندشاهی میداد و بواج

و خراج از پادشاهان میگرفت و هرگاه یکی از پادشاهان متوش می رسید بامید نجات از عذاب اخروی
 و خیر بجهشت یک سوباز ملک خود بطریق نیاز به پاپ می رسید و از این جهت بسیار ملک
 در تصرف نیا بود و همیشه پادریان را با اطراف میفرستاد که شهرت دهند که پاپ نائب خدا
 است از هر گز اصفی نباشد و درین لقیامت معذب خواهد بود و اگر وقتی پادشاهی مقرر و قول پاپ
 نمیکرد و مردم ملک او را از سلطنت قلع می کردند رفته رفته حکم پاپا در تمام مالک فزونی یافت و بود
 لیکن سلاطین و باطن از پاپ بخش داشتند تا آنکه در سال ۵۲۲ هجری هشتصد و شصت و هشت در مانت
 رای مختار عمر خویش بود و در میان جلالت و عظمت پاپا رخنه و شکافت و به اعیان و ارکان ملک
 گفت که پاپا و ربکس شرع غیر از حکمرانی خویش چیزی نخواهد اگر شما با من اتفاق کنید اطلاق و با
 شمار که با واحد او شتاب پادریان سپید اند و سر و ساخته بشما می رسد هم دم بطبع است و ادا مال و مالک
 او متفق گشتند پس از آن پادشاهان پاپا را از خطبه انداخته و خود را رئیس دین میسوی مقرر نمود و حکم کرد
 که در تمام سر و در یک روز همه اهل شهر به پادریان تاخت کنند و اموال بابا انهارا تصرف
 نمایند و اکثر پادریان که متابعت حکم کردند و در اوان اموال توقف نمودند خانه انهارا زور
 ضبط کرد و عیوض از جواهر نشاندند و ز پاپ فرستادند پس از آن پادشاه بموجب قرار داد املاک استا
 بنبطی پادریان را انداخته کرد یکی جهت خود دیگر بامیران و بسیار میان خویش حصه سیمر با پادریان
 و بل دین میسوی می پوزاشتنند و هکذا و وکیل که بزبان یونانی بود حکم داد و اکثری ترجیح کردند
 تا همه مردم از دین و آیین میسوی بخرشوند از حسن تدبیر است آن پادشاه این کار را رونق گرفت چون این
 خبر به پاپ رسید نامه به پادشاهان فزونی نوشت که پادشاه اکثری کافر شده و از دین برگشته شما
 مدو گشتید تا با او غر اکسیر و الا از غره افغان قبیح اکثری آتش از آسمان خواهد بارید بعضی از پادشاهان چون
 چنین و چنین بد و پاپا کمر همت بر میان بسته با اکثری جنگیدند ولی کاری از پیش بر نداشتند و پادشاهان
 دیگر چون دیدند که نه از آسمان آتش بارید و نه عذاب الهی رسید انهارا نیز سر از اطاعت پاپا از نهند
 و پادریان را تیر مثل اکثری از ملکهای خویش بیرون کردند و قرب و مترقی برای پاپ نگذاشتند
 چنانچه اکنون در انگلستان هیچ وجه بقدر و رفتار او اعتنالی ندارند و اقوال او را خرافات و باطل
 و افحال و ارباعث تویر قضیل میسید اند لیکن در ملک اصلی خود که زقوم هست ریاست و
 وار و و خطبه بنام پاپا خوانده میشود باری نیست که طریق پاپ بهین است که از خوار یون
 میثی هست می رسد و نیست پاپا را در سال ۴۲ بعد از ولادت قیصر علی است لام حسب الامر و و شتاب

روم بدار شد پس از او بشت فرود گیر به نیابت یکدیگر باز در ترویج مذنب عیسو کمال سعی و کوشش را داشتند و آن بشت نفر نیز بدرجه شهادت رسانیدند و در سال ۱۲۹ هجری از ولادت عیسی بنیشت بی مینو کسین یافت رسید و او اول کسیست که او را پاپ لقب دادند که پس از او خلیفه اول را پاپ میگویند و در ۵۵۵ هجری از وفات یحیی بن محمد بن یحیی پاپ شد و آن چنان است که در میان ربابان جوانی خوش سیماسوم بن شد ابو زنی سماه بن جوان که او نیز در طنائی نظیره داشت شیفه جمال قلعه بود و در ملاقات انواع حیل با بکار برد مفید بحث تا در بکس مردان خود را بصومعه راهب انداخت و راهب را در خانه خلوت یافت و از عشق خود تدریجاً موصلت او را آگاه ساخت و راهب بفریفته شد مدتی از وصال یکدیگر گریخت داشتند و کسی آگاه نبود و آن زن مدتی در کلیسا اعظم اقامت داشت پس از وفات کیو چهارم چنان شد که او را پاپی اختیار کردند و بعد از چند مدتی کارگلی از او ظاهر شده سر او فاش کرد و پس از آن تا مدتی چنان قرار بود که هر که را پاپ میگویند و ربابای کرسی که او با آنست می نشاندند و از نائب ای خاص یکی دست در زیر دراز کرد و خصیتین پاپ را میگرفت و از آن پسر سیدند که حصیتین وارد و جواب میداد که وارد و خلی بزکست پس از آن تنج خلافت را بر سر او میگذاشتند و این تاعده اکنون منوخ است و از سلطنت بطریق این پاپ یونس بن بجران زن نابکار ۲۹۲ پاپ است که در سندها

مشکون شده اند و الله اعلم بحقائق الامور

فصل نازدهم در مملکت ترکی از رویا

ترکی اشاره به ولت عثمانی است شاهی نشین مملکت بزرگ وسیعی است که در اقل تر از ارض متداو و در و شملت بر جنوب شرقی قسمت کاتی منت اروپا و هند و جنوبی و کریم و مد شرقی و مغربی او ریاست و این مملکت وسیع بدوازه قسمت تقسیم شده است ازین قرار بغداد و اقلان و ملک کیه و مقدونیه و هرگز کویت و مونت نکو و سیشلی و سرودیه و بوشند و سیه میلیه و کردینه و ابله و دراز من متوسط مملکت مرویه و بلخیه سفینت و بوند و بادولت عثمانی مکرر بجدال و قتال مشغول بودند تا تحت ایشان در آمدن و شمر معروف ترک و در اروپا کی قسطنطنیه است که پای تحت شاهی است و دیگری آورنه است که در مملکت رومیه است و بلیزیه است که در مملکت مرویه است و این مملکت معتدل و خوب و غالباً کوهسار است و خاک

انجا فخر نیز هست و جمعیت این ولایت از ملل مختلفه است و اصل ایشان بطوائف سلاوینی و سید و
روسیان متیم و یونانیان می رسد و ترکها که بزرگان این ولایت شده اند اصلشان از آتات است
که باز دواج و مناسک با طایفه کرجه تان مخلوط شده اند جمعیت وادی این ولایت قبل از عیسی علیه السلام
در زمان شاهنشاهان روم بسیار بود ولی حال از جمعیت و شوکت او کاسته شده است و قسطنطنیه
پای تخت است و این شهر پس از خرابی بزرگ و بم در سال ۱۳۳۰ بعد از ولادت عیسی علیه السلام باقی
گشت و این شهر پس از آنکه در سال ۱۴۵۳ پس از وادی این شهر پای تخت شاهنشاهی عثمانی گردید و از آن زمان
پایتخت شاهنشاهان و مسلمین یونان بود و در سال ۱۴۵۳ پس از وادی این شهر پای تخت شاهنشاهی عثمانی گردید و از آن زمان
در تصرف شاهان یونان بود و در زمان خود نظیرند داشت و این شهر مرکز تجارت اروپا و هند و سهند
میگرد و ولی اکنون از آن جلالت و شهرت تنزل کرده است اگر چه اکنون نیز از شهرهای عظیم و معروف
دنیاست و دوره اوسیت و چهار سال آن حال بعضی از آن پادشاه روم تصرف شده و در عهد
این ملکهها بود و نصرا و سلطان سکندر و اردلان سکندر و اردلان سکندر و اردلان سکندر و اردلان سکندر
حال سلطان عثمانی و خاندان خاندان خاندان خاندان خاندان خاندان خاندان خاندان خاندان خاندان خاندان خاندان

شبه پادشاهان ترک



فصل شاد و در میان قلد و در میان

مغنی مباد که ایشیه یکی از تقسیمات اربعه کره است و در اعتبار عظمت در مرتبه ثانیه و در جمعیت و خلایق در مرتبه اولی است و ایشیه در شرق یورپ واقع شده است طول او از مشرق تا مغرب تخمیناً شصت و سه میل است و عرض او سه هزار میل و حد مغرب او یورپ و حد و دشتانی جنوبی و شرقی او دریاست اگر چه الآن بحسب عظمت و اعتبار یورپ مشهور تر است ولی اسپانیا از طوفان فوج یک زمانی و اید دنیا و فوج نژاد و او در ایشیا وطن داشتند و نسل و ذراری او زیاده شد که هر قسمتی از دنیا را فرا گرفتند و در ایشیه نیز وقتی که کوب چهار سلطنت عظیم الشان طلوع و مغرب کرد که آسیه و بابلونیه و پارس و ترشیه بودند در ایشیا خستیدن آنی بود ساخته شده و نخستین شهر بلو و آباد شده و نخستین پادشاه سلطنت بود و برپا شده و در زمانیکه دیگر مستبازین کن مادی حیوانات وحشی یا اشخاص بودند که شتر حیوانات وحشی بودند و قریباً اصل ایشیا از این قرار است ترشیه یعنی ولایات متصرف روسیه و ایشیا و قسماً چیناییم چنین قسمت می نمایند چنانچه دولت ترانستان و افغانستان و قسماً ایران و هشتم ولایت متصرف عثمانی و نهم تاتارستان و دهم صیام یا زوهم و چیناییم و از دهم تا بیستم سلسله هم عربستان در وجه تسمیه ایشیا احوال مختلف گفته اند بعضی گویند ما خود از نام روجه تسمیه بن فوج است و برخی بر آنند که مشتق از اسم آسیه و نام پادشاهی است که در ایشیا اقتدار کثرت داشته و اقالیم شمالیه ایشیا بسیار است و اقالیم وسطی و خاوش هوا و حاصل خیز است و اکنون حصه گیره از ایشیه بلکن با ایالات و اشام و خوار است و اکثر بلاد ایشیا پاره در پاره محکوم سلاطین آسیه و اندیه و ترشیه و یونانیان بودند ولی اقالیم هفتم و چین و آن زمان پادشاهان بر سلاطین دنیای قدیم معلوم بود و در میان نیز وقتی جمیع مغرب ایشیا را سرخوردند پس از رویا خلفای محمدی در ایشیا و آفریقا و یورپ اقتدار پیدا کردند چنانچه وسعت مملکت و سلطنت خلفای محمدی پیشتر از وسعت و مملکت و شانشینی رسیس و اکسندریه و رومیان شد و عظمت سلطان ایلان از امیر تیمور تا کنون تمام گشت و دولت عثمانی ممالک کشیه از وسطی و جنوبی و مغربی اقالیم ایشیا را تصرف نمود

و به سخن با او مکالمه کردند و او از هم ولایتی بای خود می پرسید و گفت **میگفت**
 و دوست از طلب ندادم تا کام من آید **یا جان** رنگ بکشان **یا جان** رنگ در آید
 از جناده پیران آمده بد یار فرشته و انگشت و پودر کمال شتافت و در بر جا همان جواب اولیای
 دولت ولایت خود را یافت و بهر بس در مقام تن و سخریه مسافت و مدت مسافت آن را بهر از او
 پیر رسیدند و در جای سخن آنرا توالت و صحبتی نبود و کولمبوس بجا بهر ولایت گرفت خباب و خاسر گشت
 و آخر الامر بی انگشت نش خود تمام حجت بدر بار اسپانیا روانه شد و در آن زمان فرو نیند
 و آبی ز بلایک و ملکه اسپانیا بودند و ایشان عرا یض اورا استقبال کردند و خلایف الدوله سهر و ملت و
 پیزیفت متبذ کردند که چیت کشتی باو بد چند و او بصوب مقصود روانه نمایند ولی مستنیز در اسپانیا
 معطل شد و رجال دولت اسپانیا بتیه و تدارک این کار را قبول نمیکردند و آبی ز بلایک ملکه عاقد بود
 گفت اولاً من از مال خود تبه سفر اورا دیده روانه می کنم که دولت اسپانیا را اگر خطری در این سفر
 واقع شود ضرری نباشد ثانیاً همه سلاطین اورا جواب دادند من عهد و محنت حق او داده ام در حق
 مسیحه ارم که برای چند نبار بوند که خرج سفر اوست حرف خود را در نزد او بی اعتبار کنند باید
 روغ کوفی و خلف و عده سفره و دهر و شهر شوم ثانیاً دلائل و عقلی هست چنان نیست که عقلاً باو تکرار
 باشند ولی بجهت اخراجات علیل از نقد اجل دست کشیده اند و من این معاطرا می کنم اگر خزان کرد
 اورا آخر جان در این سفر هست و در اضربال و اگر آنچ گفته اند عصبه بر آید مطلب و مقصود معلوم
 تغ بسیار در این کجاست و گردان بند الماس خود را که بس کران بها بود فروخته بتیه اورا دیده و کولم
 را عاقد ساخته و در تاریخ سیم اگست سال هزار و چهار صد و نود و دو و سومی مطابق غره شوال متبذ
 نود و هفت جری باخوشنودی تمام از اسپانیا شرع کشیده روانه شد تا چند روز که بسو حال
 حرکت میکرد و همراهان او حرفی نداشتند تا شرع را بجانب مغرب انداختند کشتی و محکم عقل و روح
 قطب نما روانه شد همان اود از خاک کشیده و راطرف آب همچون بسیمه متحرک دیدند و در بالاب
 سر در بای نیکیون فلک را متبذ بهر نو فند به کولمبوس بیخاش کرد و گفتند که ما را بولایت بر نکرده
 از خواجیم گشت کولمبوس نخستین از مکر ترسند و اگر من زنده مانم احتمال میدهد که شما با صل
 نجات برسید و اگر من آشتی کن شمارا بوطن بیاورم و جزای حکم کشید اگر ساحل نزدیک
 نرسد بهر چه خواهم بکنیم و من آشتی بخود ندانم که اگر او را ملک اسپانیا بدیانت خود
 آورده یکم چنانکه در دام با گرفتار شده یکم تحمل بیدر و طوعاً و کرها در دست بخت او بکشیدند و انبخت

کولمبس در این چند وقت هوای دریا انقلابی نداشت بعد از دو ماه و هفت روز زنی بنظر او آمد
 و آن یکی از جزایر بهبه بود و کولمبس از شستی فرو آمده قهقش احوال آنجا کرد و حیران شد با خود گفت که این آن
 بهبه وستان نیست که در بی بحس او این محبت کشیده ام و ابالی این جزیره همه سیارنگ و عریان
 بودند و از اکل و شرب هر چه داشتند بتواضع پیشش آمدند و کولمبس از تحفه های فرنگ بایشان داد و با
 شراع کشید و از مغرب پاره بطرف جنوب رفت جزیره بزرگ که او را هم پس بن بول گویند و در آنجا
 همه بختیج اقیان کول و مشروب ترتیب داده و جمعی از اهل شستی را راضی کرد و در آن جزیره گذاشت
 و از ابالی آنجا نیز دو سه نفر همراه گرفت طلای بیشمار مروارید و یاقوت بسیار بدیدار سیو با آن جزیره
 بار کرد و با سپانیان آنجا که پادشاه گذرانید و بعد از دو ماه ای تر بار و ارکان دولت
 مبعده کشتی بزرگ و همراه پانصد نفر مرد و به همراه او روانه کرد و جمعی از بزرگان اسپانیان نیز اجازه گرفت
 با کولمبس آنجا که تماشای جزایر نمودند و بعد از چند روز جزیره پس بن بول وارد شد و سیصد نفر در
 آنجا گذاشت و آن جزیره را بدون جنبه تصرف آورد و بنای چند قلعه گذاشته از آنجا بجانب
 مغرب شافت و جزیره کو بر یافت و آن جزیره را آباد تر از آن یک دید و معادن طلای بسیار داشت
 که آنجا نیز به جنگ منطبق شد و آن جزیره را بنام آبله بیک موسوم ساخت و چند نفر از آن خود را
 در آنجا گذاشته باز با سپانیان مراجعت نمود و در خلال این حال بعضی از مردمان باغرض از تقرب کولمبس
 و نزد پادشاه حده برده و نزد پادشاه از او بدگویی نمودند و متهم ساختن که او خیال ریاست دارد و در وقت
 ادو وقت ورود او بهر باره سپانیان او را از این آگاه کردند و آنقدر تحفه و اسباب بجمعه خود آورده بود
 که لطف پادشاه در حق او زیاده از اول شد و سفر ثالث با تهیه و یساق بیشمار از اسپانیان
 گشت و در این سفر چندین جزیره دیگر یافت و بسواحل شمالی آمریکای جنوبی فرو آمد و اهل
 آنجا او را در آن مغیبه پوست دید که ستم عورت خود را از پر و پوست کرده بودند و کلابی از پر در در
 حلقه اطراف کوشش مینمودند و در و مروارید زیاد نزد کولمبس آورده از تحفه های فرنگ گرفتند
 و کولمبس نیز با سپانیان گشت و در این بین سلطانین فرنگستان یافتن یکی دنیا را شنیده سردار
 سپاه خود را با غلین بسیار باخذ و طرف آن ولایت فرستادند چنانچه انگلیس آمریکای شمالی
 و پورتیکال آمریکای جنوبی را صاحب شدند و از غریب امین که کولمبس بن این هر چه و تلاشش را نیکو دنیا
 پدید آورد و بهر اسم او کولمبس شهرت یافت و اکنون ولایت کوچکی و آمریکای جنوبی با اسم او
 معروف است و کولمبس وین و آخر الامر نیز پند احادی در حق کولمبس نهادند و در رسید پادشاه اسپانیان

از او بدولت کردند پادشاه او را نزدان فرستاد و در سال هزار و پانصد و شصت و سی و یک درگذشت
بعد از مردن کولیس حکام و عیال پادشاه دست تقدی بر رعایا ملک اسپانیا و راز کردند و در اندک زمان
و قریب شش سال پس قتل آمدند و ملک ویران شد پادشاه اسپانیا بعد از یک و دو سال عاکی میسی به
فرماند و کار نیز با شصت پیاده و پیاده سوار چند هزاره توپ بدان سمت روانه نمود و جمیع تخریب ملک
در پانخت ملک را بجا است و ملک و شهر بیت و بیابان و عمارات عالی و درگاهین را را سینه و معنی
از جواهر طلا و نقره بی شمار مرکبات بحد فراوان و در دم آن مرز بوم همه صاحب دولت اند و دنیا
خوش آب و هواست و در وسط شهر عمارت و قصر پادشاهی بنا شده است و بناهایش از سنگ شیشه
و طاقهایش مطلقا طلا و لاجورد میباشد و نام پادشاه مونی او مهست و مستقل در امور سلطنت
و صد هزار فرج حاضر رکابند و در هنگام سوار بی بر تخت مرتفع سوار میشود و از او زرتخت را بر دوش
مسید انداخته و خود میداند و پادشاه بجای همت و سخاوت و عدالت و شجاعت گوی از پادشاه
عمر خویش رفته و اکثر از ملک های دور و نزدیک را تسخر نموده و خلافت و ظل عافیت پادشاه
باسودگی میکند و اسلحه افواج انکار تیر و کمان که پیکان تیر از سنگ چاق و یا از استخوان ماهی است
که در سر تر تعبیه کرده اند و از شمشیر و توپ و تفنگ و باروت اطلاع نداشته اند فرمانده و گانی
سردار پادشاه اسپانیا با جوارات وارد ملک کوره شد و از چهار فرود آمد و مردم آنجا تعارف پیدا
نمود و مخفیجات فرنگ را به آنها داد و در اندک و چند روز آنجا توقف کرد و با اهل ملک اتحاد کامل پیدا
نمود و چند انکو زبان ایشان را آموخت و احوال ملک را به دریافت کرده صبح شام بحسب میل
شکر از جوارات شکر توپ میکردند مردم آنجا می گفتند که این عجب جانور است که صبح و شام شکر
آتش افروخته میشود و در شکم این جانور همه مردم می ماند و همه دارند گوشت بر سر سوار شده و در
شهر گردش میکرد و مردم شهر گاهی اسب را ندیده بودند می گفتند که این جانور دیو است
چون احوال را به پادشاه خود مقرر می داشتند پادشاه می گفت که در کتب و بالینه مسطور است
که این ملک را پادشاه تخریب کرده و این مردم به آفتاب خورشید بودند و زری سرسبز و آب
بلاغات شاه رفت و بخت علمی ملک را در قبضه فقرت آورد و پادشاه را فتنه کرد چون رعایا
حسرت پادشاه خویش خبر داشتند بیکدیگر پیش آمده و برای خلاصی پادشاه می بسیار کردند
ولی چون بدست ایشان حربه تیر نبود و خون مخالف توپ نیز در دهن ابراهیم و منافق
شدند و ویران کرد و پادشاه انقو به مردم زندان استاده و تماشای میکرد و ناگاه سگلی به در بسته

شته شد و بسیاری از آن قوم قتل شدند و بقیه السیف بکشتند فرامدگار نیز باقی
 ویشان و فرزندان شاه را از سلطنت بیدخل نموده تمام مملکت را مستصرف شد و به اندیشه آنکه
 ساکنان آن ملک سرکشی نکنند همه از مرد و زن و بچه که بدست آمد بظلم بکشت و بعضی که بخت
 بچنگلها و بیشه ها پناه جستند چنانچه تا حال بعضی از اولاد ایشان و کوهها و جنگلهای مانده در
 آن جنگلها و ملک را از ساکنان اصلی بیروا هستند بسیاری از مردمان اسپین از رعایا و اهل صنعت
 را طلب نموده شهر را آباد کردند در آنجا میقم گشتند و بر وریام و بره جا و مکان ملک مسکد آباد شد
 و ملک دیگر که نام آن میر دست گرفتند و مردمان اسپین بر تمام امریکای جنوبی مستولی شدند و امریکای
 جنوبی عبارت است از شهر ماسکو و تیره و پیر و جیلی و لسیلان و جزایران کوما و اسپانوله و پوتوکیو
 و ترینی داد و مارکارتیا و جوان فرماند نیز - چون دیگر فرنگان دریافت نمودند که مردم اسپین بکلی
 وسیع و امریکای پدید آمده اند و حاکم بر آن گشتند زرد و جوهر از معادن آنجا بدست آوردند و هر
 سال زرد و نقره بیش از بیاد شاه اسپین میرسد لند امریکای سلاطین را در هر جوانی تلخ امریکای افتاد چنانچه
 پادشاه پرتگیز و فرانسه و لندیز چهار ذات خود را با فوج بستم امریکار دانه نمودند چهار پرتگیز
 به ملک رازال افتاد و پادشاه آنجا جنگیده ملک را در قبضه تصرف در آورده و ۵۲۹ سال
 ملک را نگه داریون از اینته فوج بسیاری با جهاز جنگلی بستم امریکار دانه کرد و بمملکی رسیدند که قریب
 ملک است که بستم شمال واقع بود و از امریکای ششگانه مند و به امریکای جنوبی متصل است آن سر
 زمین به سوم ستمس که در طول زیاد و در عرض کم در میان هر دو امریکای شمالی و جنوبی واقع است
 که عبور از راه خشکی میشود فوج ملک اککنڈ بر زم بهضای مستصرف شد و نیز ملک کننا و در تصرف
 پادشاه فرانس و پادشاه اککنڈ بجنب آن ملک را تصرف آورد و باجمده ملکهای امریکای شمالی
 یکی است و دست و دیگر نواسکاگنڈ و دیگر نواککنڈ و نیویارک و تیلوانیا و میریلاند و پنسیلوانیا
 و کال و سبنا فلورید جزیره جمیک جزیره پادرو و دیگر سوامی این جزیره با جزایر بسیار در تصرف
 انگلیزان است که چندین آبادی ندارد خلاصه ملکهای امریکای و جزایران تفصیل نوشته شد
 اکنون بطریق اجمال بعضی اوصاف امریکا و حدود آن بیان کرده میشود در حد امریکای بطرف مشرق
 و به تاج است که نه مذکور مملکت امریکار از فرنگ و افریقا جدا میگردد و بطرف مغرب امریکای بحر یا سفلت
 که آن بهر دیر امریکای از مملکت شیه عیاحده میکند که گویا بحر مذکور با این امریکای و ایشیه جدی قائل
 است و بطرف جنوبی امریکای بحر جنوبی است و در حد شمالی امریکای معاوم نیست حکمای اککنڈ هر قدر بستم

شمال چهار اندر حد افران یافتند از ابتدا تا حال تحریر تفتیش هستند و قیاس آنست
که امریکا سمت شمال مملکت روسیه را چپین قوس داشته باشد هر سال چهار زات بدان سمت میرود و یک
از شدت سرما به سمت شمال نمیتواند رفت و از شدت سرما دریای آن سمت بخیبند و مردمان
بجایز پیاده شده میروند تا حال تحقیق نشده است بمقصود نرسیده اند اما هنوز طمع دارند و کوشش
میکند که شاید راه یافته شود و مملکت افریقیه نهایت وسیع میباشد زمینش قریب خط استواست
طولش از اقصای شمالی تا سمت جنوب پنجاه درجه است و عرض آن بین شرق و غرب بسیار
فخلف و در امریکا معدنیات مملو از جواهر و طلا و نقره است معدن مس و آهن و مسیما و زبرجد و گوشت
بسیار دارد و هوایش باعتدال است و رودخانه آب شیرین و میوه جات از هر قسم و کلهای
خوشبوی خیلی است و در مملکهای کهنه بهفت تسلیم ترجیح و امتیاز دارد و بالجملة اکنون برای تفریح
خوانندگان این کتاب بندی از احوال ساکنان اصلی امریکا مینویسد بدانکه وقتیکه مردمان این
امریکا رسیدند در مملکت کوپیر و هر دو شهر پایتخت امریکا بود شهر بسیار آباد و منظم دیدند و در
این هر دو ملک پادشاهی مملکه سلطنت میکرد قبل از تولد عیسی علیه السلام ایشان آفتاب
پرست بودند و بعضی از مردم شهری و دشتی بتان بشکل های عجیب و غریب تراشیده میرستیدند
و کتب اصول دفر و عی نداشتند و نوشت و خواند بهم نمیدانستند هر واقعه که در آن مملکت مینویسند
می آمد تصویر آن را در تخت می کشید و بجای نمک پرهای رنگارنگ ریزه گرد بر آن تخت میچسبیدند
و اکثرا مردم این دو مملکت هم کون یا بل برنجی بودند و در حسن خلق نهایت متواضع و باس
انها از پارچه پنبه و چرمهای نفیس و پرهای خوش رنگ که باز و جواهر دوخته بودند و غذای
ایشان از گوشت جانورهای شکاری و مردم توابع و صحرانشینان همه سیاه فام و بی علم
بودند و بت میرستیدند و بتها را بشکل قبیح ساخته آنها را مالک شرنا میدند و میکفتند که حق تعالی
مالک نیکی است و متعنی است از پرستش اما مالک شر نیز هم و او را از راه چاپلوسی پرستش
میکردند و او را از ایزد و فرستادگان باز و ابریم و لباس مردم صحرانشینان از پوست جانوران نکند
بود که گوشت آن را میخوردند و آن را لباس میکردند و خانه های آن از چوب و تنه بود چون توابع
در میان انقوم نبود هیچ احوالات آنها معلوم نشد مگر اینکه رسیکفتند که اجداد آنها از شرقی زمین
آمده بودند حکامی فرنگیان میگویند به سمت جنوب امریکا خیلی جزایر و شهر بسیارند چنانچه هر سال مردم
نود و پنج فروغ یافت میشود و در آن جزایر مردمان را آبادی است و ایشان میگویند که اجداد آنها از جنوب

و مغرب آمده و شکل و صورت آنها از دیگران فرق دارد چه بنایت سیاه فام و گریه المنظر اند لکن ایشان خوب می باشد و مقدار نظر با خلاق است نه بر تنظر در سوم چه هر رسم خطی است از قلم تقییر و جزیره دیگر تازه پیدا شده که مردم آن از مرد و زن و بزرگ و کوچک و هر که را که خواست تقبیع میکنند چون چاق و میوه ان و اغنایا میماند محض زینت چنانچه در هند و ستان هند و در ایران و عربستان اهلکی دهاست چه در دست را خراشیده به رسم نقش میکنند -

بالجمله بعد از نگارش کیفیت چهارصد که ارض - مجلی از حالات جزیره انکلند و احوال سلاطین بخارا از قبل تا حال بجز تفصیل نوشته میشود که غالی از فائده خواهد بود -

فصل در ذکر خبر از انکلند و شاهای پطیس

سلطنت پطیس در اودوریو پطیس بر دو جزیره بزرگ است یکی کریث برین خوانند و دیگری راید است نامند و کریث برین محتوی است بر جزیره انکلند و اسکاتلند و ویلز و از منته سابق در هر یکسین جزایر سلطانی جدا گانه مستقلا حکم می نمود تا در سال ۱۱۷۲ زمان سلطنت دوم ایرلند منقسم انکلند شد و در سال ۱۲۸۲ در زمان پادشاهی اودور و اقل ویلز تابع انکلند گشت و در سال ۱۴۰۲ وقتی که جیمس پنجم اسکاتلند بخت سلطنت انکلند نشست تاج اسکاتلند با تاج انکلند آمیز شد و این دو مملکت حکم واحد یافت و اکنون کریث برین محتوی بر سلطنت انکلند و اسکاتلند و ایرلند و ویلز و همه اینها در حکم یک پادشاه مقررست و در مغرب قسمت یوروپ در میان بحر شمال و بحر جنوب اتفاق افتاده است و مملکت انکلند و ویلز و قسمت جنوبی جزیره و مملکت اسکاتلند در قسمت شمالی جزیره است از این جهت است که انکلند را سویت برین یعنی برین جنوبی و اسکاتلند را نارث برین یعنی برین شمالی میگویند انکلند و ویلز که مسکن اصلی پطیس است در طول چهارصد و بیست سال و در بن سید و غنیمت نیل است و جمیعت بخارا ۲ میان معین کرده اند و مملکت انکلند و ویلز و اسکاتلند و ایرلند را به چندین کونتیی یعنی قسم تقسیم کرده اند از جمله انکلند را در چهل کونتیی و ویلز را در دوازده و اسکاتلند را در سی و ایرلند را در سی و دو و در هر کونتیی شهرهای بزرگ و قصبهات و دهات بیشمار دارد و ولی حکمرانی جمیع آنها خلق پادشاه بریشین دارد -

اسامی نومی ای انگلند از این قرار است

اسامی نومی ای ویلز

۱	فلنت شیر	۲۲	من مو شیر	۱	نار بر لند
۲	ون پ شیر	۲۵	کوس شیر	۲	در هم
۳	کارن رو شیر	۲۶	سامر شیر	۳	جبر لند
۴	انگلیسی	۲۷	نکلن شیر	۴	دیت لند
۵	مری نث شیر	۲۸	کامبریدج شیر	۵	یارک شیر
۶	مونت گومری شیر	۲۹	فلک	۶	لکا شیر
۷	کادی کن شیر	۳۰	فلک	۷	استر شیر
۸	رومار شیر	۳۱	ایکس	۸	دبی شیر
۹	پمبرک شیر	۳۲	کنت	۹	هنگام شیر
۱۰	نومرین شیر	۳۳	سکس	۱۰	لیستر شیر
۱۱	ترک ناگ شیر	۳۴	سری	۱۱	واروک شیر
۱۲	کلامارکن شیر	۳۵	برک شیر	۱۲	دارستر شیر
— — — — —		۳۶	ولیت شیر	۱۳	اکسفر شیر
		۳۷	همپ شیر	۱۴	بنگام شیر
		۳۸	دارست شیر	۱۵	میل سکس
		۳۹	دیوان شیر	۱۶	هرت فرد شیر
		۴۰	کارن وال	۱۷	بدر فرد شیر
		— — — — —		۱۸	بنکن شیر
				۱۹	نارت پین شیر
				۲۰	رند شیر
				۲۱	چشر
				۲۲	شارپ شیر
				۲۳	برودر شیر

و این جزیره اکنون از حوادث و انقلابات تازه محفوظ مانده است و در دولت و جمعیت با اکثر مملکت های
جهان افزون تر است و کثرت تجارت و دورنیزان تجارت و نیاسنگین تر از همه و طاعتان ریشیده و جوارها
بسیار از همه که اکنون اورا نخستین دولت بحر پادشاه کرده اند و آنکه از خردین ملک یورپ
است که ترس کرده و اکنون در صفی که جای معموری نیست که در آنجا راه معاملت کریم برشین باز نشسته
باشد و از شهرهای معروف آنکه یکی آنست که یا تحت سلطنت و مقر حکمرانی است و از شهر
سمور دنیا است و بحسب جمعیت و تجارت و دولت میتوان گفت که برابری در دنیا داشته باشد شهرت
برگرفته و بخوانش جهت چیزیم نیست و در مغرب و در شرق و این شهر محل یک زاری بنا شده
است و از محاسن این شهر یکی آنست که همه کافات شهر بر رودخانه تیس داخل میشود که از وسط شهر جاری است
و هوای موسالم میباشد و دوره او با سو او و خارج شهری و بیفت میل است و ۲۶ مایل دارد و جمعیت آن
اکنون در میان سیصد هزار سیکویند و در اطراف این شهر بیست و چند میل چندین قریه معمور است
که محضی بر بیوتات عالی از ارکان و تجارت و سایر اهل حرفت و چندین بانیه عالی است که اگر بزرگ آنها
بر دایم مجلدهی جداگانه ضرورت ترکیب حکمرانی سلطنت آنکه پادشاه و آمر و رعیت است که
این سه فرقه با اتفاق یکدیگر اگر امری تقاضا کنند تغییر و تبدل امور را فیصل میدهند این مسم حکومت
بهترین مملکتهاست که پادشاه را نه اختیار نام است که در جور و ستم مختار باشد و نه عدم اختیار
که امر او و کلای رعیت بدون اجازه او باشد امری باشند و فرستادن سفیر و ولایات و قضیه
تبدیل ایشان و اختیار صلح و جنگ و مقهور جرایم پادشاه است و بر این کار مجلس مقرر کرده اند
و آن مجلس را پارلمنت می نامند یکی مجلس امرا که شش تن برنج و شاهزاده کان و خلفا و مذہب است و دیگر
مجلس اعیان که شش تن است بر اشخاص غنی و کلای رعیت که از جانب رعیت از ولایات و قضیه
و در آمده اند و مجلس دیگر مخصوص خود پادشاه میباشد که اشخاص آن مجلس پادشاه انتخاب شده است
و عدد اشخاص پارلمنت ۶۵۸ نفر است از جمله ۳۷۱ نفر از آنکه ۱۰۵ نفر از ایرلند و ۳۵ نفر
از اسکاتلند و ۲۹ نفر از ویلز این اشخاص پارلمنت حاضر شده بر طبق و وفق کلیات امور میر و دارند
همس کل این مجلس پادشاه است و پادشاه اختیار دارد که اگر در مجلس حاضر نشود شخصی از جانب
خود وکیل کند و در تغییر و تبدل و تاخیر و تخصیص پارلمنت نیز مختار است و از محصول محکمت سال
بیفت که و بر بیست یک روپیه از پارلمنت چوبه بیعت خاص پادشاه مقرر است و اگر زیاده
از مالیات خارجی باشد و غیره را نیز خود پادشاه از رعیت و زمین مسکین و منافع از قرار صلح

شهر شاه مید چون ملک معظم است عیت مید و سکونت خزان پادشاه ^{مطلب} باشد مضمون رعیت
 رخ است و سلطان و تخت و درخت ^{مطلب} باشد از رخ تخت و تمام و زراوش که در حکم پادشاه
 و بیجان و قانونی خلاف شرع و قانون حکومتی جاری نمیکند از این سبب ^{مطلب} سلطنت روز بروز ترست
 و کالک و در دست را بقدر می آوند و در ملک احدی قدرت ندارد که بر دست خود نقدی
 نماید اگر از کسی خلاف آئین سرزند و او را ^{مطلب} نزد مردم بغیرت و از وجه اعتبار ساقط است و ^{مطلب}
 و شهرهای بزرگ انگلند یکی لندن است که ذکر شد - پرستول و لیورپول - و نیوچستر - و لیدز
 و بیرمنگام - و ندریدج - و بشت - و پاترس - و پلی مث - و دون ریت - و پرست - و کل است
 اما جزایر شصت و یک انگلند یکی جزیره من - و انگلی - و ویت - و جرسی - و کرتی - و آلدرنی - و جزایر سیلی
 و آله و زبان انگلیس و در کب از اسناد و یاست و

فصل بیستم در مختصر تاریخ انگلستان از زمان زبوم

انقره یورغین فرنگ نوشته اند که انگلند قریب از ملک فرانسه تهای تمام و سیل از استیاری
 رومیان باین جزیره آمده اند و همان شریکجوی وحشی بودند بعضی از آنها در حینه و برخی از ایشان قتل
 جنگلها سکند آرام داشتند و پوششی بجز پوست حیوانات نداشتند و چندین متبیه بودند و غیر از خود و
 داشت و پرستش آفتاب و ماه را مینمودند و از علم و رسوم و آئین واقف نبودند این بود حالت اقوام
 تا جولیس سزار قیصر روم تخمین ۵۵ سال قبل از حضرت عیسی ^{علیه السلام} بایشان حمله آورده پسر
 از جنگ سختی اقوام اسیر و دستگیر شدند و بعضی از ملک فرنگ را متصرف شده و اجتناب نمودند و
 و در سال ۵۳ بعد از تولد عیسی ^{علیه السلام} کلاودیوس قیصر پسر سالار خود را با شکری بنیما بجهت تسخیر انگلند روانه نمود و
 تمام ملک انگلند را بجزله بقرن آورد و شکران خود را در موضع لایق مستقیم نمود و قتل گاه بر میداشتند
 و قرون متوالی در آن جزیره حکمران بودند اما بی انگلند در روم میان بایک و یک آمرزش نشد انگلند
 و در سال ۴۴۷ طوایف شمالی پشانشی روم حمله آوردند و مین آن دولت قدیم را متزلزل
 ساختند با توفیر و قیصر روم چهار شده چشم از فائده آن ملک پوشید و دلتش ری که در انگلند
 داشت بروم طلبید و اشکاک امور داخله را بته از انتظام مواضع بجهت دست و

شبیجه جوریس سیر

بعد از کوچ شکر و میوه اهل الجزیره که از جنگ
خشم قوی خلاص شده بودند رفتی و رفتن و
قوتی در بدن نداشتند که با طوایف دیگر تباب
مقلوبت داشته باشند که طوایف پیکت و
اسکاٹ که مردمان خوشخواری بودند از جانب
شمال جزیره حمله به انگلند آورده انقوم فقیر این
ایشان شدند و تنی نیز از تطاول ایشان
و آرام نداشتند چنان صلاح دیدند که بطایفه
شاکس که از طوایف جزئی است پناه آورد
طوایف مذکور را از ملک خود بیرون کنند
و ندانستند که بمشغول چه از جنگال که کم در
ربودی چه دیدیم عاقبت کر کم تو بودی
جمع را نزد آن طایفه فرستاده است و از
استدعای ایشان دوز در و سار سار
قبول شد طایفه ساکسن انگلند آمدند و
انگلند به اعانت ایشان اسکاٹ را بیرون
کردند پس از آنکه خشم از بسیار داشته شد



طایفه ساکس حل اقامت در آنجا نداشتند و دوباره غم و محبت به اوطان خویش نکردند و زمین پر
آب و صلف انگلند اربال خویش تن گزیدند و جزیره را صاحب شدند و انگلند را در محبت حکومت
تقریر نمودند و طوایف شدند.

فصل در کسری طین انگلند فتح

چون در زمان استیلاي طایفه ساکس اغتشاش زیاد در انگلند بود هر که قوت پیدا میکرد کلاه از سر بر میداشت
میر بود وین فست و تشوب و اندر برقرار بود تا سال ۸۷۷ میلادی اگر ث نامی یکی از جمله پادشاهان هفت
مکانه خروج کرده بر شش حکومت دیگر غالب آمد و ۲۲ سال مستقلاً بر تمام انگلند سلطنت

نمود و در سال ۸۳۹ بدر و جهان نمود پس از وفات اکبر ارشد اولادش اتولفت پادشاه شد
 و نوزده سال سلطنت کرد پس از وفات او اتولفت و سال سلطنت کرد فوت نمود چون اولاد نداشت
 برادرش اتولفت سلطنت رسید و پنج سال حکمرانی کرد چون او نیز اولادی نداشت برادر دیگرش اتولفت
 پادشاه شد و در سال ۸۷۱ بدر و جهان نمود پس از وفات او سلطنت به ارشد اولادش اتولفت
 رسید از حکومت جز اسمی باقی نمانده بود و طایفه دین کرد شمال یوروس بود و بدو سیصد و ست
 اندازی داشتند و صد میرسانیدند ابالی آن ملک را اتولفت و ولایت خراب و لشکر قلیل باو شنید
 خود بنای حرب را گذاشت لشکران او از کشتن عدم حضم و اهد بر داشتند به استعمال سیف و شمشیر
 از کارزایی بر داشتند اتولفت و ناچار از بجائی به تبدیل لیاصل حرکت میکرد و آنها را فرصت میداشت
 و چندین مرتبه رعیت را بر حکام دین نگاه میدادند و آنها نمیدانستند که این فتنه از کیست تا آنکه سرداران دین
 قلعه دو ان شیر را محاصره کردند و در محاصره کاری از پیش نبردند و محصورین بر محاصرین چیر شده بر اردوی آنها
 همت آوردند و اردو را متفرق کردند چون خبر این فتنه به اتولفت رسید دید که یک غیرت اهل مملکت
 بجوش آمده است خود را برایش رسانیده بر خصم شتون آورد و جمیع آنان را اسباب ایشان را متصرف
 گردید این فتح باعث تقویت انگشت دین بود که او را قوی دیدند سرانقیاد پیش آورده او را پادشاه دین
 و اتولفت خوانند پس از آنکه عرصه را از وجود خصم پاک ساخت به آبادی ولایت کوشید و در کسوفت در
 نیکی بنای نهاد و مدرّس از سایر ولایات یورپ طلبید در آن مدرّس درس میدادند اول کسی که
 که در علم و اتولفت بنا کرد و او بود و تجارت را از ترغیب داد و قوت و قدرت بحر بیانی و کشتی رانی را در
 اتولفت و ولج داد و عمارت عالی از سنگ و آجر بنای نهاد و شنید که طامس می یکی از حواریون عیسی علیه السلام
 به بند رفته در ملک بسیار بیاری از مردم را بدین عیسوی آورده و جنگ دین گشته شده اراده نمود
 یکی از ندیمان خود را بجهت سرپرستی اتولفت مقرر نماید لهذا در سال ۹۰۳ یکی از ریسانان موسوم چنگیز
 را با بایای بسیار بدالضوب روانه نمود چون راهب موصوف به ملک بسیار رسید عیسویان بدو شتر
 گرد آمدند و به هر یک فراخور حال احسان نمود از آنجا روانه ملک گردیدند و عیسویان آنجا را از ملاقات
 گروه مراجعت به اتولفت نمود چون بخنوره اتولفت رسید بر سلامتی حاش فرسوده شده او را مطلع
 نمود و انعامی لایق به بختش اتولفت از حکمرانی پر حرمت و در عمر ۳۰ سالگی از جهان را بدرجاء
 گذشت پس از وفات اتولفت اتولفت پادشاه شد و هال حکمرانی نمود و در سال ۹۴۴ عیسوی
 وفات کرد بعد از او اتولفت پسر بزرگ او و در جانشین پر شد و در سال ۹۴۰ وفات یافت پس از او

دمنده پسر خیم آذورد به تخت نشست روزی و مجلس بها شخصی از دشمنان که در خم منگری باورده
 خون زایا و او را به بسیار در سال ۹۴۷ از زمانه رخت بر بست بعد از او برادرش آذورد جانشین شد و
 در سال ۹۵۵ وفات یافت و آدوی ارشد او لادش به تخت جلوس نمود در سال ۹۵۹ و نشت تن کی پیشتر
 او را از سلطنت غل کرده از مملکت بیرون نمود و او از قصه در همان سال هلاک شد و آذورد که برادر
 آدوی جانشین شد و در سال ۹۷۲ بدرود جهان نمود پس از او پسرش آذورد به تخت نشست و به دست
 مادرش در سال ۹۷۵ به زخم کار و کشته شد و آن چنان بود که روزی در حالت عمارت به کار می کرد
 و مادرش بختی داشت لشکری بر او غلبه کرده بود آب خواست چون کاسه آب باو دادند مشغول
 نوشیدن آب بود که یکی از کنیزان بکم مادرش کار دی پیلوی آذورد جهان حالت که سوار اسب بود
 کشت زده اسب خود را از چون خون زیاد از او رفت پیشش شده از زمین سر از یک شته پایای او
 از کتاب بیرون نیامد بطور معلق سر او بر زمین می افتاد تا جان او پس از وفات آذورد برادرش آدورد
 پادشاه شد چندی نگذشت که از سلطنت قلع شد و سوین پادشاه و مکرک بجایش نشست در سال
 ۱۰۱۳ وفات نمود بعد از فوت سوین پسرش گشت پادشاه شد بعد از چندی او را خلع نمود و از
 انگلند بیرون کردند و آذورد را باز به تخت نشاندند در سال ۱۰۱۶ از جهان درگذشت پس وفات آذورد
 پسرش آذورد به تخت پادشاهی جلوس نمود و در اوایل جلوس کنیوت پادشاه دین خروج کرده برادرش
 یافت و او منب مجبور شده سلطنت را با کنیوت تقسیم کرد پس از هفت ماه حکم انی در سال ۱۰۱۶
 و را کس فو کشته شد و گشت پادشاه تمام انگلند شد و زن اهل ردرا عقد کرد و در سال ۱۰۳۴
 وفات یافت نمود پس از کنیوت پسرش هرالد پادشاه شد بسیار ظالم و خورخوار بود در سال ۱۰۳۹
 از جهان بیرون شد و بعد از او برادرش هرودی کنیوت به تخت نشست از زایا و خور دین دیرگی از جهان
 عروسی در سال ۱۰۴۱ وفات نمود پس از فوت او آذورد دین آذورد دین او منب خروج کرده انگلند را
 تصرف نمود و تیج پادشاهی را بر سر گذاشت و لقب به آذورد دوی کانفر گشت آذورد و خورخوری سلم النفر
 بود و در میان غریب و بومی بعد از حرکت مسکیر و چون و عینفوان شهاب در زمانه مندی در
 شده بودند با اهل انولایت سبقت آشنائی داشت و جمعی از اهل انولایت را به انگلند خوانست
 و اکثر مناصب خود را به ایشان تفویض نمود و در بار انگلند را از نارمن پر ساخت ۲۲ سال مستقلاً
 حکم انی نمود و در سال ۱۰۶۶ از جهان را بدو کرد پس از فوت آذورد ارکان مملکت هرالد را بستانید
 انتخاب کردند اگر چه بر ادعای درستی به آن تخت نداشت لیکن چون در آغاز کسی گردن مخالفت نکشیدند

باستکی تاج بر سر نهادن و یک بنور پای بر تخت گذاشته بود که بنا بر سلطنتش مغل آید در پیش و لیسیم دیوک
 نارمن دی ظاهر ساخت که او و تاج انگلند را با و گذاشت و با و با شکری انبوه عازم حرب بر اندک
 و در پونی بی خود آمد هر آنگه اقبال او ستافت در اثنای جنگ هر آنگه شد پس از این جنگ و لیسیم
 بلقیس بی کاکر ملقب گردید و پادشاهی ساکن در انگلند بر انجام رسید -

فصل ۲۲ ذکر سلاطین بعد از احوال آنها

ولیم کاکر بود

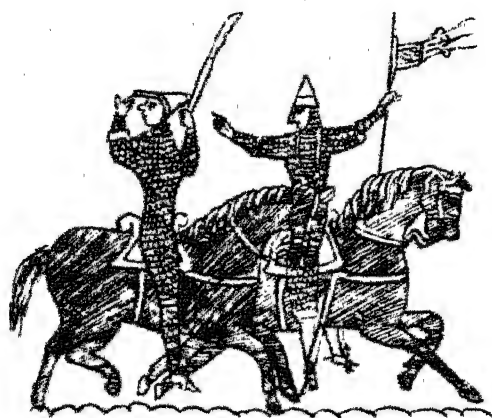
ولیم پس از فتح تجیل تمام بجانب لندن روانه شد و اهل شهر با استقبال او بیرون آمدند و بی مضایقه تاج و تخت
 را تفویض کردند و لیسیم با نظام ولایت کوشید و همه قوانین رسوم ولایت را وضع کرد و قواعد نارمن دی
 شایع کرد و ولایت را بر آن سپاه نامن تقسیم کرد و چندی نگذشت بنا بر ظلم و تعدی گذشت و ظلم
 را جرمه نمود و اهل مملکت را از فواید ملی منیص کرد و همه را به تازه آمدگان رواسید اشته و نارمن دی
 بعلیه و قهر در احوالایت رفتار میکردند و انگلیس نارمن دی پیوسته باب شازعت با یکدیگر از داشته
 بودند و لیسیم حمایت نارمن دی را میکرد و هیچ قاعده و قافله دفع این فتنیل و قال را نمینمود و اهل انگلند
 مدام در فتنه بودند که راهی بدست آرند و از ایشان انتقام کشند چون خرم قاهر و غالب بود و هیچ چاره
 نمیتوانستند که در چنان بی انتظامی و در مملکت روی داده بود که نارمن دی خود از رویکردند که به اوطان
 خویش رجوع نمایند و لیسیم چنانکه آنها را از این صرافت بازدارد و به کمک آورد و بدین سبب
 تاج بر انگلیش کشید و شورش در میان خلق شد بعضی بر اطاعتش باز نماندند و لیسیم چون دید که خلق به
 ارامی اطاعتش نمیکند چنان غضبناک شد که حکم داد که تمام اشراف را بیاورند و با کشتن
 بیرون سازند و خانه و اساس البیت شاز را آتش زنند و چنین نوشته اند که بیش از یکصد نفر بیاورند
 چه با بیش از چهل و خلق چنان بسته آمده بودند که یاد از آیه قدیم میکردند با جمعه و لیسیم را
 چونکه همیشه میشد را منقص میداشتند و محله کی را برشت و لیسیم سیسی بنی را برشت و آن
 بود و حیزه سروا شش فرج روزی با برادران کوچک خود باز می بود که کاسه آبی بر سر پاشیدند
 و او را در غضب آوردند چنان غضب پیدا و استیلا یافت و دندانهاش از دست شد که شمشیر
 گرفت و بجانب برادران فریاد کرد که آتش خشم خویش را با خونشان فرو نشاندید و پیش و آید از این مقدمه مطلع
 شده و از کشتن آنها گردید و بار دیگر بر خیزش گرفت و آغاز مجادله نمود و نزدیک بود که بد خود را بکشد

بدون آنکه بشناسدش (و لکن از منتهی چین بود که همه بدن را با پارچه های فولاد می پوشیدند چنانکه نمیتوانستند
یکدیگر بشناسند) ولیم و پسرش در همان جنگ سلطان لباس تملاتی شدند و مدتی تدبیر در زد و خورد بود و در آخر
را برت پدر خود را بر زمین زد و بدان رسید که سرش از تن جدا کند که کلمه خود و ولیم از سرش افتاد و برایش
دید که پدرش می باشد بر قدمش در افتاد و در خواست عفو نمود تا مدتی و ولیم با او غضبناک بود پس از
مدتی آشتی نمود و از ورصل در آمد چون ولیم زیاد شایق شکار بود حکم داد که همه دها و مهابات و مقببات
همیشه را ویران و با خاک یکسان گرداند و ساکنان آنجا را آواره نمود و برای خود شکارگاهی خست
که چهل میل دور آن بود و آنجا رفیق کرد هرگاه کسی در آن شکارگاه صید میکرد چنانکه شکار را
صدقیر می آورد و فوت ولیم را چنین نوشته اند که در سال عیسوی جنگی داشت با پادشاه فرنگ
و حمله آورد و بگرفت قلعه که تا کاه پای آبش در میان خاکستر گرمی در آمده باراک خود و در خاکستر
در غلطیدند همان بلا موجب هلاکش شد ۲۱ سال سلطنت کرد و در سال ۶۶۶ بر تخت نشست و در سال ۶۸۲
تخت تابوت را گرفت و خلعت او را از فراری که در تاریخ انگلند نوشته اند بسیار شجاع و مجرب
جمله طلال حشمت بود یک وقت دولت گنج جمع می آورد و وقتی دیگر فخر و مهابات مینمود اگر چه شتاب
و دلبری و تدم در کارزار مینهاد و لیکن بسیار دور اندیش بود و مورخین نامش نوشته اند که
بهشت فوت بنده می فتدش بود و بسیار فربه و استخوان بندیش مستحکم و قوتش بمشابه بود که هیچکس
از ارکان دولت زده کمان او را نمیتوانستند کشید عقل و در آتش بجای بود که سلطنت را سخاوتان
خود گذاشت و تا کنون تخت سلطنت انگلند بدو مان او متعلق است - ششم ولیم که نهم در سال ۶۸۵

فصل در سلطنت ششم روس

بعد از فوت ولیم پسر پسرش رابرت حکم آن نایست می شد و ولیم و فسن پسر او سطرپاوشاد انگلند
گشت با وجودیکه رابرت ارشد اولاد او بود و باید او پادشاه انگلند شود و لهذا سبب بدی رفتار و
ناشایستگی که داشت ولیم را فتنه که مملکت را با او و اگر چه ولیم و فسن نیز بهتر از برادر خود لیکن
بمملکت عملی خلعت و طبیعت خود را پیونیداشت هر دو برادر موسسه میانشان نزاع بود در تصرف
کردن مملکت لیکن ولیم اکثر منظر و مضمون می آمد چنانکه می نگذشت که جنگ کرد و سید در میان
آمد که کند عرف انداخت بگرد خیال تمام جنگی آن مذموب عیسوی توضیح اینقال آنکه در سال ۶۹۵ عیسوی
یکی از قبیله عیسوی بر هرمت نام بزیارت بیت المقدس رفت و برای العین صدمه و دولت عیسویان

شبهه و سیم کانکر



را وید که در کشش نیکو و عذاب مسلمانان گرفتار مصمم شد که تدبیری کند که این زمین را از چنگ
مسلمانان دور کند و تصرف عیسویان دهد بدین اندیشه روی اطراف و اکناف ملک یورپ نهاد
فتوای جیاد داد و پاوشاها جنگ را بچنین جنک برانجخت چون کلاش موثر افتاد همه خلق آماده
جنگ شدند چنانچه رابرت دیوک نامندی چند ان شایق وارزومند این جنک شد که بجای
از گرفتار کردن ملک انگلند افتاد حتی آنکه از مایملک خود دوست برداشت و نارسندی را در
نزد برادر خود ولسیم رونس برین گذاشته مبلغی زر برای مصارف جنگ گرفته عازم بصوب مقصود گردید
و در ۱۰۹۵ هجری مجاهدین در فرانسه برای استخلاص بیت المقدس اجماع نمود و موصورت قاجی از پاچیه
سرخ بطرف حبسینه دوختند (این ابتدای ایجادشان است رطالم) و سه اول از مجاهدین
که از ملت المان و فرانسه و تجار و ایتالیایی بودند به داری اکتو و پتر پترست سابق الذکر بمقت
مشرق حرکت کردند و در رسید بمقصد در بین راه اظلمت مقتول شدند بعد از آنها بلافاصله دسته دیگر

از پنج حرکت کردند از راه شکی بطرف استقامت قبول روانه شدند و عدد این دست صد هزار سوار و شصت صد نفر
 پیاده بود و ابالی و نیز دولت کشتی مجانباً با اختیار آنها و اکتفا شد چون به نزد کایس سلامبول رسیدند انکی
 امیر بطور استقامت قبول از آمدن آنها وحشت کرده معاویه با آنها نمود که تعدی بملکت او نکند و اینها را مجامع
 و جنگ از خلیج و تنطینیه گذشت به آرمی پیروار و شدند و شهر بنیه را محاصره کردند جنگ سختی مابین
 مجامعین و کایس استقامت شد و فریادها و شهر بنیه را فتح کردند چون تسلیم ارسلان منبرم شد و فریادها و کایس
 از منی را اندود و باطلایه آمده اخبار محاصره نمودند و نه ماه این محاصره طول کشید و باغی سیاهان
 صاحب اطلایه در مدافع فریادها کمال شجاعت و رشادت را بطور در رسانید ولی از آنجا که فریادها و جنگ
 کوشش زیاد میکردند غالب آمدند و باغی سیاهان منبرم را فرار کردند و فریادها اطلایه را که فریادها و شش
 ابالی بجا گذاشته بسیاری را قتل رسانیدند و اموال زیاد بقتارت بردند بعد از بقتل محاصره و مشورت
 از این فریادها بعد از آن بفرقه شافیه برانجیز استیلا یافتند و زیاده از صد هزار نفر را بکشتن پس از چهل
 روز اقامت در مدافع بکشتن اندود و اهل حصن یا آنها بصلح نمودند مجامعین فریادها و در بدو حرکت بقصد
 به افریقا رفتند و قتل و در شصت و نه بجای بیت المقدس رسیدند زیاده از بیست و پنج هزار مرد و از آنها باقی
 نمانده بود و این عده سی و نه روز شهر بیت المقدس را در بند محاصره داشتند و شهر را فتح کردند و کیفیت در این
 شهر مشغول قتل بودند چنانچه زیاده از بیست هزار نفر از مسلمانان بیت المقدس را بقتل رسانیدند و غنایم
 بدست آنها افتاد بعد از این فست کت فروداد بون را با پادشاه خود قرار دادند -
 و در شصت و نه سلطان صلاح الدین صفدی پادشاه مصر با دولت هزار نفر جنگ عیسویان و از شصت
 چون بجای شام رسیدند بجا مانده فریقین شده پس از جنگهای سخت سلطان صلاح الدین شکست
 خورده فرار نمود پس از چند روزی باز جمع آوری لشکر نمود و با فوجی بیشتر از مصر شام معاوت کرد
 بحرین راه غنایم بسیار را بجا بدین فریادها گرفته و بطریقه را فتح نمود و صلیب حقیقی را تصرف شده به
 بیت المقدس آمد و حکم عیسویان را بکشتن نمود و از جمله پیش حکمرانان که را اسیر کرد به موجب عهد که
 کرده بودند دست خود گردان زد و حمله و بلاد مجاوران و یاقا و صیدا و یروت را تصرف شد و
 ابالی بیت المقدس شهر بطور امان تسلیم نمودند و صلیب که در آن شده در اسفین صخره بود و مسلمانان
 از این محل از آن تصرف و آوردند و درین موقع انیسویان بلند شد که نظر آن بهر از مسموع شده بود و سلطان
 صلاح الدین مدت ۲۰ روز در ظاهر بیت المقدس اقامت نمود و امور شهر را تنظیم و مرتب
 ساخت و از آنجا بطرف عده و صورت و بهودین را بطور امان تسخیر نمود و عده را بتصرف آورد و در آنجا

پادشاه فرنگ عکراهی مرده نمود و مدتی جنگید تا آنکه مکر رافتح نمود و شهر عسقلان را گرفت و بسیار از جایهای دیگر را تصرف آورد و آخر الامر به فتح آنجا رسید سلطان صلاح الدین به تالمقین فرستاد که دست یازد و مظهر و مقصوره را جمعیت به انگلند نمود و خلاصه آیدیم بر شش حال ولیم روفس و ولیم پیچو بد رشتن طالبی مایل شکار بود روزی با یکی از وزیران و شکارگاه بازی میکرد و گوزنی را با تیر زد و بدنبالش روان شد وزیر با امید آنکه آن جوان بیفتد تیری بجانب آن گوزن را کرد و قضا آن تیر را به پهلوی پادشاه نشاند و از اسپن بر زمین گشت و از دشت شکارگاه بیادید عیض فرستاد و وزیر از نشیبه ایشانکار خائف و حراسان شده قرار بر فرار اختیار کرد و همه جا آمد تا بخوار در یاسوار گشتی شده بکلی فرنگ رفت و جسم ولیم را بعضی از بادیشینان پیدا کرد و براسی نهاده به برنجیستر برده و دفن کردند و بعد جمیع بدن هیچ علامت و نشان غریبی در این دانه در سال .. ااروی داد-

فصل دیگر در سلطنتی قتل

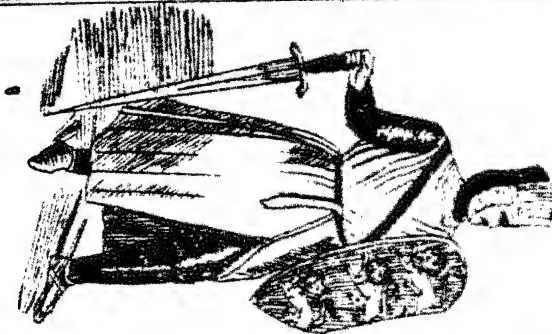
بعد از ولیم روفس بنی برادر کوچکتر ولیم بر تخت نشست و او را حق نبود بتاج و تخت زیرا که تبع حق را برت بود لکن در آن وقت را برت در بیت المقدس بود و وقت سید را برت مراجعت نمود زمین خود را که نامندی با شد تصرف نمود و پس از آن او طای پادشاهی انگلند کرد چون را برت مرد و خاندانی بود بهتری بر نشو و اوار استی داده و ترغیبش نمود که بجای خویش مراجعت کند و قرار بر این دادند که هر یک از این دو که وفات کند اگر اولادی ندارد آن دیگری ملک را در بقعه تصرف و همه انگلند را در صمدی را را برت لیاقت خود را در تصرف و نمجدری این هر دو بر عکس ظاهر ساخت که نتوانست از صمدی یکی از آنها هم بر آید و اندک زمانی چنان بی انتظامی در ملکیش روی داد که نامند به امورش ره چندی را طلب نمودند بهتری با شکر کران روان

شبهه شاه را برت



خداست و بارادر مشغول محاربت و مجادلت گردید آخر الامر برادر خود را گرفت و در قلعه کرد و لیست
 کتیل متیه نمود و آسوده خاطر مشغول حکم لای نهرو و مملکت شد و پنهانی پیری داشت جوان پیچیده
 سا که میخواست او را و لیب خویش کند و دختر می نیز داشت سماء به بنیکه لیب را پیر
 برده و ملک نامندی که در اینجا قرار کند به و لیب می فرزند پس از خودش چون از انجام اینکار
 فراغت نمود با کلفت مذکور از گشت و و لیب می نیز با جمعی از بزرگان گفت نمونده که چند روز یک
 بله و لیب می نشاط و عشرت گذرانند پس از سه روز که اراده رفتن کردند چون سوار گشتی شدند ناخدا ایلان
 و ملاسان گشتی چند آن شراب خورده بودند که عنان عقل بپوشید از کف اعتبار بدر رفت و بوفیقا
 راه و دیار می پیچیدند گشتی شان پیشی برآمد و فوری شکست شان داده و رادر گشتی کوچکی نشانیدند که شاید
 سلامت کند که صدای خواهر شن شنید حکم داد که گشتی را نزدیک خواهر شن بر ندشاید می کنند
 و او را نیز نجات دهند چون این گشتی به نزدیک آن گشتی شکست رسید که سانی که در آن بودند یک
 در میان این گشتی کوچکی شدند که ناکاه گشتی در زیر آب پشته نوشته اند که یکصد و چهل نفر از بزرگ
 از اوکان انگلند و ناز میست هلاک شدند یک نفر از اهل گشتی خود را به دکل گشتی آویخته بود که روز بعد
 ماهی کیران او را گرفتند چون پادشاه به انگلند رسید همه روز دیده انتظار بر یکصد و چهل نفر گشت
 تا سه روز در کمال شوق چون معلوم شد که غرق شده اند چندان غریق که بحسرت و اندوه شد
 که سیکویند تا نفس آخون لب بر تبسم نکشاده

شبهه پنهانی اول



فضل و کرامت سلطنت ملک تید و ستیفن

در سال ۱۳۵۰ در فلکگاه همپ شیر دینی شکاری اسپ می آخت موی سرش شاخ و دختی بند
 شده آویخته شد تا بهلاکت رسید چون بهری را همان یک دانه فروزد و کورق شد لیکن دختر
 داشت مسماه به مثیده قبل از آنکه فوت شود حکم داد که دخترش سلطان انگلند باشد همه بزرگان
 و علمای شهر قبول ایمنی نمودند که مثیده ملکه ایشان باشد و عید و بیاں هم نمودند که با او طریق صدق
 و صفاد راه و فاسپید لیکن مثیده را پسر عموی بود که نامش استیفن بود مردی بوج و جسکی و بیجا
 اگر چه او هم عید و بیاں کرده بود که چون سایرین کردن از طوق افتد و فرمان مثیده نه عید
 زمانی نکند داشت که استیفن خلاف عهد نمود شکر می جمع کرد و لای داعیه سلطنت بر او داشت چون بزرگان
 شهر عید و بیاں کرده بودند شکستن از اجازت دهند شکر می جمع آورده بحایت مثیده قدم بمیدان
 خاضعت نهادند کاهی شکر مثیده فاتح بود و وقتی عسکر استیفن مظهر ولی عاقبت استیفن منصور آمده
 مثیده را از انگلند راند و ملک را بقصد تصرف خود آورده و چون استیفن مرد بیروت و ظالمی
 بود خلق را در شکنجه داشت اندک زمانی نگذشت که تمام کینه و نقاشش برخواستند و دیگر باره مثیده را به
 انگلند طلبیدند که طفل خود را که بنام جانشینش بری نام بود با خود بیاورد و بنا برین مثیده بهری
 کوچک را برداشت با خود با انگلند آورد و شکر می عظیم بر پای شد و حین بار با استیفن جنگ
 کردند و در آخر استیفن را دستگیر نموده مجبوسش ساختند و رجائی که یک سال بماند و درین آن زمان مثیده
 ملکه انگلند بود لیکن استیفن از بند بیرون آمده دیگر باره آغاز جنگ نمود و خلق کثیری کشته شدند مملکت
 را بجا بچنگ آورده مستقل سلطنت شد عمده مطلبش این بود که پسرش بعد از خودش پادشاه انگلند
 شود بیادش علقش از این اراده محروم شد و پسرش در حال حیات مرد و چندی نگذشت که خود شتر
 نیز در سال ۱۱۵۳ عیسو جهان را بدگران گذاشت

فصل در سلطنت دوم

بعد از فوت استیفن بهری پسر مثیده بخت نشست و در عید این پادشاه ایرلند ضمیمه انگلند
 شد توضیح اینمقال آنکه در آن اوقات از اهالی ایرلند مدوریان نهب و غارت زیاده را با انگلند
 روی میداد بهری ناچار شده از ادین چارم که در آن وقت درینست بطور منصب یابی
 داشت استمداد خواست و از آن حکم تخمیه انگلند را حاصل نموده با چهار صد کنتی مشغول از لشکر
 در سال ۱۱۶۲ عیسو از دیزلر نزع کشیده روز دیگر بمسج میل بر ایرلند فرو داده همه شاهزادگان

ایرلند به جز شتافتند و از در اطاعت و فرمان آمدند و بدون آنکه یک قطره خونی از کسی ریخته شود
ایرلند گردید و باریلنتی و رولین فراداد الملک ایرلند را بهرمان خود و لشکران تقسیم نمود
منظر و کامیاب باطل شد بر گشت و در سال ۶۱۷۹ تا مسن بختی ایرلندین و شهر کانتری
لوحای نیابت حضرت عیسی علیه السلام را گرد و مردم به دوران جمع شدند تقریری کاف و بیایست
والی داشت و از او خارق عادت سرزمین معنی باعث حسد کیشان دیگر شد نزد پادشاه
سعایت از او کردند و فتوی مثل او را دادند و بعضی از جهال ناپا و دادند که با او بطور مخفی
گشتند چنانکه روزی در کوچه دم اسب او را بریدند تا اینکه پادشاه جمعی را گماشت که او را بکشت
پشکاسیک در عبادت پروردگار را بفرستند زنده بود و قتل رسانیدند -



پس از آن پادشاه پشیمان شد و بجهت کفاره این گناه و رفع تهمت ان خود بنگران تبریری رفت چون از دور
نظرش بر آن معبد افتد و از اسب پیاده شد و بپایر بند روی بشهر آورده تا بقبر تاس رسید که اکنون
به بخت به سوم است و از آن وقت انجا زیارت گاه شد بجدی مردم می آمدند که ستمهای خود

زمین از زانوی زائران سائیده شد و چندی نگذشت که ببری باعث قتل بیگناهی شدند و مانیک
 با زن خود السینا را عوی کرد و بوض آنکه با دراه و فاس پار و در نظیر عشق و رزی میگردانند
 اجنبی مسمی به فرزند ماند و خواست که پنهان کند از زن خود تدبیری کرد و نقی و رزی زمین نزدیک درج
 به بخار معشوقش چون زنش از این واقعه مطلع شد و آنجایی بر دوروی قتل و جام زهری برداشته
 از راه نقب برسد آن زن رفت و قتل را پسند آن زن بناده مجبورش نمود که آن شربت
 تا گوارا بنوشید و در آغوش مرک خایه و هنری در آخر عمر همواره از دوست اولاد خویش در
 صدمه بود که از اطاعتش سر چیده بودند بخصوص پسرش جان که در مقام خدر و خلاف بر آسد
 بود و با دشمنانش نزد موافقت میباخت این فقره اندوه بزرگی بود و مراور که منجر به دق شد
 تا آنکه در ۶۱۸۹ قمر و حوشتهای جهان را با خود برد و مورخین خصال این پادشاه مانیک بنامند
 بحسب سلطنت و ملک الی

شنبه الینار



فصل در سبطی که دقل

پس از آنکه ببری پسرش را که بسیار شجاع بود و در بخت جوس نمود و مقتدر شد به یزد
 شیرین سبب جنگهایی که در بیت المقدس کرده بود باستان صلاح الدین چنگیز مصلحتاً در

فصل ۲۳ بیان شد مورخین حکایت عجیبی را نسبت می‌بخشد به یکچند روز وقت مراجعتش از بیت المقدس
افسانه این روایت چنان است که یکچند وقت مراجعت از بیت المقدس تنها لباس زارک
از ملک حرم عبور نمود و یوک اثر یا بسبب اینکه در بیت المقدس میان شان تنازع روی روی داد
بود و اگر گفته می‌شود ساخت و این امر مدتی بر خلق انگشت پوشید بود نمیدانستند که پادشاه
ایشان چه شده تا اینکه از اتفاق شخص فقیری جنگ واز از ابل و فک یک روزی نزدیک عمارت
عجیب که یکچند دور پنجاه و هشت بود شروع خواندن جنگ نمود و در هر یک از دورن زندان جنگ جواب
اوراد او چون انگلیش را واقف شدند از گرفتاری یکچند اجماع نمود و عید هر اردیبه دیوک است
داده و از قفس آزادش کردند و در نهایت حشمت و جلال داخل زندان شد انگلیش را مراجعت
پادشاه خود را غمگینی عظمی داشت و بخت سلطنت جلوس نمود در اندک برادرش بجایست اقدام
نمود و چهارمین می‌سید که یکچند دور پس بنام سپهر از راه مرگت عفو شد کرد و در سال دهم از سلطنتش
سال ۹۱۱۴ جهان را بدو نمود مورخین انگشت بسبب فوت یکچند در چنین نوشتند که اگر در بقا
خدا یافت و قدری از آنرا زود پادشاه فرستاد و باقی را در قلعه پنهان نمود یکچند قلعه را محاصره
نمود و در چهارم از محاصره همچو سوار و اطراف قلعه گردش میکرد و یکی از محیان تیری بر کتفش زد
و آن تیر کاری شد موجب هلاکش گشت نوشتند پیش از آنکه مرگش در رسد آن تیر انداز
را طلبید از کمانش در گذشت لیکن ملازمان پادشاه نگین شد و بعد از آنکه امر در اسیران بردند بقصه
او دست کشودند

فصل ۲۴ ذکر سلطنت جان

چون یکچند فرزندی ز داشت برادرش جان بر تخت جلوس کرد و در آن زمان یکچند از بزرگان
سلطنت متعلق به یکی از همان خاندان بود و در صورتیکه محض باشد و سیکس جان میدانست که او
را حق بر آفرید شاهی نیست زیرا که تاج قسطنطنیه و او زده سال پس جلیازی موسوم به
آزیز چون جان مدعی بود ظالم و خائن بود که مباد اخلت یکدل شده او را از سلطنت خلع نمایند و او را
را بر تخت نشاندند باین اراده قتل آن طفل را نمود و اندک زمانی نگذشت که اراده کشتن بطل آید و آن
طفل را اول حبس نمودند چند روز پس نفر از کمان بادی را فرستاد و در زندان یوسف اسیر را
ان طفل را بخون کلویش کشید و با خود او این عمل قبیح باز جان می‌سید که در آن تخت را
بقرق آرد و سیکس این امر ممکن نبود که تخم چنین عملی بر مراد بدست سلطنتی کرد و در حال رحمت عیترش چهار

باو مخالف بودند و سوسه در فکر تدبیر بود که آسودگی از رعیت معدوم وارد و کاخ آرام را بر
 آنها منهدم سازد و رفته رفته کار مجرب نزاع و جدال شد و بزرگان هم متفق شده و در مقابل پادشاه
 لوای مقاومت افزاختند و بجز و عفت از پادشاه حکم نامه گرفتند که بازوی و حریت رفتار نماید
 و پادشاه جز آن فرمان را در سال ۱۲۱۵ و ۶۰ صحرای رنی تسک میانه آتیش زد و دیندار امضا کرده و خط
 گذشت یک چندی نگذشت و هنوز ابوالکاسه کو مفتوح بود که عجب نامه مکه و بر طاق نسیان

شبهه در دست خط نمودن جان نهمه را



بناده شد آرا از پادشاه و نکات استمداد و یاری طلبیدند و این نیز دارونی بود که برخلاف نتیجه پیشه چرا
 که چون ملک از دست ظلم و ستمی جان را می یافت بیک ظالمی دیگری افتاد که این مشکلات
 برک جان باز شد و توضیح این مقال آنکه جان را سفری پیش آمد که با شکری زیاد و از لین بطرف لیکان شریف
 چون بنجاده دریا رسید غافل از اینکه بوقت جز و مداب این راه را انتخاب گرفت و قیوم این غفلت
 و غمخواران را به جمع اسباب و ارباب پایمال کرد و بیشکلی خود فراموش نمود و غافل از آنکه رسید و زد و کوب را
 بجای دیگر بردند و از آنجا نیز به نیویاک و منزل چهارش کور بود پس انحرک را درش سلطنتی که بد و غفلت گشت

و بقضه او در آمد پیش از جمیع پادشاهان انگلستان بود لیکن همه را بر او وادرسن ده نجاه یک
جدا از بقیه سال سلطنت در سال ۱۲۱۶ عجمان را آید آلد هر دیگر آن بگذشت

فصل در ذکر سلطنت بنیم

پس از مرگ جان پسرش بنی که طفلی بود نه سال به تخت نشست و به اقتضای سن و زرا کافل امور جمهور
گشتند چون بخت پادشاه از آنجا یک جوان بود تیمار عیت و شکرت کم داشت و رموز مملکت داری اندک
میدانست لاجرم کار مملکت پریشان شد پادشاه فرنگ بر وی خروج کرده بعد از جنگ غالب شد
چندی نگذشت که بنی شکر می جمع آوری نمود پس از اشکال زیاده و در بهشت غالب آمده
زمان سلطنت را مجد و بخت آورد و مستقل سلطنت کرد و تغییر و تبدل در اوضاع و در بار واده و زرا
سابق را مغزول کرد و بجای ایشان کسان دیگر منصوب نمود و از نوایار ملتی مقرر نمود بدین سبب موجب
حسد و کینه خلق شد لهذا الهی مملکت سر از متابعت وی باز زد و مقصد مخالفت نمودند و مانع
حکمران مستبد را بر خود امیر نمود و توجه خان پادشاه شدند از هر دو جانب آتش خاصه زبانه زدند
تا اینکه پادشاه پیش او در دستگیر نمودند و نظر نمودند و چند نفر را مستحق بر ایشان قرار دادند
او و چون شجاعی بود در تدبیر بود که خود را خلاص نماید و بی نماند که با کعبانان خود و سر بود

شیخه نامقصر



خواستن نمود که با یکدیگر اسپ از مذکر معلوم کرد و کلام را کب کوی صفت میرود و کلام هر کس در رفتار
 پیش میگرد چون سواران مدعی اسپ دوانیدند اسپ و سوار هر دو از یک حرکت در مانند خسته
 گوشت بگوشت ساکن شدند تا گاه شایزاده آورد و اسپ را بچولان آورد و روی بیادیه نهاد چنانچه باو
 بگوش نه رسید سواران آنکشت حیرت بندان و از غفلت خود در حیرت ماندند چون او دورتر زد و دستان
 خود را سید بزودی لشکری فراهم نمود جمعیت را متفرقه آورد و کشتار عظیمی نمود و ای ظفر و ضرت
 برافراشت و در آن جنگ آتفرگشته شد و ملک را از دست دشمن بیرون آورد و پدر را به تخت
 جلوس داد پس از این حادثه پادشاه چپند سالی دیگر در جهان اوست گرد تا سال ۱۲۷۲ هجری
 جهان نمود چنانچه شغال سلطنت کرد که ملقب درین سلطنتها بود در آن زمان در سلطنت انگلیش و در عهد
 این پادشاه مجلس پاریس یعنی شورای مقرب شد که رقیق و دقیق امورات سلطنتی را بصوابید سلطان و امرا و
 وکیل الرعایا انجام گیرد و این بهشت برین قبی از اقسام ملک داری شد که امر و زعم در آنکند جاریست

شبه هنری پنجم



فصل در سلطنت او و اول

زمانیکه هنری وفات کرد پسرش او و در بیت المقدس مشغول جنگ بود چون خبر فوت پدر را بدید بطور ایفای ریه انگلند آمد بر تخت سلطنت جلوس نمود و خلق شاد و اینها کردند که پادشاهی و لیر و شجاع و با همت دارند که در ترقی مملکت کوشش دارد شجاعت و دلیری او و در او را بر آن داشت که ملک و لیر را در تصرف خود آورد زیرا که در آن زمان و لیر ملکی بود جداگانه و شاهزاده از خود داشت که در آن حکمران بود و الهی و لیر هرگز سر به اطاعت نیکس فرود نمی آوردند او و خواست که در این باب استخفا کند لهذا لشکری به او امانامه فرستاد و جنگی نمود با وجود این باطاعتش کردن نه نهادند چرا که الهی و لیر مردمان تجاری بودند و وقت دل و جریست روح آنها به اشعار غزلی ایشان بود که در وقت جنگ میخواند چنانچه حال هر رسم است در ایالات ایران که در وقت جنگ حکمتا شبانه فرود می رانند و او و دید که باز مانع شهر است دست تلبش از دامن انردم کوتاه است حکم داد تمام غنای اقبل رسانیدند مردم و نیز مضطرب شدند و اکثر خود داری کرد و در کجده اقلین ملک خود را تا اینها را راعی داشتند و سر باز زدند که او را سلطان خویش خوانند ولی این معنی را ظاهر ساختند و صورتی که او و در سلطنت خود حکومت آنهاست یکی از اهل مملکت خودشان باشد او و در بجا را یکبار بدین پنج معاهده نمود که چنانچه آنها را تسلیم و آید حکمران آنها را بموجب خواست خودشان مقرر نماید بر این قرار رضا دادند او و در لیر می داشت چند روزه که در خاک و لیر تو لگد شده بود با آنها بخت و نیز و نیز با انگلند اصاله اتحاد داد که بر نزلت پادشاه انگلند را تا این زمان بیکب پس آفت و نیز میخواستند ولی زمانی نگذشت که منازعتی شد بر سر تاج اسکاتلند و جمعی مدعی پادشاه شدند و او و در این منازعه حکم قرار دادند او و در طمع کرد که این در را بوی خود باز کند و خویش تر با کتخانی اینجا سازد و تیرگی که بخاطرش رسید این بود که گفت جابایل پادشاه اصلی باشد و نه او سلطنت خوانده شود و دیگر امور ملک را می و سایر نیزهای متعنت لاطین خود او را باشد نتی این می را مقرون بصواب ندانستند و مقرر نمودند شخصی بنام ویم ویم ویم از اهل اسکاتلند نتوانست به بیند که اسکاتلند در زیر حکومت انگلند باشد لهذا آتش خیرت بر سید دل مردم خویش زد که باز دست و شش کشید و خود را آزاد به اید او و در با استماع این خبر با فوجی عظیم عمار اسکاتلند شدند چون به ناگه یک رسید در اینجا جنگی شد و او و در مضطرب شد ولی جمعیت

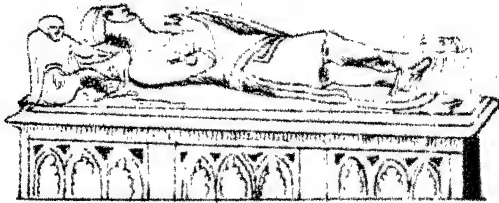
ہاں ہنوز اجازت تھی کہ اسے سید شہنشاہ و ولیم و کریس قدم جلالت باغی لکھیں اور ڈوڈو بارہ
 قدم بید ان بناد و چندان کوشش نمود کہ گردن ولیم و کریس کہ مجبہ اطاعت دینی آمد بہر
 سری در آورده بالکل غدرہ اور انتقال رسانید اہل اسکاٹلند باز شورش نمود ہمداری را برت
 روس مصر جنک شد اور چون از رحمت جنگامی خود اثری بر تعلق اسکاٹلند نیافت از این
 نڈیشہ چنان خشمناک گردید کہ ارادہ نمود تا عنان اقتیار آن سرزمین را بکف نیار و عنان غریت اراکفت
 نڈارد بار و دیگر فوجی بمقابلی را برت بروس بدان سمت نامزد نمود و فتح نمایانی کرد خلاصہ بعد از آن
 فتح اور و طعیت ندان و جھن ازیت نہ کرد و دو سال ۳۰۷ء اور شہر کیل جبارا و داع نمود لیکن پش
 منبت بر اہل اسکاٹلند سجدی بود کہ در نفس آخرین پس خود را و نصیت نمود کہ ہرگز جدال و نزاع را بہ
 نظایفہ از دست نہ دہتا کہ بکلی انہا را مطیع سازد و عجب عاقبت پرستہ است مگر کسی را کہ در دم آخر
 میگویند نیزہ و خاطر داشتہ باشد

فصل ۳۱ ذکر سلطنت دوم

بعد از فوت اور و پیرش اور و دوم سہل ساکی قدم بر تخت سلطنت نہاد چند ہی گذشت کہ خوا
 بموجب وصیت پدرش مجاہد بہ اہل اسکاٹلند نہایہ در اول ایستادگی کرد لیکن آن کار را بقصر ہی
 صورت داد کہ بخوبی مغلوب شد و علاوہ بر عدم تصرف در جنگ کار و باطلش نیزہ پیوستہ در منزل بود
 ببب انکار باب شاد ورت و اصحاب و معتمدش کچھ دالی چنید بودند کہ کچھ خاشیہ باطابا انباطا بہر
 داری قایدہ دیکنداشتند و ابدالایت امر و نہی امور مملکت نبودند بنابرین ہوارہ و رمب ان شاہ و
 رعیت جنگ و جدال بود و خرابہ کلی در سلاطین شد تا ایکہ چنہ نفر از امرای بنفاق پادشاہ اتفاق کردند
 و بر پادشاہ خروج کرد و ریکی از جنگ با پادشاہ را و تکیہ نمودہ در برگی سہل اورا مجبوس ساختند و لاہور
 و لاہور دس و کوئی این نفران را جراتش مقرر نمودند کہ ہر یک کچھ پابانی اورا نمایند لاہور کا
 مرد محمد دلی بود با اورا در جہانی در آمد ولی آن دو نفر دیگر ارادہ اغویت اورا داشتند و رزی و تکیہ
 ہر دو بہ زندان داخل شدند و شاہ را بخاری ہر چہ تا مہتر بقتل رسانیدند و این واقعہ در سال

۱۳۲۶ عیسوی روی داد

تہمیر دن اور دوم



فصل در سلطنت او و دریم

بعد از گذشتن او در دو دور و دریم بن ۱۲ سالگی به تخت جلوس نمود و لیکن مادرش با آشنایی
خود و از تجربه حاجی بودند که سلطنت را از آن او بدرگشتند و خودشان امور مملکت را بنظم دهنت او و در
حاکمیت بیکر و محمد آورد و بر آن مکر و تشنه‌نایش را تیر بهر دورا بگرفت حکم از پادشاه صادر شد
که با تیر را بقتل رسانند و مکر را تمام عمر محبوس نمایند و سالی سیصد پاوند و وظیفه برایش مقرر دادند و پادشاه
سالی یکم به مادر خود را ملایمات مسی که دیدن ازین را در نزد حدی حرمت و دوقری بنود -
مورخین نوشته اند او در سیم مدی شجاع و لبست بهت بود و در سال دوم از جلوس بجهت تخریب اسکان
بحرمت بست و روان شد نوشته اند که در عهد و انبیل و یکی از جنگهای سینه را نفر از اهل
را بگشت و اسکان گشته را فتح نمود و بهین و طبردار او کرد و ماکت فرنگ را نیز بقبضه خود در آورد و بهانه
ساخت که از طرف مادر مراحمی است بر آن سلطنت لهذا ابداً فرنگ تاخت نوشته اند و از آن گشت
از پادشاهان انگلستان با پوشه فرنگ با توپ جنگید او در دو دور و مشهور است که انگلستان در
دو تقریباً توپ و بدوت را خراب کرد و در آن محض بود و در سال ۱۲۲۰ غرض شخصی در تیر عین کمیا بود و در

شوره و گوگرد و و ذغال را در باونی مس کوفت آگاه از آن کوفتن آتش بر جفت و صورتش را ستود
 و آنکی این قیصر را در کتاب خود بر مرقع نوشت که اگر کسی شوره را باد و چیز دیگر بگوید یک سینه فرزند
 مانند برق از او پیدا میشود از نوشته او هیچ کس نبودند تا و سال ۶۲۰ هجری که از حکام این
 از نهفته را آشکار کرد که یک دست درم کوگرد و ذغال بایشش درم شوره باهم میانند باروت میشوند
 و او در و سال ۶۳۵ قوب و کله را ترکیب داد و پنج اراده توپ سلخته با پادشاه فرنگ جنگی عظیم
 نمود و در خین نوشته اند که لشکر او در و سینه از جمعیت بود و در خین یکصد هزار لیکن لشکر بکلیش
 را فایده بود که جای آنها خوب بود که آفتاب در پشت سر آنها بود و در خین ربه آفتاب بودند که شعله
 آفتاب چنان از خیره میکرد بهر جهت که انگلیس کوشالی خوبی بفرنگان دادند و درین جنگ پادشاه
 خود را بسیار مخالف زد و همه سرداران یقین کردند که جان بسلامت نخواهد بود و در آنوقت آنها
 متفق به پادشاه التماس کردند که اذن دهد مددی بشمارده نمایند چون پادشاه میدادست که بر سر
 فتح خواهد کرد و در جنگ که شاهزاده را بکوه میدادست که غارت این روز و نورست و این فتح بنام قوم شد
 چون این نظام بنهادند رسید بر قوت و جبهه متشرف و ده فتح نمایان کرد و پس از آن او در و
 قلعه کلیس را محاصره نمود و قلعگیان در امتناع نفرشان ایستادگی نمودند زمانی طول آخرا که از استکی
 خوراک قلعه تسلیم نمودند و در هنگام مسکه او در و در فرنگ بود اهل اسکانه تنگینت دانست
 و در عینا بش ایتام مکی بلوغ نمودند که حمله آرند با کلفت دلهذا لشکری جمع آوردی نمود و آرمی
 و اوید بر و در و عازم انگلند شدند در آنوقت ملکه آن در انگلند بود ملکه بدون سلس و درنگ
 به پیش کرد و بیغم جنگ بمقابل آید و او را نمود چون به کراس فلی رسید در آنجا تقاتلی شد پس از کوشش
 و کشتن بسیار کشت به لشکر انگلند رسید پادشاه اسکاتلند و سیک و ایرلند و زانی شکست
 شاهزاده پادشاه و در فرنگ جنگ عظیم نمود پادشاه فرنگ را ایرلند و ایرلند و پادشاه در ایرلند
 در انگلند مقید بودند و او در و در تمام یورپ به بزرگی مشهور شد چندی نگذشت که شاهزاده پادشاه
 اعراف فرزند که قرار شد و منجر پس و دق گردید و بدو جهان نمود و طاعت بر دل به و تمام خلق
 مملکت بنهاد نوشته اند که پس از این واقعه پادشاه و دیگر نتوانست سیدی به امورت منداجم
 کار مملکت پریشان شد و شکست به کاح سلطنت در آمد همه از پیرامونش بپاکنده شدند از غم و خشم فرزند
 در شهر شیرین سال ۶۳۷ هجری و در جهان نمود این پادشاه بیکی از آن پادشاهان بزرگ بود که
 عصای سلطنت بدست گرفت و مملکت انگلند بسیار خوش فرزند خوش صحبت و نیک خلعت

پایه دل تشنه و عیت پر بود و دام و ترقی مملکت میگوشتید

فصل سیزدهم در سلطنت و در دوم

قبل از این مذکور شد که شاهزاده اذ و رذ که و عیید پدر بود در حال حیات پدر وفات نمود و وارث تاج
پیش شد و این پادشاه پس از و رذ است پس از وفات او و رذ سیم بن یازده ساله کی بجای جادش
پس تحت سلطنت جلوس نمود و طبق به ریچ و دوم شد بقضای سن بجام ملکی و مالی نمیتوانست پرداخت
عموبایش لکتر و دیوک یارک و دیوک کتوسه کافل امور جمهری کشند چون جنگبائی که سلطان امانی
آورده بود جاری داشت و اینها خارجگی داشت ناچار شد که خراج مملکت را زیاد کند و خلق از
دادن آن سر باز زدند و کمر همت بر میان بستند که جنگبائی کنند شخصی سسی به و ات شیلر جمعی سالار شده و
بستند رفت که شوشی بر پا کنند و در آنوقت شانزده ساله بود و فرزند او که در صحای اہمیت با او
ملاقات کرد گفت گویند و علاج آه ناله خلق را نمایند چون در صحای مذکور اجتماع شد و ات شیلر به کمان
ایستاده حراسی در دل پادشاه انداخته و شمشیر خود را کشیده جبارت پیش آمد و لبیم و لورت اورا قتل
بستان و ات شیلر چون سالار خود را کشته دیدند و صد و شورش و حمله برآمدند پادشاه بکلامیت
حسن خلق پناہ گفت شما را خود را از دست دادید من در شما هم مطلب خویش را بیان ساز
گویم و شما مقبول است باین حسن سلوک آن منازعه را کوتاه نمود و انهارا بکمان خویش باز کرد و این
خارج نمود به حکمرانی بطور رافت و مهربانی سیکرین کار بدین گونه پیش رفت امور مملکت مختل ماند رفت
کجا بجائی رسید که تاج را از دست داد و توضیح آنکه وقتی فیما بین پسر عموبایش دیوک نام مملکت و دیوک
بر فلک منازعتی روی داد و بعضی آنکه میان آنها حکمی کنند و اصلاح نماید حکم به اخراج بلدشان نمود
هر دور از شهر بدر کردند دیوک نام فلک در همان اوقات مرد ولی دیوک نام فلک ببدون اذن پادشاه
به شهر مراجعت نمود و متفق شد به چند نفر از دمان شریر و پادشاه خروج کرد و مدتی آشوب و انفلت
برپا بود آخر الامر پادشاه را وسع فکر نمود و عقید ساخت بعد از چندین می هشت نفر از فرستاد محرم
که اورا قتل رسانند پادشاه هر یکی از آنها را گرفته و چهار نفر را بجا کینک هلاک انگشت و خود شش نیز را
مقتاد و مرد بعضی گویند از کشتن جانانش چر شد که دو هفته خوراک با ندادند و این واقعه در سال

فصل سیزدهم در سلطنت پسر چهارم

۱۳۹۵ هجری قمری

بعد از قتل ریچرڈ و دیوگ یک پسر فلک تحت تخت نشست و ملقب به پسر چهارم شد و او متحن نبود بر آن
 تخت چه در واقع تخت متعلق بنامزدان دیوگ یک یا رگ بود پس از آنکه در امور سلطنت مستقل و تنهای خود
 را حسب المرام بجهت خود حاصل دید مغرور شده اعتنایی بدوستان قدیمه نمود و اوقات خود
 را اندام صرف لعیش و عشرت کرد چندی نگذشت که حرکات او پسند برنگان مملکت نیاقتاد و یکی
 و رصه و وضع او و خلع سلطنت او برآمدند بخصوص دیوگ یک نارینه گزید که فردی شجاع بود که ابدا
 به یاریش کمر در میان لبست اکنون و امن جهت برکناری بگزید و دشمنی فرایم کرده راده نمود که پادشاه
 را دستگیر نماید پادشاه از استماع این خبر پیش دستی کرد فوجی بس درباری پسرش جوان دلیر و شجاعی بود
 برای تنبیه اینها مأمور نمود و شکستی فاحش پانها داد پس دراز تر گشت در آن معرکه گشته شد و یکی را بر معر
 طاعت و اقیاد آورد و از آن پس مواظب بود امور سلطنت و تکالیف پادشاهی را و سال ۱۲۱۳
 بدو وجهان نمود چنانچه

شبهه نهری چھارم



فضل ذکر سلطنت پسر پنجم

پس از فوت نری چهارم پسرانش در تخت جلوس نمود و ملقب به نری پنجم گردید و راستا
 جلوس دوستان قدیم و رفیقان صمیمش را که در نیت نیار و هر گونه خلافی مدوکار بودند و انتظار میرود که
 اکنون نیز زنده باشند سابق را و باز نواز خود و در نمود و به هر یک پیغام فرستاد که من بطور حقیقت از حال
 سابق خود شرمند و ام و یکی آن باب را اسد و ساخته ام من بعد شمار در خلوت راه آمد و شد
 نیت تا بهنگامی که آن بلاط سابق را بر چسبید و برای هر یک وظیفه فرار و حال مقرر نمود و از نظر
 مردمان شایسته که تبدیل حال پادشاه را موافق میال خویش یافتند خوشوقت شدند از حسن خلوت
 پادشاه حکایت لطیفی ذکر شود و وقتی در زمان شاه بنزاده کی این شاه بجهت عمل قبیحی او را نزد و کشید
 پس کاین که در آن وقت حاکم شرع بود یا مفتی عرف برودند و این شخص مصطفی بر خود فرض کرده بود که از
 پسر عمل خلاف صادر شود خواهی خواه فقیر به قانون شرع سزا دهد لهذا شاه بنزاده مقرر شده نزد
 فرستاد و بهنگامی که شاه بنزاده به مقر سلطنت قرار گرفت و لیکم سرکارین همواره مخالف و در انتظار مکارا
 بود و لیکن پادشاه او را طلب نمود و گفت که تو کاری بسزا و قانون شرع کردی او را غلج نمود و
 تقویتش کرد که باطمینان خاطر و استقلال به کار خود مشغول باش و رسم دیانت خود را از کف مگذار
 و انتظار ضامن می نمود بدین سان ان پادشاه جوان بخت آغاز حکمرانی کرد ملک را آباد و خلوت
 را از خود خوش نمود و داشت در آن روزگار مذہب زود من گنجا کت در الکف طرح بود و اکثر مردم
 پیروی مذہب باب را میکردند چون در آن زمان انجیل زبان ایشان بود و اکثرا خلق مطالب ازانی
 تخمیدند و او یکطرف یکی از قسطنطنیه انجیل باب زبان انگلیس ترجمه کرد این فقره موجب تخریبش پیروان پاک
 شد و توشش مؤثر و مردم را از خواندن آن مانع شدند و چند نفر شسته شد از انجیل لاد و کیم که شخصی
 معروف و از جمله تشریفین بود و خلق را ترغیب و تخریب مینمود و خواندن ترجمه انجیل و یکطرف او را گرفت
 بخاری هر چه تمامتر به کمال بر می گشتند شورشی عظیم در میان خلق پیدا شد پادشاه خواست
 که سدی قرار دهد در راه این اذیت و از ان خیاش می که بهترین طریق آن است که یا خلق را بچنگ
 یک کنگان کار و از خویششان باز دارد و بلند مقدمه جنگ با فرنگیان را پیش آورد و غم نمود که تاج
 بخت و یک راضی نبود با شکری از حد افزون عازم مملکت فرنگ گردید و در آغاز همه
 کار بر خلاف غنیمت منبت چنانچه مضی در شکرانش پیدا شد که بسیاری از اختلاف شدند
 و در تنگنا کی کسیه افتاد که او را پامی گریز نمود چاره جز آن نداشت که دست بحار به کشاید که چو نوشته اند
 در سپاه مخالف و چپ ان شد و او بود و چو دقت عدد و شدت ناخوشی شمع نمایانی کرد و بر فرنگ

غالب آمد پس از آن فرخیان طالب صلح شدند و هر راضی بودند که بنهری بادشهر پادشاه فرنگ عقد
مواصلت و مناکحت بکنند و تاج سلطنت بر سر کنند و بعد از چند وقت مواصلت بنهری در پایسر
که پای تخت ملک فرنگ است توقف نمود و در همانجا در بار بزرگ و هشت و روز کار خوشی میکردند
با ششصد و بیست و نه پادشاه فرنگ یک روز این دو پادشاه و خانم بانشان در یکجا طعام خوردند و در وقت
جلال و در آن روز پادشاه بنهری بسیار غرت یافت و در واقع روز بزرگ بود و هر بنهری را که با
فخار و بود و ولی شخص میداد دل باین اوضاع ببقا بکنند بی فایده و نیانند و چندی نگذشت که خبر
را منازعتی با شکر اجل روی نمود و ناخوشی صعبی بر او عارض شد که بزودی بدست سلطان قضا
در خیمه مرکب بجای تناده خاک کورش را تخت سلطنت و خوبگاه همی رسانست در سال ۷۲۲ هجری
این واقعه رخ داد و خلاصه شخص باید بگویند همواره تاریخ زوال و فنا روینا و جلال و دولت آن راشاید
تجزیه آموزد و دیده بکار و بدولت آخرت در بنگ مسیک نامی بمیند که زوال برای بزرگان و بندگان
هر دو میباشد بلکه هر که با مشن میشن نشن بشنزد و یقین بدایم که هیچ فقر و هیچ تنگناست بهتر است از کسب
سلطنت و یکی به از رضا و ولی چون دولت است پند نیست

شبهه بنهری چشم



فصل در ذکر سلطنت

پس از مرگ نهری خیمه پسرش نهری ششم بن یک سالگی پادشاه شد بمقتضای سن دیوک بد فرود حامی و کجی
 مملکت شد دیوک نزد ورنجنگ بازنک راجاری داشت لیکن امورات مملکت بقسمی انقلاب و پرتاب
 بهم رسانید که قوت و شکوه انگیس را در فرنگ قدری نماند و باندک زمانی مملکت فرنگ انصرفت اخلاص
 بیرون رفت افشا این روایت آنکه دختر سی ماهه چین آفرک در یکی از دوات فرنگ که خاد و سکا
 سزای بود حیلتی برانگخت و اظهار نمود که از جانب حق تعالی مقرر شده که خلاصی بخش ملک خود را از جنگ
 بکافکان این توهم چندان در مردم اثر کرد که جمیع کشیری بمرد کاریش کمر همت بر میان بستند و آن
 دختر نیز خودش لباس جنگ پوشید و شکسته پیرشت شکسته از غیب و تحریص مینمود به مخالفت انگیس
 و کفکان بمردان خست و بنال غم خویش فرستند و تلافی شدند با شکرا که بزرگ در آن وقت قلعه را بسیر
 را حاضر نمود و چون و انهار انهمم و فراری ساختن در انگیش عرصه را چنان تنگ نمود که جانی براس
 انهار نماند امورات در غایت بی انتظامی میکشدن حتی در انگلند هم پادشاه را توانی نبود که حکمرانی مملکت
 کند و انتظام امور خلق را بدو و امالی مملکت هم قصد مخالفت با پادشاه نمودند و شخصی سس به جان کید مدعی
 شد و بجهل نمود که او وارث سلطنت میباشد جمعی با ارفش جمع شدند و در اندک زمانی بیت هزار نفر متجاوز
 فراهم نمود و دانستند که چون در ملک بهیت رسید در اینجا جمعیت خود را صفت آرائی نمود و از اینجا نظام
 روانه شدند و در این اثنا بر بسیاری از دوشان خلاف نموده و همیشه انصاف را از او پنهان
 جانب پادشاهی فوجی برگرفت ایش اسور گشت زمان قلیلی نگذشت که دستگیر آمد و قتل رسید و این وقت
 شاه را نغمی حاضر شد دیوک یادگ که از مضویان پادشاه بود مقرر شد برای رتی و متق امور مملکت پس از
 چندی که پادشاه صحت یافت دیوک نزد ورنجنگ چون لذت سلطنت را چشیده بود و تن زدند او که دست از
 ریاست بردارد چون پادشاه سلیه النفس بود راضی به رنجش او نبود لیکن ملکه مرگرت زن پادشاه طبعش به
 خلاف طبیعت شوهرش بود و بنده ملکه کرد که جنگی جلای نماید بان دیوک از طرفین اشش خصم و باز زن
 و این او را جنگی بود که در انگلند و در میان خاندان یارک و کنتس شده که سبب جنگهای عظیم و خونریز بینها
 زیاده کردید خلاصه فی این جنگ ای معبره واقع گشت که ای این میگفت فتح کردم کابلان آخر الامر در جنگ
 و یک فیلد شد و یک پیکر مغلوب گشت و خودش نیز کشته شد و شکرا ایش با جنگیده فتح نمودند و پس
 دیوک را بسلطنت برداشتند فوت پادشاه نهری را چنین نوشته اند که شبی او در خلوت خود نشسته یافتند

وقتل آن معلوم نشد و اینواقد در سال ۹۱۳ روی نمود و ملطنت این پادشاه و جنگهای بیفایده و
خواری ای بر جهان به آخر رسید + + + + +

تشییه هنری ششم



فضل و کرامت ادب و تفهیم

بعد از وفات هنری پسر او که یارک به تخت سلطنت چو سک کرد و مقرب به او و در پیچامه دیدار از او کرد
تو چنین زنک نوشته اند این پادشاه زیاده بر جم و شکدل بود و پیوسته ببار او و خود غضبت بود و بکمال
بی رحمی او یکی انگار روزی در تکرار کا و جار شد با شخصی سینه بهاشتن بروت که از دوستان بهادرش بود
خواست صد مهربان سخن سازد و آن شخص را بولی بود که بقلع خواطر باو داشت پاوشد آه و زاری به تیر زدن
بروت در جم میثه گفت شامهای این آه و بر شکم آنکس که پاوشاه یا بدین عمل استیفاء کرد پاوشاه
راست می این کلمات حکم به قتل آنزد و او نوشته اند که حکم چنین صادر شد که هر کوی کشتی به بخواب
اختیار کنند و او چنین اختیار کرد که غرقش کنند در غمی از شراب که گویا آن شراب را دوست سید

لبنه نظرت بزرگی را بران شراب کردند و شخص را مغروق در آن نمودند چون برادر پادشاه از این حرکت مطلع گردید گفت حکمی بناحق شده فوری حکم قتل برادرش را بداد بعد از چندی اراده جنگ با تو کرد را نمود که در آن اثنت مرضی او را عارض گشت که راه ملک عدم پیش گرفت بن چهل و یک کی در سال ۱۲۸۳ و پس از یک دختر از او باقی ماند پس شش کی موسوم به آذور و دو دیگر بی به ریچر و دو دختر شتر نام الیزبت و میده گشتند.

فصل سیزدهم در سلطنت آذور و پنجم

آذور پس مفت مالکی بود که وزر و اعیان دولت او را بخت نداشت نیند و عمویش کلوسیم که لقب بکوز داشت بود و جهت حافظش مقرر شد بعضی از فرزندان برادر را محافظت کند بطع سلطنت در صدد قتل آنها برآمد چون اطفال را بعضی کسان دیگر بودند که خبر داری از آنها میگرداند لهذا کلوسیم اول بخمال دفع آنها برآمد که سیدالست آنها را از جانب آنها جمع سازد از عهده اینکار برزدنی آید از جمله یکی لار و همیشگر بود و دوست آن طفلان روزی مقرر نمود و او را طلبید و مجلس شورای آن روز عود و مجلس نمک و منفقه شد و اول شورای یکی حاضر شد که کلوسیم در و مجلس نگاه خفیه را بر جانب مجلس نمود و باز وی تنهید و هیچ در هیچ خود را ظاهر ساخت و گفت جن شرم صاحبش ببرد مرا چنین کرده اند و حال بکمر یکی واضح بود که باز وی او را طفولیت بدان سان حمیده بود و بهین طو از مادر متولد شده بود لار و همیشگر جواب گفت اگر چنین باشد من او را نرستارم و کلوسیم با او بدست گفت که نباید تسلیم اتفاق نموده اند و تو نیز یکی از آنها هستی انگاه گرسی را حرکت داده جماعتی از شکرتسل دخل مجلس شدند فور حکم داد که لار و همیشگر را بیرون بردند و تاکید نمود تا سر او را بچهره نیند و تمامه خود را لبه اسر آن چاره را از تن جدا کردند یکی دیگر از پسران طفلان حریفی بود که قبل از این شتره را از او شده و این جن شیزین آتیشگری بود و در لندن شومر خود را طلاق گفته و با پادشاه آذور و چهارم عشت می ورزید بعد از آذور و دو تو به خود و مشغول پرستاری طفلان بود کلوسیم خواست که آن را نیز میان بردارد و تدبیر بدو چون در وقت دیم رسم بود که هر کس عمل قیمتی میکرد بجهت بکار و گناه خود را بقتی میکشید بدین سان که پای بر میند پارچه سفیدی بر سر کرده و قتی بدست بسته و در صدد راه و در جیب شیزین چپ کند و خود را آتوشت را ده کشیدن آن بدست نمود و بنا بر این در میان خود و با آتوشت را ده گرفت تا بر دیک چرچ سینث پال بید چون

ایمچر بسبح کلو سیر رسید حکم داد که کسی براد آب و نان و مسکن ندمد بعد از آن زن بچاره و رعایت سختی و فلان که
بر جانب سرگردان بود و مردم را فوس و بخوردند و احدی را رحمت نبود که مددی با و نمکند تا آنکه مجبور شد خفا
و درو یا غرق گردید پس از این وقت در کلو سیر مردم را در خضیه و مرغی بی نمود که بطرف او آیند بعضی از
اهل اعیان متفق شده به تفتیش عروج دادند و قیاس شایه را بر سرش نهادند بعد از آن خیال کرد
که تا به کما سیکه فرزند آن برادرش زنده میست او با استقلال حکمرانی تواند کرد و بنا بر این اراده قتل
ال طفلان بکینه را نمود و حکم داد به برکن بری که حکم نمود بود که آن طفلان را بقتل رساند چون در محضر
بود از این حکم سر برآورد و از حکومت استیفا و اخشی و دیگر مسی به جمعی رسید و کتاب این فعل شنید
شده شبگاه بکما سیکه آن دو طفل بکینه و خواب بودند بالشی بر دهنشان گذاشت و راه فرار
بر آنها سد و وساخت و انگاه اجسامشان را دفن کرد چنانچه تا مدتی کسی را اطلاع نمیداد پس از آن کلو سیر
بر اطمینان خاطر مستقل به امر حکومت شد و به ریچر د سیر ملقب گردید بدان سان که به و میر و بی جاری
بود که رعیت آزادی خویش را از دست آن بدیش از خدا میخواستند تا امین که بکما سیکه به و ریچر
ارل ریچرند که نسبت داشت با طایفه روز را از خانه آن دیوک لشکر فرستاد و با شکر قلیل دیوک
نکراتی متاخذ به و دشت با فوجی آواره و مارقان شمشیر در سورت قیلید به و دشت مرقاتی شدند بعد از
چونکه اهل ارل ریچر متغیر گشت و ریچر در جنات کشته شد و این اعدا و دشمنان روی و

شدند و غورش نمودند پادشاه فوجی برای تنبیه آنها مامور کرد و کلار اوستگیر نمود و بقصاص رسانید
 چندی نگذشت دیگری سرکشی آغاز نمود و سباه پرکن در یک روز ظاهر کرد که ای کجای آن اطفالی که در تاد
 کشته شده اند میباشند که کشته ناکشته و خود را مسلمان بیچرخ نمود و بسیاری از مردم بیاری او بر
 خواستند و قمارش چنان خوب بود که سرکندش بسیاری از بزرگان را با او افتاد با جمله پادشاه
 رحمت زیادی کشید تا دریافت حال او را نمود راه نمایان او را گرفت و قتل رسانید و آن جوان
 مدعی که رنجته با کائنات شرفت و از شاه اسکانند مدعی حاصل کرد و دوباره با شکری زیاد عازم نکلند
 شد چون بکار نوال فرود آمد بایست نفر از آگاهی انجام سازیش نموده لقب ریچرخ چهارم بر خود ثبت
 در این وقت بغتت برادر و با خود داشت شنید که پادشاه با شکری زیاد بمقامتش می آید امید
 از فتنه ی بریده بدون جنگ لشکر خود را بر پادشاه گذاشت پادشاه بعضی از بستین فدا و قتل
 رسانید و برخی را بخشید و خود پرکین و دیگر نیز خطا مان یافت و مشروط بر این که اسباب سرکشی خود را از
 گزند قبول نمود و مگر آنکه در این اقرار چندین خلاف و انکار و معارضه و اصرار رفت که حتی تا این زمان
 بهم جمع را اعتقاد بر آنست که ادعای او بمعنی نبود با جمله بنری بسیار خلیق و مهربان بود و در عهد
 اهل برنگال از تجار عرب توصیف مینموده باشند که پادشاه سوار چهارشنبه سیر بسیار مینمودند
 که شاید بسند را پیدا نمایند هر چیزی که میرسیدند مردم انجار را تسخیر کرده بنای بیع و شری میگردانند و آن
 انجار بجای دیگر فرستند تا آنکه به کتیافت کد هوپ رسیدند هر قدر تبس کردند که تازه زمین را نیاید
 مراجعت نموده به پادشاه معروض داشتند که بسیار گردیدیم و راهی نیافتیم شاه گفت به انجار نیکه رفتید
 انجار انقض نموده راه پیدا خواهد شد مجد و پر کشان لشکر بر داشته روانه شدند تا رسیدند به جاور
 بندری که اول پیدا کرده بودند راهی پیدا آمد و از آن راه روانه شدند تا در سال ۶۹۴ هجری
 به کتیکو رسیدند و با حکمران انجار ملاقات نموده اذن توقف در انجار حاصل نمودند چنانکه
 در انجا متوقف شدند و از انجا به بندر گوار رسیدند و انجار را تفرق و رآورده دار الحکومت
 قرار دادند باجمه در اواخر سلطنت این پادشاه مملکت آرام شد و همه مردم آسوده بودند تا در
 سال ۶۱۵۰ هجری و در و مجمان نمود

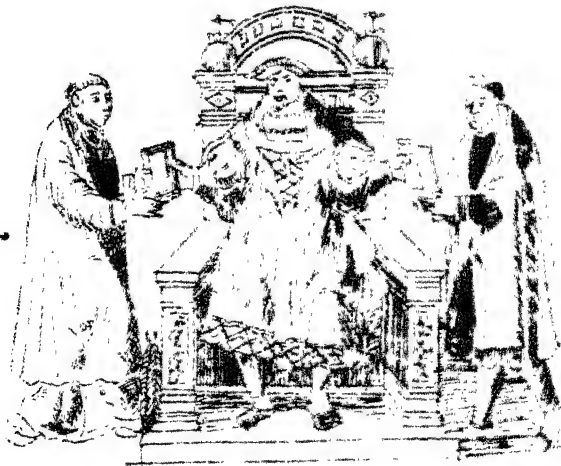
فصل در ذکر سلطنت پسر هشتم

پسر هشتم بن اسماعیل پخت برآمد از انجا نیکه طفل بود و روزگار خویش را با بلو اعیان بیای میر و بوزیر

دست دراز کرد و بنقدی که پدرش انداخته بود وزیر اعظم و صاحب مملکتش دلی بود مغوری سبک پادشاه
 او را بر تبه لب نشاندید و بعد که اراج تیر کشید و عداوت خلق نمودش از آنجا میکه هر بلند برایتی
 و هر اقبالی را او بار و عقب است چندی نگذشت که پادشاه با او بی میل شد - افسانه این روایت چنانکه
 است که بنی در اشش زن بود اول آنها که تیر ارکان چون تیری از دیر گشت و علانیه نمیتوانست از
 او کنار بکشد لهذا اندر پیری اندیشید که خلاص شود از زلفش و گمان نمود که ولسی نیز در این باب
 مددش خواهد کرد چون پادشاه آن عذر را برداشت و به ولسی اظهار نمود ولسی تر کرد و بخواه خواه پادشاه
 عمل نکند و ولسی را از وزارت عزل نمود و با یکمکش را تبرئه آورد و ولسی مجبور شده روانه شهر بخارک
 گردید چون پادشاه از رفتن او مطلع شد حکم نمود که او را بلند آوردند که خیانت او را ثابت کند ولسی بجا
 از زمین راه مراجعت نمود چون بجد لیستری به اعلت پیری و ناتوانی نتوانست که این راه را پیماید لهذا
 برخانه قاه درویشان داخل شده گفت آمده ام تا در میان شما میرم زانی نگذشت که بدرود و حضان نمود
 عذری که به تیری دست آویز کرده بود در خلاصی از زن خویش این بود که مذکور داشت که عروسی این زن
 بطریق شرع نبود زیرا که زن بیوه برادرش آرتز بود با وجود یک پیچه سا که دختر تری از او بهر سانیده بود
 مسما به ملکه خرمی و بسبب این حیل آن بود که زنی دیگر پیدا کرده بود و مسما به آن بولن و میخواست
 زن خود را طلاق داده و دست وصال بگردان او در آورد که ولسی انکار کرد چنانچه ذکر شد
 با تهمید عقد موصلت بآن بولن بست و در حقیه چندی بر نیامد که علی روس الا شهادت بدو بخش بود و
 او این نیز دختری تولد شد که مسما به الیزبت بود اینک این معشوقه تازه نیز گه نشد و از وصال اینهم
 انفصال میخواست و با همال خود خصوصاً دیگر اتصال میطلبید که چنین سکرم نام داشت طه آن خان
 هم تهم با عمال ناشایسته ساخت و فتوی قتلش داد و در همان روز با جین اسکرم عروسی کرد
 و شهر گشت داد که هر دو دخترانش را افزوده بودند از این عمل قبیح بسیاری از خلق از او متنفر شدند
 چنانکه گفت و زدیدند از عدم رضای عیلتش خشم او زیاد شد تا اینکه پس از چندی احوال بجهت
 قدری بهتر شد بمولد شاهزاده آورد و لاکن در این طفل دور و ز بعد از آمدن فوت کرد و در
 حشر بود که شاه بخارک زانی نگذشت که باز از وی بخانه آمد و در اینوقت بیگانه را خواستگار
 شد که کای مشا به جمالش دست نه ولوده بود لاکن وقتیکه آن زن را بخانه آورد و بچه در شوم
 انتر کرد گفت این زن بید ز بهت و بد صورت مع ذلالت با او عروسی کرد و نظر بر اینک
 باین عروسی قلنا مصلحت بود که بروت سلطنت می افزود و لاکن قلب بی میل بود و اراده داشت

کناره جوید و نظر بیکری کماشت کترین اور و نام با انهم عوسی کرد بعد از چندی آنرا نیز مقصود
نموده قتلش رسانید و پس از مرگ این زن زنی دیگر کترین نام را در آغوش کشید و منکوحه خویش
گردانید اگر چه زن میوه بود ولی خالق و پاکدامن بود چه میسر که که طبیعت پادشاه را نرم و ملائم
بود و وقتی قریب آن رسید که جانش در معرض تلف افتد بسبب بعضی اختلافات مطالبند
آن پادشاه ولی او بر حکمت عملی قول پادشاه قبول کرد و عهد سلطنت این پادشاه بسیار
امور فایده مند واقع گشت از جمله رفاهاتش یعنی تبدیل مذہب شروع شد و در آنکند
کسی فرق میان مذہب رومن کیتلیک و پروتستان را نمیدانست زیرا که هر دو مذہب بر سر
کیتلیک احاطه کرده بود میسویان جهان را و بسیاری بدعتها را پاپ اجازه داده بود که خلاف
کتاب انجیل بود چون انجیل بزبان لاتین بود خلق از دانستن و فهمیدن مطالب آن محروم بودند
حق و باطل را نمیدانستند و علم چاپ هم هنوز ایجاد نشده بود لهذا کتاب متشکل و کران بدست نمی آمد تا

تنبیه نثری هشتم



اینگذرد و عیدین پادشاه فی الحکمہ علم چاپ و مسموم شد و کتابی یاد شد بدست عوام افتاد و خلق قادر بخواندن
شدند و توانستند تیرتی را از جل پهنه خطا شورش تمام در میان عوام و عامه برانند و آنچه در اول

نیک می پنداشتند در امور دین و دنیا بجا می بردی بجز کشت پادشاه در اول حمایت از پاپ نمود
 و چند کتاب در معنای و جواب و رد و خطاب و مناقش و دشمن کشاکش و پر کشت نوشت و کتابی
 دیگر تصنیف کرد بحکایت و بجهادری بهفت سکرنت که بهفت رکن مذہب عیسوی است و در رکن کشاکش
 بهفت سکرنت اعتقاد دارد و بهر بهفت را بجای آرند و پر و کشت بر دو سکرنت معتقد هستند
 عمل میکنند یکی با پیرم و دیگری را در سپهر با بجهاد نیری پاپ را به نوشتن این کتاب خوشنود ساخت
 و لقب حامی شریعت یافت و این لقب از آن زمان بر عهد پادشاهان انگلستان مانده چندی نگذشت
 که پرتغالی پاپ مخالفت و رد پذیرا که پاپ مدخل در هر جزئی و کلی امور مملکت مینمود و این فقره منافی
 رای پادشاه خلق بود خلاصه پادشاه هر چه میسر و محض فایده خود بود بهینقدر ناپدید برای خلق حاصل شد
 که ریفارمشن و عهدین پادشاه شروع شد و اکمالش در عهد پسرش ادورد ششم شد و سبب کشت این
 کار را و اجازت داد به ترجمه و طبع انجیل و تقویت نمود علماء را که راه را حق پیش پای خلق گذارند و در عهد پسر
 پادشاه در سال ۱۵۳۰ و انگلستان توپ از برج ریختند و در سال ۱۵۴۷ توپ بار از آسمان پرت
 کردند و در او آخر همین سال مرضی پادشاه عارض شد که نشان نشان بکوریسان بردش از او دو وقت
 یکسری باقی ماند و خراسانش کی حرمی و دیگری الزبت و پسرش ادورد ششم داشت

فصل آخر در سلطنت ادورد ششم

این پادشاه در سال بود که پدرش پرتغالی بدو جهان نمود چون بس شانزده سالگی رسید بخت سلطنت ملک
 نمود شانزده بود با خصال حمیده صفات پندیده شایسته روز اوقات خود را صرف تعلیم علم نموده بود
 و پیر وی میگردانید که شاید بود و کوشش نمود و ترویج دین و تقویت مذہب پر و کشت
 چنانچه در عهد ادورد مردم سوم و آداب و عذر و قهر و بطاق ندین گذارند و خلق منبسط و شادمانند
 از پادشاه خود که اکنون حمایت دین را میکند زیرا که اکنون آزادی یافتند و در خواندن باطل که در
 انجوزی ترجمه شده بود علماء بر این تفسیرین و دعا بسیار بودند که بهادوت بهمت میکشیدند که به
 پر و کشت رازت و دبند از جهاد هیچ بیشب کریم و بیشب بیدلی و بیشب لیتیم که این سه مرد مدد راه
 نمائی مینمودند پادشاه نهایت خورشید بود با استماع و حفظ و اعلان زیرا که میخواست در ضمن مجله حکمت
 کتاب الله که متعلق بجهادش و امور سلطنت بود و شایق بود که خلق را بپیر و نبی اند خلاصه چون پادشاه
 کوپا بود به اقتضای امور سلطنت همه که گذران نباده شد که مرگ روزه و نماز و یک سمرست

عمومی پادشاه بود این مرد بزرگوار حامی رفیقا رشن بود و اکثر کبک تمام طایفه اورا کرم می داشتند و بسیار سی
 میکرد و در مقدمه رفیقا رشن بدقتش هم قایم میشد افتاد اگر چه بنوع بعضی از مردم بودند که پیوسته به تعاون
 و در سمت یکم بودند و سعی میکردند در تحریک این نه سبب جدید طایفه بعضی انقلابات ظهور یافت و چند
 خون کجاست میشد و دو نفر از علمای که دست تعلق از عقیده رسیان کوتا نه داشتند برای سرکشی و تحریک
 ایستاده فرستادند با عجله اگر چه در سلطنت این پادشاه خلق آسوده بودند ولی خود پادشاه در صدمه بود و سبب
 آنکه اورا دو خواهر بود یکی مردی و دیگری الیزبت و در مردن پادشاه بالا صالاج قسطنطنیه بزرگترین
 دختران داشت لیکن چون پادشاه ماضی در حال حیات درباره دختران ظاهر ساخته بود که بموجب
 آئین شریعت زائیده نشده اند بنابراین حقی ندارند و سبب دیگر آنکه زنی مسماه به جین گری ادعای
 خویشی را به پادشاه کرد ولی نه چندان نزدیک که سر او را تخت باشد اگر چه در واقع این زن داعیه
 سلطنت را داشت لیکن چنین واقع شد که شخصی طامع سسی به دیوک نام بزرگست نجیال قایم
 خود تر دیگری کرد که پسرش را عودسی کند بان زن و آن وقت آن زن را بران داد و که ادعا
 آنج و تخت کند چون پادشاه را مرضی حاضر شده بود و قوایشن تحلیل یافته بود در این وقت ناگه برآمد
 جین گری را ترغیب نمود که وراثت خود را ظاهر سازد حتی آنکه امرار و ابرام نمود که پادشاه نیز اظهار
 و اقرار کند که پس از او جین گری جانشین است از این فقره منبری فراراج پادشاه فرو نداشت و بواسطه
 عدم انظمام در ورا و خدا و زبوز در ضعف بود بجدی که مشرف به موت شد ناگه بپوست از او جدا
 نمی شده و طبیب اورا نیز از نزدش دور ساخت و پادشاه اعتماد و تکیه نمود بوجه پیرنی که او او را کارد و شک
 کند اینجه ترویز را بر تیر کند بود که میخواهست بر زودی عرصه را از وجود شاه خالی سازد و سرخین
 نوشته اند از زمانیکه آن زن بمعالجه پرداخت شاه روز بروز بدتر میشد تا آنکه در سال ۱۵۵۳ میلادی
 پادشاه بدو و حجامان نمود و مرگش مصیبتی بزرگ جهت خلق گشت

فصل ۳۱ در سلطنت مرکی

بعد از فوت او و دو خواهر بزرگش که مرگی به تخت جلوس کرد و خالده بود ستمکار بنیت پرست و ستمگر
 بسیار و فحشه بود و در اول جلوس حکم مهبت بست برخوانی کسانی که سبب رفیقا رشن شده بودند
 و تقویت نمود و اثر قوم را مخالف ایشان بودند و راغب بود آنکه انظار او را که باره بشاع قدیم در
 اردو طایان بی را که در عهد پادشاه ماضی در تاج و ترفند شده بودند آزاد کرد و بعد از آن با آزاد و تاج

پرنسنت را شروع نمود و بسیاری از بهترین و ذرا دیرین قوم با تشنه و سوزن و خج قهر از
 علماء را بقتل رسانید و چنین گری و شوهرش را با وجود یک ادعای خود را ظاهر نکردند سر از تن جدا کردند
 نوشتند و چنین گری را بقتل میرند نزدیک نادر را دید که تن بی سر شوهرش را بر زمین می کشید مدتی بر
 آن نظاره کرده و آن بی کشید و بمقتضای خود گفت برو تا برویم با نهایت بشاشت و فرح کرد و ضرب
 جلاد نهاد و خلاصه چندی نگذشت که با غلبه دوم پادشاه عروسی کرد که انهم کتبلیک بود و تقویت
 مری را اینگونه بقاوست و خاصیت ریاضت را در بار ملک از دست پیدا داد و در کمال بی اختلاط
 و پریشانی جاری بود و کلیس که از عهد او در دسیم تا آن زمان بتصرف الکلیش بود و فرنگیان
 نمودند اندکی بخت داشت که شوهرش را چندان محبتی با او نماید و در عهد او شاک بود و دوند هب
 پرنسنت بر عظم امید او روی ترقی نهاد و در هر جا که صف کارزار است و لشکرش مقهور و مغلوب
 از دید سپاه بایکباره بر او حمل آوردند و در وقتش یافتند رفته رفته سحر شده تب بملکی که از آن
 خواب خود را سخت پس از ۳۰ سال و سلطنت پنج سال بسال ۱۶۵۸ اگر چه اینهمه سر گذشتند
 و و تاملی که در ضمن تاریخ نیست نسبت با سوسلطین دارم و مع ذلک می آموزاند یک درسی که هر شخصی
 را لازم است و ما سوزندگی در دنیا خواهند بود و ارا توفیق دهد که فایده بگیریم از این حکایات -

شبهه ملکه مری پادشاه انگلستان



فصل در سلطنت الیزبت

پس از فوت ملکه مری خواهرش الیزبت بر تخت جلوس کرد و خلق چندان بلا و مصیبت از ملکه مری دیده بودند که الیزبت را با کمال فرح و خوشی بزرگوار کردند و جو و شش را عیشت شمرند و تعظیم و اکرام گویند این ملکه بسیار عاقله کاند بود چون دید که خیال خواهرش در باب مذہبش خلاف بود و لهذا تقویت نمود مذہب پروتستان را و مذہب مذکور بنابه حمایت آورد و بر ترقی نهاد چون بسیار مردم بودند در انگلند که هنوز مذہب رومی و کیتلیک بودند و میل داشتند که قارغ البال شوند از ملکه الیزبت و مری ملکه اسکاتلند را با کمالش بر تخت نشاند و این مری دختر جیمس پنجم اسکاتلند بود و قرابت نزدیکی به الیزبت سید داشت و در واقع متحی تحت سلطنت بود و کوشش فراوانی بکفول سانی که ترغیبش میکردند مخالفت الیزبت و تمهید اینکار برآمد و منکی هم واقع شد که در آن جنگ مری مغلوب گشت الیزبت او را گرفته در محاکم محبوس داشت تا حکم قتل او را داد و مورخین چنین دلیل را می قتل او نوشته اند بعضی نوشته اند که مری در زیباتی نظیر داشت و الیزبت بواسطه اینکه حسد خیلی زنانت و خود را ز جمال بهره بودند پسندید که او را ملکه اسکاتلند خوانند و او را ملکه انگلند شمارند و هم خود را که در دام دیدار هیچ برت با او نداشتند زیبا و حسن قرار او کردند و بیچاره را به زندان فرستاد و بعضی برانند الیزبت قتل او را مری کیتلیک عداوت مذہبی باینکار شد و گویند ملکه مری با وجود صباحت و ملاحظت و در شجاعت و با سالت نیز نظیر داشت چنانچه وقتی که او را در محبس در آوردند و قتل کا بهش میرزند علما و بهر طوق آهین زنجیری از کسوان در گردن داشت که بند پای عشاق بود چون آه که بحاق برو و به پای خود میرفت و لباسی از پشم پوشیده بود نقابی بر چهره کشیده بود و ضعیفی بدست گرفته بود چون مقتول رسید جانیان از زانو بر زمین زده ساج طلبیدند گفت سعادت شمار او هر که در خون من شریک شده یک فقره از زبور بخواند بدو ضرب سر آن بجا را از تن جدا کردند پس از آن الیزبت نفقته دیگری را تصویب نمود و آنکه فلیپ پادشاه اسپین با شکر پیشیاری بفرم مردم عازم انگلند کرد و دید و کتمان نمود که کسی او را

سختی شبیه مری کوین آف اسکاتلند



برابری نتواند کرد و مردم انگلستان هم معلوم است که تحمل هیچ قومی نمی آرند و خود را مغلوب نمیخوانند
لحذا بنیاد نعت برخاستند و نزد یک قلعه تکیه تملاتی شد و غنیمت نوشته اند که ملکه الیزبت خود شیر
بر اسب سوار شده در میان لشکر خود رفته بقوت قلبشان می افزود و بتسل خاطرشان میداد که در
بگویند هر چه من زخم جنگ مردان را خواهم کرد برای حفظ مملکت خود قبل از آنکه یک بند انگشت از آن
به دست بیگانه افتد پس از چند لحظه که مخاف مغلوب شدند و فرار نمودند از این تسخ نمایان ملکه چند آن
از لطف خدا شاکر گشت که در معبد سنت پال رفته زبان بجه و شنای خداوند نشود الیزبت علی الظاهر
شوهر بخرد ولی بعضی اوقات رخی از مردم را در خویش جمع میکرد و محض نمایش ظاهرشان از جهل و نادانی
که در وجودش هیچ فایده نبود بجه صورت ظاهری و بیار شایق سیر بود و در مملکت خود و هر روز بمملکت
در خانه یکی از بزرگان میرفت و چنان اهل اسکس کمال لطف را داشت که در خلوت اندیش و جلیس او بود تا آخر
ارکان دولت او را بهلاکت رسانیدند و تفصیل و چنان است که وقتی با او اکثر زنهار می داده بود که این
اکثر در نزد تو یا و کار باشد و هر وقت که برای تو کاری از آن معصرت نماند روی دهد این اکثر را نزد
من بفرست هر آینه انجام دهم تو هر چه باشد که گاهی بکنم پس از منی آنگاه دولت در حق جان اهل اسکس
حسد برده اوقات خود را بقتل او صرف نموده و با انواع خیانت منسوب نمودند تا بکام ملتی و دولتی حکم
او را از الیزبت گرفته بجلس فرستادند و جان اهل اسکس بدست او رسید بود و ارکان دولت صلح چنان
دیدند که او را بقتل از انواع جیل و دغل و زور و الیزبت معصرت کرده قتل او را واجب دانست و از ملکه معصرت
و تسلیم قتل او را خواستند و الیزبت بطرفه میگذرانید شاید جان اهل اسکس اکثر را فرستاده خاص خود
او بجز نجات خود را بقتل بخوابد اثری از او نماند و چنان دانست که او در فرستادن اکثر
ابا و اسکتی دارد اندک چاره قتل او را و او آن چاره را کردن زدند پس از آن حکایت اکثر
فانش شد و همچنان بود که از این حکایت زن یکی نام را مطلع بود و دانست که گرو اکثر را
نزد ملکه بفرستد میر سعادت و بدیر ابراهیم فاجاست که بدیدند و از این امر غمناک
و دلخیزی میسر شده به جان اهل اسکس گفت که گماید نزد تو فرستد که از این بهر علت است
که تو داری جمعی در چه قتل تو هم بسته اند و من بطرفه و اوقات هم میگذرانم شاید اکثر معصرت را
بفرستی که من به عهد خود ایستاده او جان اهل اسکس زنده اوقات خویش و آن زن بدیش راست
بند اکثر را به او سپرد و نزد ملکه برد و ترن اکثر را به شوهر خود نشان داده هم از این دغدغه خاطر
خداوند شد تا محو او را در گذارد پس از آن چندی نگذشت که آن زن بیمار شد و زینت خود را

گشت مکدا دعوت کرد که بعبادت آورفته وصایای خود را بعمل آر و چون از زمان مشاییر بود ملکه بخانه او
 رفته در مقام نشینی او برآمد و در شنای کلام آن زن حلیت و معذرت از ملکه خواست که از سر خطای سرور
 و تفصیل و اعتراف بیان کرد و ملکه بی اختیار چون سپید از آتش برخواست گفت که اگر خدا ترا بخشد من تو را
 رانخواهم بخشید و نوشه که پس از آن احدی او را اطمینان ندید تا از جهان درگذشت و در
 عهد ملکه الیزبت صنایع و تجارت رونق فراوان داشت چنانچه در عهد او انگریزان برای تجارت به هند
 شافته توضیح این مقال آنکه چون ترقی دولت پرتغیز را ملکه استماع نمود قانون تجارتی تشکیل داد و چون
 افراد تجارت صاحب کشتی احضار نموده ندو داشت که چنانچه در شریک شده بهست هندوستان رفته
 تجارت نمایند و بهتدریج ملک بصلح اینک بهست اید و صرف نمایند مگر قبول نمود و تمام این تشکیلات را
 عجمی بناد حضرات در اندک زمانی تحقید دیده از بهر تسلط اشیاء نفیض جمع آوری کرد و در سال ۱۵۰۰ عازم هند
 شد و چون به بندر بطاوی رسید شروع در بیع و شری نمود و تجارت پرتغیز که بر خودشان دیگری را نداشتند
 و مثل در تجارت مند نمایند لهذا از در مخالفت برآمدند چون این خبر به سمع ملکه رسید اتحاد
 نامه با کثف فراوان به لکیر پادشاه بهست درستان نوشه مصحوب سفیری سمسری بهر شهر ملکه بنال روانه بهست
 انگریز باو نمود نامه و بدایار از نظر پادشاه گذرانیده حکم شد که چندی توقف کنند تا جواب داد
 شود چون پرتغیزان از این مقدمه خبر داشتند ارکان دولت اکثری را رانوشه داده راه آمد و شد
 میفرمود کوریا بحضور پادشاه سدد و نمود و چندی بگذشت که انگریز شاه فوت شد پیشتر جهانگیر
 سر برآوردید و فیض موصوف فرستی دانه خود را بحضور پادشاه رسانید عرض حال را نمود و فوری حکم صادر
 شد که انچه امسید واری با انجام میرسانم و در جواب ملکه نوشت که هر کس از آن صوب بسمب بکند
 آید و پناه ما خواهد بود نامه را بهر کرده مصحوب سفیر روانه نمود با محمد این ملکه چند کتب مبنی بر قواعد سلطنت
 و جهان داری تصنیف کرد هر چند وزیر استمداد نمودند ملک شویهر اختیار نماید قبول کرد و در جواب
 می گفت که شویهر بن ملک من است و شویهر دیگر نمی توانم بگویم اگر شویهر بن کمزور امور سلطنت مختل می نماید
 ۵۴ سال سلطنت کرد و بعد بمقتدا سالکی در سال ۱۵۰۲ و در سلطنت نمود

شویهر بنیه ملکه الیزبت پادشاه انگلستان



فصل دهم در اسطنت جمعی اول انگلیس و سیم کاتل

چون ملکه الیزبت فرزند می داشت طه ابرس اول انگلند و ششم اسکاتلند بر تخت اسطنت بناموس نمود و مقرب
 به جمعی اول انگلند شد و بد آنکو تاج و تخت انگلند و اسکاتلند پیوسته به یکدیگر شد و در عهد این پادشاه
 سر شایسته نال از سفارت میند و در دو انگلند شد و نام پادشاه میند را رسانیده پادشاه تحیت خوشت
 شده مشرفه نال را فرستاد و به کجینی حکم داد که او را از انگلند بنویسد کجینی حکم پادشاه به سرداری کس
 با کتر عازم میند شده و در دیند سورت کرد و بد آنجا میند رسید و به نیت از پادشاه کفیل پادشاه
 عازم حضور پادشاه میند شده و نام پادشاه را به تحف و به ایاز حضور پادشاه رسانید و عرض کرد که پادشاه
 ملکی به صوبه دار مشرق صادر فرمایند که قطعه زمینی برای ساختن یک مکان بهجت تمامست پسین در
 بندر سورت به میند فوری فرمان لازم الاوقال به ذوالفقار خان صوبه دار محترمت صادر شد که
 هر جا مشرفا مس زمینی پند که فرحم نشود احد او سال ۶۱۹۱۹ دار العبد ره کجینی انگلند در سورت
 قیامت پس از آن بنای بیخ و شمشه نمودند با جمله ملک و بی نیکهشت که جمعی از اشراف متفق شدند
 که جمعی را از اسطنت خلع نمایند و بی کار پیش نه رفت کسانیکه محسوس ایکار بودند یکی لادوگری دیگری

لار و کابهمی سر و اثر الی بر سر گرفت ارشدند و اول حکم قتلش را دادند ولی بعد لار و کابهم را بخشنیدند
 و سر و اثر را بکلی بخشیدند و سالی چست در جسد بود و در آخر شش و نه چونک جیبش پر ملکه جری بود و پیر و آن
 پاپ را عقیده بود که دستگیری و حمایت از آنها خواهد کرد چون فهمیدند که جیبش پر ملکه جری بود و پیر و آن
 دستدار پر و شست هست جلیتی اینکند و آتش تدبیری افروختند که او را با خاک آتش و خانه های پارتک
 بسوزانند و قتیغ اینمقال آنکه جماعت اشراخانه نزد یک عمارت پارتکست کردند و از آنجا تازی عمارت
 پارتکست فقی زدند و عمارت باروت در زیر عمارت مذکور نهادند و روی آنرا از داخل پوشیده و بر
 زیاو نیز بالای آنکند اردند و منتظر بودند و قتیغ یک پادشاه و اهل شورادران عمارت جمع شوند آنرا
 در آن زمین و انبار ایقین بود که این واقعه موجب خواستش و از روی شان صورت خواهد گرفت و کسی را
 از این تدبیر آگاهی نبود سکن رحمت الهی مدد میداد و این امر خطرناک گشت چنانکه یکفر از حضرت
 که به لار و دامنگیل که اهل شور بود و نهایت دوست و رفیق شفیق بود خواست که لار و دامنگیل را بهینا بکند
 خود را از این قضیه دور دارد و طه ادره و ز قبل از آنکه مجلس پارتکست منعقد شود خطی به لار و موصوف
 نوشت بدون نام و نشان و فرستاد بدست شخصی آتشنا که بخرد و او را خط روی یکمیر نهاد بدین
 معنی نوشته بود که ای عزیز من - از این پارتکست برکنار باشد که خدا و خلق را اراده اینست
 که غذای نازل شود و اینقوم شریر را سزا دهد و اینخبر بهل بخیر و بر و بخانه خود نرود و شو که خویش را این بلاء
 بینی هر چند این را از پوشیده خواهد ماند و حرکتی بظاہر ندارد لیکن بیک شعله خواهد سوخت و این
 واقعه بزودی صورت خواهد گرفت بدان زودی که تو اینکافذر البوزی لار و دامنگیل از این خطا بیخ
 مطالب غریب و رنگت ماند و پریشان حواس شده و اول گمان کرد که مقصود صاحب خط
 ترسانیدن اوست بعد با خود اندیشید که بهتر آنست که این خطر از تو بگریز و برو که در آنوقت غلبه
 بود و تلکیری چون خط را دید میخواست که اعتنالی بر آن خط نمزد مع ذلک با خود اندیشید که سلامتی و
 آنست که خط را بنظر پادشاه رساند و مجلسش را آواره آن باب چه گویند و چه رای زنند گویند اول کسیکه
 معنی آنرا دریافت نمود پادشاه بود که از مطلب خط استنباط نمود که بوی فتنه می آید که خرابی و یا بمالی
 از باروت حاصل میشود و این کرمه از مجلس بهرون رفته و در مجلس انکار برآمدند و آن مکان معین
 را پیدا کردند که در زیر عمارت پارتکست بود و دیدند و در آنجا همه زیادی ریخته و شخصی بسکلی مهیب
 چراغی در دست دارد که آیا آواره آن امر خطرناک است چون آن شخص را دیکه نموده بکلیه خداست
 انگشند که بیان آن اسرار را نماید آن شخص تمام واقعه را مذکور داشت و یاران خود را که بانی انکار بودند نشان

واد چون این فتنه عظیم بدین گونه فاش گردید سرسلسله این سلسله آماده مقاومت شدند و یکی
 در یکی جمع بودند لیکن از قضا الحاق بزرگ رخ داد برای آنها که مطابق بود با قصدشان توفیق آنکه محض
 قدری باروت در مقابل آفتاب گذارده بودند که خشک شود آتش در آن افتاده آتشی بجای منفذ
 ورا انداخت بسیاری از آنها را پایمال ساخت و بعضی از آنها سعی کردند که خود را از آن بدستجات دهند
 سایرانی که بخار محاربه کرده بودند همه را پاره پاره کردند و معدودی که گریختند و عاقبت آنها نیز
 گرفتار شده کشته شدند بعضی سبب بای دیگر نیز بود که بنام بی بودند راحت و آسایش و سلطنت
 جیمس را از جمله میخواستند امور سلطنت را برای خود بخاموش بدارند چون مشورت وزیران و عیانان
 و این سبب دشمنی عدوت آنها بود و بجز اینهم بعضی دوستان سبب بود که بجهت دفع احتیاج
 آنها خرج رعیت را زیاد میکرد و بجز مصون اینهم دلخواه اول خلق هموار رخ دفع درد و آلام ملت
 و عدم رضایت آنها پادشاه را در رقب داشت اینهمه سبب دیگر پیوست که نتیجه اش در زمان سلطنت
 پسرش چارلس وی داد خدا صدمه رضایت خلق و فقدان لغت و جنگ با پادشاه چرنی بلجیت
 پادشاه اگر کرد تب سخت عارض شده بسیاری ضعف روزی چینه با غش گرد و خیز طغنه
 مملکت دیگر بدور رسیده بعد از آنکه مملکت بعلت نیک

فصل دوازدهم در سلطنت چارلس اول

چارلس از قوت پدر بخت سلطنت برآمد اگر چه بسیار سیدالطی بود و پیوسته در صدد و صیت
 رعیت بود و بدین زمان در آن زیست داشت چنان بود که همواره زیاده و صدمه و شکنجه
 بود و قتل و کشتن و قوت بدست داشت و شوق بکشی بودند در تقاب پادشاه چرنی و خرج این جنگ
 را مجبور ساخت که درخواست کند از بی زبانت و نه آتش نسیه دهند و نه زنده او را
 حیات او نماند شد که خرج مملکت را زیاد کند و بقتل و شکنجه و صدمه و قتل و قتل
 و کشت بدو آن نفر و نفر که زیاده بخت داشت و نه سیمان ته و پادشاه کابریا
 باز کشید و بعضی از جری بخت کاش تمام نه بهر شی و قبیله و فتا و نه و بعضی دیگر عابد
 بر صحن جرمه رفتی نمودند و بدین صفت فرج خلق از و و سبب فتنه و نشت و بقی در
 و طایفه شده و عاونه دیگر درین شده بود هر پادشاه این بود که یک دیول را بگنجه و فیض بخت
 پادشاه بود و در زنت و تاد بود برین جنگ و نیک و ناری در منظر خود داشت بود و سران

شبهه عیسی اولیادشاه گنجین



سپاه پیش در اطراف او ایستاد و بودند با یکی از آنها در سخن بود که شخصی فلست تمام کار وی بر سینه اش زد و در دم
جان بداد و بچاک آن شخص را زد و دید یک کلاه ای یافتند کمان کردند که کلاه قاتل است هنگامیکه آنها
در اندیشه بودند که آیا این کلاه را باشد شخصی بیکراه را دیدند نزدیک دروازه ایستاده و میگویند
مهرم و چنان مینمود که او در عصیان خود فخر میبرد و او را گرفتند تا نفس آخرین او را نبرد که او این عمل
را کرده است با بجمد چندی نگذشت که پادشاه از اطاعت پادشاه سرپیچید و دشمنی آموخت
پادشاه صمصم قتال و جدال کردیدند از طرفین آتش خاصه زبانه کشید و در میان جنگ شدیدی شد
و ملک بغارت رفت و محشری برپا شد الیور که اسول که سزا پادشاه بود قدم جلالت پیش نهاد
شکر پادشاه را انگشت داد و پادشاه فرار کرده به اکسفر رفت نظر بر اینکه در اینجا بعضی از مهاجمان
پادشاه بودند و یکس که آن جا را استخوانی چپه ان نبود که تواند خود را محافظت نماید و بیم آن بود که
به دست شکر پادشاه گرفت را آید و خدا از اینجا به شکر اسکا کلت زد که اسکا و اسی و
خواطر جمیع داشت ولی بیچاره جنط کرد و شکران پادشاه مبلغی کز آن رفت و شکران به اسکا

داوند الحار بدست آورده پادشاه خود را تنها گذاشته روی با وطن خویش نهادند لشکریان
پارسی پادشاه را دستگیر نموده محبوس ساخته در جزیره ویت و از آنجا دیدند ساجد
آورده چون رعیت پادشاه خود را بدین حال دیدند بسیار غمگین شدند چو که صورتش تغییر یافته بود
و سوایش سفید شده بود از غصه صورت غمگینش دلالت بر احوال باطن میکرد به این حالت
در محله دولت آش حاضر ساختند بدو آنکه کلامش را بر دارد و اعتنائی بشان دیدگان نماید
زیرین نشست چون صورت مقدمه دعوی را خواندند او را متحیر نمودند که باعث
خواری او بود و توانست که دفع بهتان را از خود نماید چهار مرتبه او را در مجلس عدالت حاضر کردند
حاقبت مقصود شده حکم نشست داند چون او را به ذیت بال بردند و درخواست نمود که حضرت
دبند که بدین اطفال و خیال رود و روز او را اجازت داند چون بکانه آمد دخترش از تربیت
سه ساله و پسرش دیو که کلمه سر که طفلی چهار ساله بود در آغوش گرفته گریه زیادی نمود بعضی ضحاک
و وصیهای پدران با آنها گرد گفت ای طفلان من اینها میخواهند سریدت را از تن جدا کنند و بختل
برود که ترا پادشاه نمایند لیکن بخود احوال که نباید قبول کنی تا وقتیکه برادرانت چارس و جسمند و بختند
زیرا که اینها خواهند پیر شدند اگر بماندشان طهارت کبیه و سفارش میکنم ترا آن طفل بخش جا
شد و گفت من اقل پاره پاره خواهم شد نوشته اند که آن پادشاه چنان قوی دل بوده به هیچ
وجه در آن چپ شب اضطرابی نداشت با وجودیکه تفسیر قائل یکبار تباری قتل اشتغال
داشتند بگوشتش رسید در روز ۳۰ جنوری ۱۹۳۵ هجری قمری رسیدند

شبه چارس دل در صفر ۵۲

فصل در کرامت و احوال پیر بالنت

پس از کشتن چارس انور که اصول که مرد پیر بالنت بود کشتن پادشاه را در اصلاح امور مملکت و آزادی
خلق بیانه زد لیکن بزودی علس از افسار ساخت و معلوم شد که از راه غرض نفسانی بود چو که عدالت
بر خود قرار داد که هیچکس از سلاطین نگذرد به خویش قرنه داده بودند و اگر چه بجهت خدا هر ادعای سلطنت
نداشت و اسم سلطنت بخود اطلاق نمیکرد و خود را عقب به یک مرتبه نمی نمود و میگویند بسیاری
از خلق میخواهند که چارس را یک پادشاه مقتول را به تخت نشاندند از خون کرامت نموانستند
که بظاهر حمایت پادشاه زاده خود را نمایند که چارس را کشته معی کردند و بطلب شاهزاده فرستادند
ولی چپ کنی باید و شاید تمیز سرش را ندیده بودند و هم خبر نداشتند و بهشت رفیلی و مقابله

شیخ چارسل و پادشاه بنگال و تاج و عیال طفلی



که امول جنگ کو چلی کردند کاری از پیش نبرد شکست خوردند و بسیاری از آنها کشته شدند ولی چارسل
 جوان عزم را بر خرم نمود که با شکست نباید باشد که خود و بقیه کیف لشکر اسکاگلت بدید امید آنکه دوستان
 دیگر با او در آنکند خواهند پیوست و چاره محروم شدن چاره مردم از سر کشید که امول خائف بودند و خلاصه
 چارسل با لشکر قلیل در دوبر زمین داشت و شکست که امول با چیل هزار جمعیت مقابل شد و او و جنگ
 عظیمی واقع شد و چارسل شکست یافته فرار کرد و که امول زیاد کوشش نمود که شاهزاده را بچنگ آرد
 بکن شد دین بسیار را میبختی بود که چارسل از چنگ که امول بدر رفت زیرا که که امول جاسوس بی طرف
 زیستاده و عده مبلغی گرفت داده بود چون شاهزاده را بعضی دوستان جانی بود او را از دشمنان
 مخفی داشتند و روانه بمکت فرستادند که امول چون از گرفتار شاهزاده را بچس شد مرا حجت
 لندن نمود و او د پارلمنت منوط شد به بر خلع چندی نمکدشت که حب ریاست که امول را بکن داشت
 که قن در و د پارلمنت را نیز بهر نصی از دولت باشد از طرف پارلمنت نیز آتش حسد و شعله رشک
 بخرمن جان در فتاد فیما بین تقار شد تا اینکه روزی که امول با عیسه سوار مسلح روانه عمارت پارلمنت شده

سواران را در عقب عمارت پداشت که چون آواز پایش را شنیدند داخل شدند و خود داخل
 عمارت شده زمانی نگذشت که به پارلمنت پر خاش کرده مباحثه و مجاوله مشغول شدند و آخر گفتند که
 من خوش ندارم طریق و رای شمارا و شستن شمار این مجلس جایز نیست انگاه یکی بر زمین زد که
 سپاهیان در دم داخل عمارت شدند و زبان به برزه گویی گشود به ال پارلمنت گفت بر زمین
 و بیرون شوید و مجلس را بدگران سپارید که شما بعد از این پارلمنت نیستید و جصاصی که در آنجا بود
 اشاره کرد به سبزه که اینجا هم بهار از اینجا بدرید و همه اهل مجلس بدر کردند و عمارت زده
 کلیه اش را بکوب نهادند و تخته کتوش را جفت کردند چون مطلبش بود که سر رشته جمیع امورات
 ملکی و مالی بکف کفایت خود میسر باشد پارلمنتی از نو بر پا کرد و مثل بر مردمان بیچاره فلک زده که باید
 شایسته نبودند چون اینگونه ظلم و ستم از او ظاهر شد و دستان قدیش از او کناره گرفتند و خلق
 همه رنجیده خاطر شدند لهذا بسیار مخالفت شد و پیوسته بکسل بنین به زیر بارش می پوشیدند و
 اگر چه چرخ سفله پرو است از آنجا می که با سفله کان هم شریکند این سفله را نیز زمان با خور رسید
 قبی و اورا عارض شد و رفته رفته لشقاخانه کورشن بودند و در سال ۱۷۵۸ به مرد و پسر خود ریخته و کرامول
 راجانشین خویش ساخته زمین جمهور گشت چون اولایق آیند رج نمود یکسال از آن گذار نمود و

تشبیه کرامول در پارلمنت



فصل ۴۴ در سلطنت چارلش

چون که امول مرد پیش نیز استغفار و ادخلق در این وقت بخیال پادشاهی افتادند که مستحق و ارث حقیقی تاج و تخت باشد چون برای زین و عقیل و ورین بجمع نمودند اسم دیدند که براه قدیم و حاده مستقیم اول بجمع کنند و تاج را به پسر حقیقی و وارث واقعی پادشاهی که بدان سان بظلم حاکم شده بود بطلب بموافقت پیر و جوان و اتمام جنل ملک که مرد معروف و شجاعی بود کس فرستادند در آنجا بطلب شاهزاده چارلس و او را با شکوت تمام در ۲۹ ماهه منی سال ۱۶۴۰ وارد لندن نمودند و تخت نشاندند و این باز آمدن را به خوشن میخواندند یعنی حق برقرار گرفت مردم از ترجیع پادشاه حقیقی خود و خجاست منبسط شدند تا قایلین پدر را بقصاص رسانید و به انتظام امور سلطنت پرداخت مردنیک خصلت عیادت بود اکثر اوقات خود را صرف عشرت میبرد و وعده می کرد با دوا خیر پادشاه برنگال و پادشاه برنگال بعضی از بنادر مهتد و شان از جمله بندر بمبئی را در جبهه دختر خود به پادشاه داد و در ۱۶۴۱ شاه مذکور بندر بمبئی را به اجاره کمپنی انگلند و گذاشت او را و زیو و مسمی لار و کلرندن همواره در دست در ترقه ملک و آسایش رعیت بود لکن پادشاه را با او میلی نبود و طغیان از او گسترده کرد و جمعی دیگر را بر کجاست بجای او که آنها نظم و نسق امور را بضمط خلق میگردید و مردم شاک بودند از ایشان و در خفیه در سد قتل پادشاه بودند که در آنوقت ناخوشی و بانی پیدا شدند در لندن در آغاز سال ۱۶۴۵ نوشته اند که پیش از بمقتل و نیز از نفر تلف شدند سال دیگر نیز بانی تازه حد و ث یافت که آتش در دکان نافوئی در افتاد که سه روز طول کشید سیزده هزار خانه سوخت لکن فایده از این آتش زده کی شد که شهر را بهتر ساختند و سبب تر از زمان مت دیم طغیانها خوش جواب پاکیزه ماند و خطر آن که ناخوشی تخفیف یافت در سال ۱۶۴۸ عیسوی پادشاه بر محل فالج گرفتار شد چون او را دی از خانواده سلطنت نداشت بموجب قانون خواست برادر خود جیمس را و بیع به کند او اعیان و دولت گفتند که جیمس معتقد به دین یاب است و لابد مذہب خود را در ملک رواج خواهد داد و مملکت را بظلم یاب گرفتار خواهد شد علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد و چارلس بر حال برادر را ریت گفت آنچه شما ندانید و اشتباه پندیده است اما جیمس برادر من است و بعد از من جز او دار سلطنت کسی نیست و اگر راضی نمیشود که بنابر متابعت یاب و را مردم کنم لیکن تدبیری اندیشم که هم او پادشاه باشد و قواعد سلطنت نیز محفوظ ماند چه او لاد جیمس را در تربیت خود گیرم تا بی رویه و کینه بدینکند و با جیمس نیز عهد و پیمان بندهم که متعرض دین احدی نشود و چون تسکین کند و خود تنها بر دین بپای

تایم ماند از یکست کس قواعد سلطنت خراب نشود و بعد از او اولادش که سلطنت رسد بطریق خواهد
بود و امر آید بیه چارلس را پسندیدند جمعی نیز تعهد نمود پس از آن و بعد برادر کردید و چارلس بعد از سی
پنج سال سلطنت بمهر ۵ سالگی در سال ۱۶۸۵ بدرود جهان نمود - - - - -

تشییه چارلس دوم پادشاه انگلستان



فصل در سلطنت جمیس دوم

پس از چارلس اول در شش و یک سال پادشاه شد و لقب جمیس دوم گردید. دو سال از پادشاهی او
در این اثنا اولادی از او برآمد و در او مرد و از آن نوزاد شاهراده را از جمعی خواستند که موجب
اقرار و سوگند تسلیم نمایند که او را بقانون سلطنت تربیت کنند. پادشاه از این معنی بجنیده قبول نکرد
و بعضی را از منصب وزارت عزل نمود و بجای آنها نمایندگان آیین آداب را میداشتند نصب کرد و حکم نمود
بجزیره آیین برآمدی بقبول نماید و فرستاد و نزد آداب و خوش کرد و خود میشت و ملکش در زیر رعایت
او بدو فروختند و شوب عظیمی بر پادشاه و این نشان شخصی دیوک انووت نام اعای فرزند پادشاه

ماضی را کرده خروج نمود چون خلق کمال داشتند که از پادشاه داشتند قول او را استماع نمودند و آمد او شکر کرد
 تقبیل لشکری بدو رشت جمع شدند بقدر کفایت که تواند از عهده کار بر آید پادشاه لشکری بمقابلش
 نهاد و جنگی شد و سخت خورد و باغبان فرار کردند و دیوک ناموت سلامت جان را فحشیت داشتند
 فرار کردند تا چیل سیل استاخته پیش از خشکی بماند ناچار پیاده راه را می پیمود و بجهت آنکه از چشم دشمنان
 مخفی ماند جامه شبانی را گرفته پوشیدار شد که رنگی و شکلی در یک بادی ناهمواری خوابید و خود را
 بافتد ری از گیاه صحرا پوشانید جامه او را چون مرد شبان را در لباس آن دیوک یافتند در جستجو
 کردند آخر الامر او را پیدا کرده بجنور پادشاه بردند از پادشاه معاف طلبید قبول نشد و در معرض اضمحلال
 در آوردند مقصر شده حکم قتلش دادند بعد از آن پادشاه پیوسته تقویت و حمایت از پستی ها
 میکرد و چنانچه اگر واعظی اراده و عظمت میکرد در خلاف پستی با مانع میشد و تهی می کرد و آشتی
 می نمود و هر طایفه را و امور مذموب دادند و مقصود کلی از این آشتیها این بود که عرصه جولان و زمان و صفتی
 بدست رومن کتیکات افتد که مجد دقوت یابند رفته رفته حکم داد که این آشتیها را در هر مملکت در
 کلیسا با بخوانند علما دیدند که این تدبیر خطرناک دارد و جهت پسر سبها طغیان از خواندن آشتیها سر باز زدند و گفت
 نفر از تسلیین عریضه پادشاه دادند بدین مضمون که ما فتوی خواندن آشتیها را در معابد نخواهیم داد و شاه
 در غضب شده آنها را شکنجه نمود و بنا آورد و در محکمه عدالت که ثابت کنند شرارت آنها را چون صورت

شبهت نصرت



و ملک داری نادره روزگار بود و اکثر ملک فرنگ را تصرف شد چندی نگذشت که ملکه فرعی از صحرای
 ابد در سال ۹۴۲ خورشیدی در جهان نمود و عهد این پادشاه ناظم بنگاله خلاف عهد با تجار کمپنی انگلستان شد
 و عشق مال انگلستان را زیاده کرد و در بربادی از مال کمپنی بر دوش تجار مینهاد بود کسی دیناری مسترد نکرد
 نقصان عظیم به کمپنی رسید سالار کمپانی مسما به چوب چاک نزد او زنک زیب پادشاه میند رفت
 و عارض شد کسی تمیحل او نشد بگذراندنش فرستادند بعد از چندی که راهائی یافت سرگذشت را با انگلستان
 اطلاع داد و ای کمپنی در انگلستان اجماع کردند متفق الای گردیدند که چیت به جواز جنگی روا نمیند نمایند
 گذارش را به پادشاه ظاهر کردند و شش صد و جنگی در جهازات سوار کردند و غارزم میند کردند چون جهازات
 وارد بندر صورت شد اسبها را غارت کردند و صوبه دار صورت واقعه را به او زنک زیب اطلاع داد
 جهازات را صورت روانه موکل شد سر کرده کمپنی صورت کیفیت به چوب چاکت بدین مضمون انگلستان
 که ای کمپنی در هر جا که باشند همه را جمع نمود و روز خود نکا بد اید و دور و این خط جمع ابالی این کمپنی
 مع مال و اموالی که داشتند جمع شد تا قسم بنگال آگاه شد که تجار کمپنی بهی اجماع کردند خیال شورش را از دست
 انداختند

شبهه حسن دوم پادشاه انگلستان



سوار زیادی به هوگی رود از کرده راه را مسدود نمود و این مین جهازات جنگی بر بند جمعی رسیده سکر
 انداخت سر کرده جهازات ورود و غور را به چوب چابک اطلاع داد چوب چابک و جواب گفت
 که دشمن از هر طرف تاخت آورده شما را بجنگ بر دوازده چون نامه جنگ بر سر در جهازات رسید
 سوار خود را در کشی سوار کرده سکر کشیده وارد و هوگی شدند و با فوج جنگ شروع محاربه نمودند و اول
 سکر جنگ شکست یافت و سکر جنگ که کیفیت راه او را سکر سبغ خود چون آنچه از سبغ
 رسید بر آشفست و به سکر سبغ دست و سرزنش کرد و فرمائی بنام چوب چابک ترفیع نمود که به آسایش
 تمام در هوگی باشد و به سکر جنگ که از غیر فوشت که آینه به سبغ و به فرام فرام تجارت نکند نشود و به سبغ
 وجه عشو را ز مال کمیت بخرند چوب چابک پس از آن تعمیرات پرداخت از آن نکند و آنکه
 در ملک بند زمین داشته چوب چابک و سبغ فوت و تیم را سوارین چنین نوشته اند که یک سوار
 در شکارگاه چنانکه سبغی تاخت پیش و غلطیه و استخوان کردنش شکست اگر چه مداوا کردند و از
 سبغ و چوب چابک از آن مکده چند دی حاشی دیگر کون بود و در سال ۸۰۲ هجری قمری در دوع نمودند و به چوب چابک

شبهه ملکه مری و لیم سیم پادشاه انگلیس است



فصل دیگر سلطنت ملکه این

بعد از فوت و لیم چون اولادی نداشت و زوجه اش نیز در جات خودش وفات کرد و بود بمشیر و زوجه اش
 که سومی به ملک آن و در وقت بمشیر خود چنانکه نام سلطنت آید و در آن سبغ و سبغ است این که نیز به چوب چابک

و جدال بود اگر چه مکه خودش سلجوق بنکند داشت و سکن جزل بزرگی داشت و دیوک مرل بارو که او مرد شجاع
 و سبکی بود چون ولیم مرد پادشاه و بنکست لوئیس خیال کرد که تا جیش از بی تصرف کرد و کوفی نیاید کرد دیگر
 با مذک زمانی معشاش شد که خیال باطلی کرد چه اگر ملکان وضع مملکت را مضبوط و استوار کرده بود در شاد
 و دلاوری دیوک مرل بارو که برایش شش میزد و مملکت چنان ترس کرده بود در زمان سلطنت آن که در
 زمان مسیح که از اسلام بیرون بود و در بسیاری جنگها مسطر و قلعه را مفتوح آمد و بغیرت و آبروی هر یک
 از جنرال بافر و جنک بزرگتر از همه که دیوک مرل بارو که جنک بکن هم بود که آن دیوک مسطر و مضبوط
 گشت و کونین آن تمام خلق محیط شاه و لشکر و عزتی که مر آن دیوک را دادند فتح آن جنک زیر پای
 و بیعی را بخشد نزد یک کفر و وایک شکارگاه عظیمی و یک خانه عالی جهت آن ساختند و آن
 گاه که بنیر لعلی بدان خانه آن وارد چنان بیان کردیم شش حواله بنیر بزرگ و شکر خانی گفتند
 را شری هم از حواله امیرل با و عسکر کز کوی را لازم است بیان نمایم در آغاز سلطنت ملکان انظیم
 چندان سلطنت نمود و در ریاضت حال بستند ولی امیرل میو چنان بدلیری و مردانگی جنک کرد که یکی از او
 یرهای اینان ولی سرورانش چندان بیوفائی کردند و طریق نامردی سپردند که بکلی از درجه آویت
 خارج و توفیق این مقام انکه او میرل نبود وقتی مقرر شد در مشرق اندیا باده جهانگی و معلوم کرد
 که امیرل و بنک هم در آن و ریاست با شکری با اندازه شکر خودش خوری خود را می نمود شروع
 بجمله کرد ولی با مذک که خود را آنها دید و در میان دشمن ناچار تا شب جنک کرد علی الصبح در حالت
 نوسیدی و غایت حیرت مشاهده کرد با مخالف خلاف بدستیاکی شرع اتفاق کشتیای پیرانش را
 عقب نشاند و بجز آن یکی که خودش بود و در وقت امیرل شیر دل با همان یک کشتی با دشمنان
 پستی در آمد و جنک را تا چهار روز جاری داشت و جنک چهارمین روز زیاد خطرناک بود و در این
 جنک یک پایش بگلوله توپ رفت و آنکه حکم داد او را بجا باده گذاشتند و در گوشه کشتی پیوسته حکم
 جاری بود تا آنکه کشتی اش بکلی ناتوان ماند از کار ریگی از سر جنگش در میان جنک ظاهر ساختند
 خود را که پای او را بدانشان بستند گفتش آری منم و دیگر هم لیکن اگر هر دو پای من رفته بود مرا خوشتر
 بود از دیدن بهر جنه این روزگار ولی اگر یک پیر دیگرم از میان بوار و شمار دانه جنک کند آن پیر
 از آن در دجان داد و آن سرداران که او را تنها گذاشتند سختی مرا ایامستند و در عهد این ملکه شهر
 جزا تر مفتوح شد و رفتن این شهر بدون جنک سختی اسکان نداشت زیرا که این یکی از شهرهای
 مستحرم روی زمین بود و از آن زمان تا اکنون در تصرف انگلند میباشد ملکه باهمه آن نحمندی با که نمود

و سرافرازها که بجهت طایفه خویش حاصل گردیده و سرخ و غم بود بواسطه نزاع و حسدی که در میان
 وزیرانش بود که میخواهند فتنه برپا کنند و بغض خویش او عمل نمایند و این پریشانی و نگرانی و اعتدال
 فراموش روی به اخراج نهاده و قوه نداشت که تحمل آن همه مشکلات کار و بار ملک شود و حواسی نماند
 بود که خیالش را بیک مستقیم دارد و روز بروز ضعف او زیاد شده و بیکباره علاجی او را مفید نیفتاد و در
 ۱۳ جولائی ۱۷۱۳ ع از بستر انخواست تا قریب ساعت بیست روز قدری راه رفت بعد از آن بسا
 نداشت که در رکانش آویخته و مدتی دیده را بر آن دوخته یکی از زنان که در خدمت بودند گفت چه دیدی
 در آن غیر سایر اوقات بود چه را بجانب آن زن گردانید بایک نگاه پر حسرت که با گاه مکتب او را
 حاضر شد که بمرد حکیم بحالت خود آمد و شب را در بیهوشی صبح گرد علی نقشبند جان را بجان آفرید
 تسلیم نمود پس از و از ده سال حکم است

شبیه ملکه ان ملکه انکشتا



فصل در سلطنت جارج اول

ملکان چون اولادی نداشت دوم را لازم شد که جستجو کند کسی را محقق که بجایش نشیند بعضی را اراد
 بود که یکی از ذکور خاندان حبس دوم را معین کنند و برخی که معاند حضرت پاپی بودند در جستجوی یکی
 از خانواده سلطنت از شعبه که پروتسنت باشند بودند طایفه اول را که بیستمی نامیدند یعنی پاپی
 حبس که نام قدیش جاگب یعنی (یعقوب) بود و طایفه ثانی را بنویسی میخواندند که آنها از ارات
 به خاندان بنور داشتند در میان فریقین سخن بطول کشید چون پیشتر از طایفه راعب به بنور
 بودند نظر بر اینکه پروتسنت بودند بنور پادشاه انگشت شد و ملقب به جارج اول گردید و خاندان
 حبس دوم از سلطنت محروم شدند و این پادشاه ۵۴ سال بود که بر تخت جلوس نمود کمیت و سایر
 کی ش خلق را سلب داشت چندی نگذشت که مناقشه قیامین وزیر و ارکان دولت پیدا شد
 لهذا ایتقد رج غلیظی شد سلطان و رعیت را بعضی از مردم تاکنون دوست بودند پس کمتر
 دوم را مدعی سلطنت بودند و کوشش میکردند که ملک را از چنگ جارج بدر کنند و به
 حبس واکذارند و بعضی از اراکین دولت نیز قیامت آنها را مینمودند بخصوص زرکان اسکاگند که بنور
 اوخته بنهیب پاپ بودند از جمله خان مرل که اسل ساسل این فتنه بود در اسکاگند شگری
 آورد که بجای متفردین فتنه انجیزده لار دولت نیز که یکی از اعیان بود و لار بود از جانب
 پادشاه لشکری بهرواری و یوک انگیل مامور شد بمقابل آنها بنور فتنه برخواست بود که
 فتنه پس از آن چندی نگذشت که باز مفسدین بگر و کی خان درونت و از ورنمال
 انگلت جماعتی فراهم آورده با اسکاگند تیار شده آمدند تا یکدیگر و کیندال و رخاک و سمارلند
 و قلعه کیندال را محاصره نمودند لشکر شاهی آنها را شکست داد و تلفات فرمودند سرکشی آنها بی فایده گشت
 و بسیاری از اصول و ارکان کشتن گرفتار شدند و بسیاری عمل خویش سپیدند چون این
 پادشاه سابق اکثر ملک بنور بود و اراده کرد که آن ملک را که در شش کند لهذا عازم الضوب
 گردید و در بین راه ناخوش شد چون از دریا گذشت و بدینجا رسید قدری حالتش بهتر شد
 شبی شام غوره خابید علی الصبا معمله پیمانشد مابین ساعت هشت و نه حکم داد که ایشل استیاد
 معلوم شد که یک پیش از حرکت باز مانده تنگیمی که بهیچریش بود و طلبیده و تنش را قدری بهش داد
 قریب قلهر بان شاه درم کرد و یک طرف پیش از حرکت ایستاد همین قدر توانائی داشت
 که حکم بکارمان داد که تعجب نکند تا بقلعه دیگر برسند قریب ساعت چهار روز جهان را بدیکری
 تسلیم نمود و این واقعه در سال ۱۷۲۲ م ۶۱ روزه داد

شبهه جارج اول یا دشتا انگلستان



فصل دیگر سلطنت جارج دوم

پس از فوت جارج پیش رخت نشست و عقب بجارج دوم شد. در تابست و پیل را وزیر عظمی و
 اگر خود قرار داد که در واقع مردی بود و انتمند. بی منتقض نشد که جنگا پس از شرق شد
 پس از آن جنگ با فرانک: این جنگ چندی نگذشت که کیفیت سرشتی شانه بود چارلس
 پسر مدعی تاجی در میان آمد توضیح اینقان که چارلس را داده کرد که منت: انگلیس در متغیر
 سلطنت جارج و خاندان خود را مجدود و ارای تاج و تخت گرداند. با فوجی آراسته و در زمین
 شد و پادشاه فرانک از هر جهت او را مدد نمود. بجز دانکه: جبار و درو چارلس کوشش را داشت و
 جارج شد شاه بی بقا و منتش استقبال را اقبال نمودند و پرستان بن تاجی فریست
 لشکر پادشاه را انگلت داده به آدن برگ آمد و با سرداران خویش مشورت نمود یکی منتقف
 قرار بر این دادند که تا انگلت روانه شوند بنابرین خود بگوسپا پیش دبلسل بل با است مبرشته به دریا

رسیدند و حشمتی عظیم در میان خلق انگلند افتاد که دشمن را از دیگ لگدن دیدند و رایز
بین نفاق در میان سرداران و لشکر چارس افتاد و لایق شد که مراجعت به اسکاتلند نمایند و لیم
دیوگ که کبریت در جیب تهناب او روانه شد و در منزل کلدن نزدیک اسکاتلند تلافی شده
و دیوگ مذکور فتح نمایانی کرد و لشکر مخالفان شکست داد و چارلس به تنها فرار کرده خود را به ملک
فرانس رسانید و آتش فتنه خاموش گشت و در آخر سلطنت این پادشاه بچار کمپنی انگلند و بر سنده

شبیه جارج دوم شاه اسکاتلند



حکومت رسیدند و در کلکته مسترد یک کرده کمپنی انگلند خواست قلعه کلکته را تعمیر نماید سراج الدوله
به نظم بکار اطلاع یافته از دو مخالفت در آمد مسترد یک گفت که چون فیما بین پادشاه انگلند و شاه
فرانسه تجارت بر روی داده است و جهازات فرانسه به هندوستان آمده محل تجارت ما را متصرف
خواهند شد لهذا برای حفظ مال و جان خود تعمیر حصار و قلعه ضرورت است سراج الدوله قبول کرده
فورا فوجی را بسمت مقصود آباد که محل دارالعماره کمپنی بود روانه نمود و خود نیز متعاقب فوج
مقصود آباد گردید و انجا را متصرف شد با فوج بیشمار به تعمیر قلعه کلکته روان شد چون به کلکته رسید

در آنجا سپاهی چندان بود که بتوانند مقابل با سپه سراج الدوله نمایند خدا امر در یکت ۳۸۱
سواران خود و مقصد و چاه بستی بیرون از حصار به سنگر ساخت یکی سوی مشرق و یکی بطرف شمال و
و یکی به سمت جنوب و بر این هر سه سنگر بر یکت چهار عراده توپ گذاشته بکارزار کمر بست بست و آخر
شد که چینی شکست یافته بقلعه پناه بردند چون دو ساعت از شب گذشت مشر در یکت چنان مسلح و
که اگر بزرگان را با خانها باشند در جهاز سوار کرده روانه نمایند بقلعه چند شتی را بر کرده روانه نمود چون صبح
شد سپاهیان بکمال از رفتن آنها خجسته شدند توپ با بطرف جهاز سر داوند و دوشتی ماند و باقی کرختند
سیوم سراج الدوله یورش بقلعه آورده قلعه را تصرف نمود و مشر بکول سردار چینی را با چند نفر از اکر بزرگان
و سنگر نموده مجبوس داشتند چون این خبر به سرگروه چینی که در مدرسه بود رسید فوراً شش فوج سوار بفرستاد
که کل کیف روانه گردانید چون به کلکته رسید بفرمان فرستاد که شش فوج را در کلکته بماند و باقی
شد زمان سلطنت حاج همواره جنگ فزاع بوده تا در ۲۵ اکتوبر ۱۷۶۷ پادشاه را در خوابگاه
مرده یافتند این واقعه در سال ۳۳ سلطنت بود بقیه بیست سال عمر کرد

فصل در سلطنت حاج سیم

چون و محبت و حیات پادشاه رحلت کرده بود پسر او پادشاه بر تخت اجوشین جلوس نمود و بقلعه
جای سیم گردید پادشاهی بود با عدل و داد رعیت پرور در عیش دولت انگیز روی بترقی معاد و بر اکثری
از ممالک استغرق گردید و در عهد این پادشاه در وقت ۲۹ ساله گویا که در عایشه مسافرت گردید و در
۲۹ سال مسافرت خود را تمام کرد و در ۲۹ سال مسافرت دیگر نمود در سال ۱۷۶۵ م مراجعت نمود در این
سده جنگ امریکا ظاهر گشت و جنگ اول واقع گشت و بدین تکلیف امریکه در ۲۸ ساله و زمانه و امریکا
دل شدند بخلاف تکلیف و در سال ۱۷۸۸ پادشاه بموضع سختی مبتلا شد که ابد قدرت نه داشت که به امور
حلق رسیدگی نماید و مردم در کار امور جانشینی پریشانت و بی مشغول بودند که پادشاه صحت یافت و در این
۱۷۸۹ پادشاه سلطان انار و ویزلی فرمان فرمای کلکته نقض عید کرد و مدد از پادشاه فرانس خواست
زمانه با فوج باه او آمدند و زمان شاه درانی نیز حسب الطلب پادشاه تابه را بفرستید جنرال جسر
با فوج کلکته و لشکر نظام علیخان در مقابل پادشاه بنگالو آمد و در آنجا جنگ شد و در این
سلطان بهریت یافته بر سر ریگ پین آمده حصاری شدند فوج کلکته تعاقب نمود و تعقیب
پین را محاصره نمود و بفر بنگالو توپ حصار را خراب کردند و این کیم و در این پادشاه سلطان کشته شد

سرزبان پش پش راجه انگلند بقوت در آورند و در سال ۱۸۱۴ باجی را و انگلند هر شاستری دیوان
 گایو را با بجهت الفضال ربع خراج ملک بجزات طلب نمود دیوان مذکور به حمایت پش پش انگلند به پش
 رسید باجی را و ترجمی و نکلده حکم داد که انگلند هر را بقتل رسانند و از زمان انگلند هر بجهت پش پش
 پش پش بود وقت مراجعت از بت خانه ترجمی و نکلده انگلند هر را بقتل رسانید مسر الفشن و قتل
 پش پش قاتل انگلند هر را باجی رو طلب نمود باجی رو غدر آورد و بنا برین نمیبین نزاع رو
 داد و غلغلای سر در فوج باجی در کشته شد و فوج باجی را و هر میت یافت ملک و ریاست باجی
 تمام بقصد قهرت پش پش آمد و در سال ۱۸۲۰ باجی بمر بستاد و دو سال جهان فانی را پدر و نمود

شبهه جارج سیم



فصل در سلطنت جارج سیم

پس از فوت جارج سیم پسر آن ویز که در زمان ناخوشی پدر نایب السلطنه بود در تخت جلوس نمود
 و ملقب به جارج چهارم گردید و ده سال استقلال سلطنت کرد و در قواعد ملک واری و رعیت پرور
 سر آمد و در کار بود و در ۶ سالگی در سال ۱۸۳۰ جهان را و گذاشتند

شبهه جارج چهارم



فصل ۵۵ در سلطنت ولیم چهارم

چون جارج چهارم اولادی نداشت برادرش ولیم بیست و یکم سلطنت موس نمود اول کسی که از پادشاهان انگلست در بنده سکه بنام او سکه گردید اوست مدت سلطنت او هفت سال بود و عمرش شصت و هفت و نیم سال و وفات یافت و سال و ماه و روز بدینجهان فرود آمد



فصل ۵۶ در سلطنت الیزبیت و کتوریا ملکه حالیه پادشاه انگلستان

چون در مملکت یورپ کسی تسبیح است که هرگاه پادشاه آن مملکت بیواری فوت کند عیان مملکت
از او بار پادشاه را بر خود پادشاه میسازد و اگر پادشاه دشمنی داشته باشد آن دختر را بخت میسازد و مطهر
فرمان او میشود چنانچه پیش از این در عصر صد سال چهار مملکت رسیدند که مملکت و کشور به پنج ایالت
ویریم چهارم بدرود جهان نمود و اولادی نداشت اگر چه برادر چهارمی او زنده بود لکن برادر بیکی او دشمنی داشت
بعده آن سال قایل سلطنت عیان مملکت بر هم قدیم او را بتاریخ بنیسمه چون ۸۳۳ء مطابق شانزدهم ربیع
الاول ۱۲۵۳ هجری بخت سلطنت نشاندند مردم محمد حسن بزرگ گرفته آتش بازی و شلیک
توپ شد و خارج در صراف شخصی غلغله مملکت سال سیصد و شصت و پنج هزار لیبره از پارلمنت مقرر گردید
در روز و نیم ماه فروری مملکت با شرعی خود پسر ارشد عروسی نمود و در همین سه جنگ مملکتان با افتخار
در گرفت و کابل منجسپاه انگلیس شد توضیح این مقال آنکه چون محمد شاه قاجار پادشاه ایران بجانب هرات
مملکت مشرق زمین لشکر کشید وزیر مختار انگلیس سلاطین به وزیر وای مملکت و او فرمان فرما سفیری نزد دوست
خان حاکم کابل فرستاد که مانع آمدن فوج ایران شوند و دوست محمد خان استنای نکرد و طعنه افرازا لشکری
بر درباری جنرال کین روانه غزنین و کابل نمود و شاه شجاع در آنکه پادشاه قدیم فغان تا بود و همراه لشکر
روانه نمود که او را بر تخت کابل نشین سازد چون افواج انگلیسین قلع غزنین رسیدند حیدر خان و ولد و دوست محمد
خان مقابل شد و در نهایت یافت حصار می شد فوج انگلیس دروازه غزنین را آتش زده شهر را تصرف نمود
حیدر خان گرفتار گردید و از آنجا روانه کابل شدند چون به نزدیک کابل شدند دوست محمد خان مستعد جنگ
گشت و زمین جنگ شکر دوست محمد خان بغاوت در زید به اطاعت شاه شجاع درآمدند جنرال کین کابل
متصرف شده دوست محمد خان مجبور شده تسبیح شد جنرال کین دوست محمد خان را روانه بند و ستان نمود و در این
بین از دست حکمران رسید به حکایت که از جانب فرمان فرما ویرانشان بخواهد می شود طعنه افراشته شجاع گفت که من عازم بیرون
کابل شوم و پیش منوفیست و من با برخواهد کرد صلاح است که چند نفر از سروران من جمله عبداللہ خان و امین اللہ خان
و حسن الدین خان را همراه خود به بجای بر هم شاه شجاع این مطلب را بر دران نه کور ظهار کرد و دیشد و در تیر خلاص
خود بودند که اتفاقا همان شب کزیر عبداللہ خان فراری شده در کوئی جنرال پرسرفت عبداللہ خان
کسی را فرستاد که کزیر را گرفته بیاورد و جنرال پرسن را نگار نمود عبداللہ خان و امین اللہ خان با جمیع کزیر
کویتی را همراهی کردند و محافظان کویتی را مع جنرال پرسن الی کویتی را کلاً از تبع گذرانیدند چون ایچبر
به حکایت وزیر رسید فوراً دروازه قلع کابل را سد و نمود و در ستیاری فوج بود که عبداللہ خان
و امین اللہ خان و پسر دوست محمد خان و پسر حسن قلع آورده قلع را متصرف شده سروران افواج

انگلیس را بکشتن و قتل رسانیدند چون خبر به فرمان فرمای مملکت رسید حکم داد به افواجی که در جلالت آباد
بودند به غزنین چون افواج مذکور به غزنین رسیدند باغش الدین خان بنای محاربه را گذاشته دوازده غزنین
را بضرب کلر توپ فکست ترین را متصرف شدند و از آنجا روانه کابل شدند و آنجا را نیز تصرف نمودند
سر داران کابل را بکشتند و در این اثنا از فرمان فرما حکم به جنرال پالکست رسید که معملاً داخل فیروز پور شوند که
توقف کابل و نگه داشتن آن بیگانه است سر دار مذکور عازم فیروز پور شد و از فرمان فرما به دوست
محمد خان پیام رسید که شمار دانه وطن را بوف خود شوید امیر موصوف که محمد و این خبر عازم فیروز پور شد با
فرمان فرما ملاقات کرد و روانه کابل گردید افواج صلاحه بهی از کابل مراجعت کرده به کابل رسیدند فرمان
فرما به جنرال پالکست داد که قلعه سکرو را از میرزای سنده به اجاره بگیرند و فوج را در آنجا بدارند
میران سنده قبول کرد و فوج خود را جمع آوردی نمود و حیدر آباد سنده کوتهی را نزد نشی انگلیس را منبهم
ساخته جنرال پالکست چون از این خبر یافت فوری با دو هزار و بیست نفر از ۲۴ سیل حیدر آباد کوچ کرده
به شکار پور مقام حاجت میران سنده نیز میت و دو هزار نفر از سندی بلوچ تهیه دیده به شکار پور آمدند
شروع به محاربه نمود و شکست یافتند و لشکر آنها فراری شد میرزای سنده مجبور شد تسلیم شدند و جنرال
پالکست بر بارانظر بند داشته روانه بهی نمود و تمامی ملک سنده را متصرف شد و برای لاهور حکم اعزام نمود
دیوان مولراج را از زمینت صادر کردند و کهان سنگباد و دوسر داران سرکار کجینی روانه ملتان رسانیدند
که کلید قلعه و خرابان ملتان را سر داران از مولراج گرفته به کهان سنگباد بدهند چون ولد ملتان
شدند اخبار به مولراج دادند که برای ملاقات جانی معین نموده باشند که ملاقات نموده حکم نامه را بدهند
را ظاهر نمایم مولراج برای ملاقات جانی مقرر کرد پس از ملاقات افسران ملکان را ظاهر کرد و فوج
گفت که کلید قلعه و خرابان حاضر است و یکسان از قدیم است که صوبه قدیم و جدید هر دو بدرگاه
شیخ بهاؤ الدین ذکر ایالتی رفته کلید صوبه دایم غزول به صوبه و از منصوب بدر طه اشتهای کهان
سند را بجمع اقران بدرگاه موصوف روانه کسبید و آنجا ملاقات کلید با احوال و نمایم که ظهور این
امر موجب مینت طرفین است سر داران بعد از آن بسیار جواب دادند که این سخن معینی است
مناسبت دارد بدو که یقین البته بدین حیل انجمنه بهتر است که در همین ساعت کلید بار از توپ
گرفت مولراج گفت ق عده قدیم را بیان کردم و الا آنکه رضا شامت حاضر سر داران سبکه که هم
مولراج بودند بر آشفته مولراج را خالص نمودند که چنانچه در تحقق کوئی میکنی سر داران انگریز بر سیدند
که چنانچه گویند مولراج بیان کرد که اینها به سر دار سنده گفتند شما لوگ سبتید و تا بعد از چه قدرت دارد

در میان صاحبان خیل شوی بعد از آن گفت کوسر وار سکنه شمشیر کشیده بر هر دو سر و ار حمله آوردند
 پانچو یکی از آنها کشته شد و دیگری مجروح گشت و مولراج را همراه گرفته بقلعه آمدند چون این خبر پادشاه
 پیدر زید پست لاهور افواج روانه ملتان کرد و شروع محاربه شد سرداران لاهور بغاوت ضعیف
 از شیر سنگ و شیر سنگه با فوج یکدیگر بمبار و نیت مولراج آمدند و جنگ متواتر شد و فتح و شکست از جانب
 طرفین بود و در جنگ اخیر افواج کمپنی قلع چهار ملتان را بغرب کلوله توپ حواری ویران نمود و اهل
 شهر شدند و مولراج پیغام فرستاد که قلعه را بفرستد شامسید هم بشرط آنکه جان بخشی شما میسر داران
 یعنی قبول نمودند مولراج این قلعه برآمده و قلعه را بفرستد کمپنی داد و بعد از این مقدمه چندین نگره داشت
 که شیر سنگه که پیش از این از بیم جان خود از لاهور گریخته بود باز آمده و سر از اطاعت کمپنی انگلیس باز زده
 بر قلعه عید محمد نسبت و در محاکمات محروسه انگریز شروع تاحنت و تاراج نمود و با افواج کمپنی بنای جنگ
 را گذاشت و از آخر شکست یافت و انگریزان لوای ظفره و فریزی را از فرار خند و لاهور را مسخر نمودند
 در ۱۸۴۲ معاهده فرادجست ملکه باینس البرت پادشاهی خود منعقد شد و سی هزار لیره از پارلمنت بر
 مقرری علیحضرت ملکه افزوده و نمود و اقل علیحضرت دختر بود ثانی پسر ملت انگلیس از وجود این
 فرزند بسیار خوشوقت شدند که پس از کور برای پوهی مدی دولت انگلیس موجود آمد و در ۱۸۴۲
 علیحضرت باینس البرت بملکت اسکاتلند سفر نمود و از آن جا به بلژیک و چندین به فرانسه رفت
 همان پادشاه فرانسه شدند و در سال ۱۸۵۳ دولت انگلیس ملاحظه صرفه حال دولت عثمانی
 و سایر دول و دولت روس اعلان جنگ داد و عساکر متحد فرانسه و انگلیس ساری جنگ به ترم
 رفتند و سه هزار پسرید و جنگ الماد بلک لاهور و اوتیکر مان از قتل انگریز بطور آمد و در ۱۸۵۳
 اهلای منبه و ستان بر کمپنی انگلیس باغی شدند و وضع این مقام آنکه از لندن قشنگ های جدید اوضاع بر
 سپاه آمد کاغذی که بر آن پیچیده شده بود و روغن بود که در محو شمشیر و ترم شود چون وقت
 استعمال باید سر قشنگ را از دندان پاره کنند سپاهیان نبود گمان کردند که این روغن که بر کافه های
 شده احتمال می رود که روغن کاه باشد و طغیان بریدن آن از دندان خلافت دین و آئین میانه
 و مسلمانان گفتند که غالباً از پیله خیز ریاست نباشد باین سپاه از استعمال کردن قشنگ تا موقت
 سرداران فوج بر شش بعضی از سرداران فوج را در تیر شمشیر کردند و فوج احاطه بکمال شور
 کردند شخصت نفر از صاحب مضبان فوج را که انگلیس بودند قتل رسانیدند و در قتل و اطلاق
 هوش نداشتند و خزان انگلیس و بیوت رعایا را تاراج نمودند و بعضی از روسا را نیز سرشور شدن داشتند کرد

فدا خاک و وار بند شد و فرنگان چندی شکوب و متحد دل بودند تا آنکه شکر فرنگ از لندن
 و جزایر متصرفه انگلیس رسید و راجه جمو و نیپال و دیگر فرمان روایان هند من جمله نظام والی حیدرآباد
 و کرن و مومو و اشیرا اگر گفت در کرده و پیشان را بقتل رسانیدند و هندوستان از خست یار
 مجببی بیرون شده زیر یگین علیحضرت و کتوریا شد و بجان و ذوابان یکی مطیع حکام فرنگ گردید
 و سال ۱۸۵۸ م خورشید آن معظله را برای پسر پادشاه پیر و س عروس کرد و در سال ۱۸۶۱ م مادر
 علیحضرت وفات کرد و چندی آنکه شکر بکرمی بست و بود که غم تازه آمد و در میان پسر الیث شوهر
 علیحضرت بدر و جهان نمود چون مکه زیاده از حد میل و محبت نسبت بشوهر خود داشتند مگر شنیدند
 میشد و عاصی کردند که خدا یا یکروز بعد از شوهرم مرانده مکه از رحمت اوستا سف که دیده بجد
 غصه نخوردند که نزدیک بود خود را تلف کنند تا دو سال تمام مشغول غرادراری بودند و در سال ۱۸۶۲ م
 جنگ چیت در میان آمدن قون انگلیس بر واری جزال ملین عام حبش گردید با وجود مخاطرات و
 طبعی در این نقطه در حوالی مکه لای پای تخت حبشه جنگ شد پیشتر از فوج انگلیس از بندیه هوا
 و امراض مختلفه میگذشتند تا بالاخره در او اسطیج حمل یورش پای تخت برده انجا را تصرف نمودند
 پادشاه و برین جنگ خود را بدست خود و کشت و در سال ۱۸۷۳ م ابتدا مرنازع با پادشاه
 آشنائی و دوستی میشدن پس تمویکین شد و در سال ۱۸۷۲ م در سالی مجلسین منعقد شد و جمیع
 نوایان و بجان منب حاضر بودند و خطاب قیصر هند علیحضرت مکه ملقب شد و در سال ۱۸۸۷ م
 مملکت بر مکه سلطنتها قدیم بودند و جنگ تصرف علیحضرت آمد و پادشاه بر مکه رفت و در سال
 احاطه بسبی قیصر نمود و در سال ۱۸۸۸ م که سال بنجام سلطنت معظله بود و نظر بر اینکه مملکت انگلیس متبها خواست
 شکر گذاری ارادت و طاعت را نسبت بکودانده بنیت و تبرک برین عید جشن بزرگواران کردند و سال
 سال ۱۸۸۸ م سلطنت علیحضرت میباشد بحق و عید سلطنت این پادشاه دولت مملکت بکجه
 ترقیات زیانوده چنانکه تا بحال در عید محترمی از ملطین دنیا اینقدر ترقیات
 متوالیه از بر اکتی حاصل شده انبها همه از حسن مراقبت خود علیحضرت مکه بودست
 و همین چه بهست مملکت انگلیس انطوبر بادل جان پادشاه و مکه تحفه خود را
 دوست میداند و بدعا کوفی است مشغول میگردانند امید خدا و عمل را در کمال
 عادل و باذل و دوست و از دشمنان بسیار و فی شوکت اسحا سال و حفظ انظرون
 گشت بد جیمیر محمد ان میرزا علیخان خراسانی

شہید ملکہ معظمہ و کشوریا



MIRZA MOHAMED SHIRAZI
ملک الکتاب
BOMBAY

بہارِ نبوت و ختمِ نبوت اور دیگر جہتوں کی کوشش سرکار ہندوستان ثبت

Registered 25 Oct 1867
Mirza Mohamed Shirazi, Malukal Kitab
Cheetra Prutha Press.

